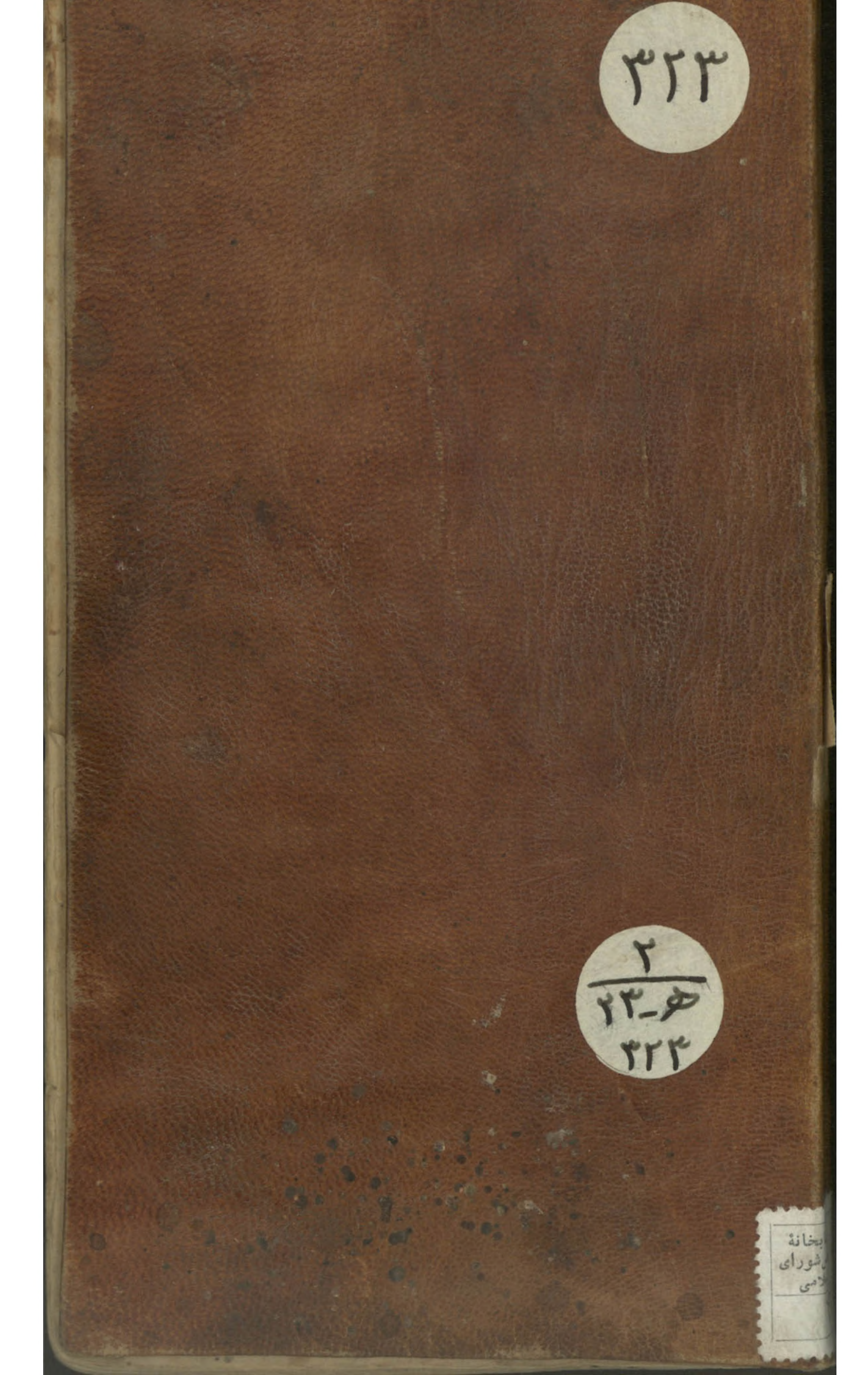
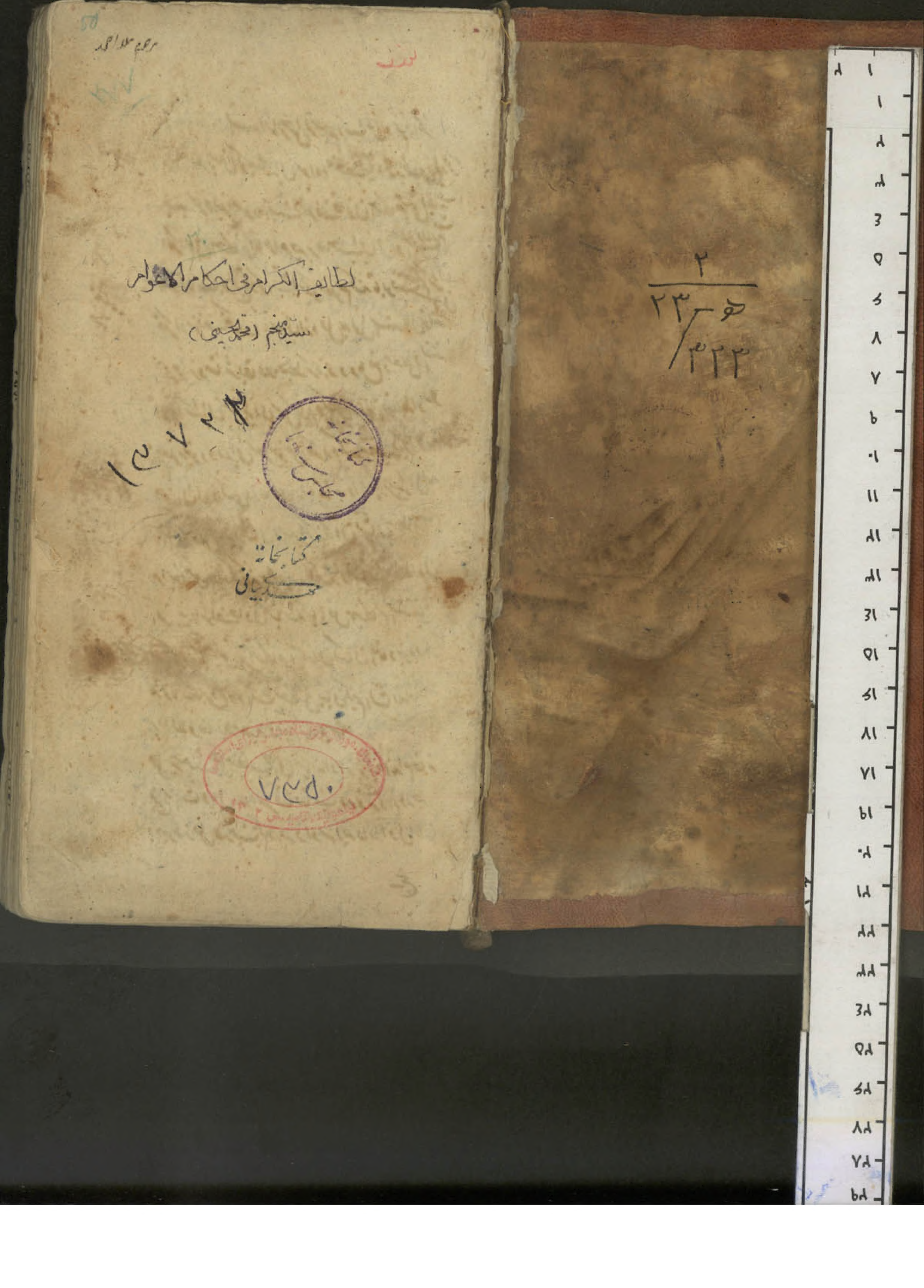

۳۲۳
۲
هـ-۲۳
۳۲۴



لطایف الکرام فی احکام الاعوام

سید منجم (محمد الحسینی)


لطائف الفکر فی احکام الاوامر

بسم الله الرحمن الرحیم رب اعن و تمم بالخیر

اما بعد چنین گوید محرر این سواد اضعف عباد محمد الحسینی المدعو به
سید منجم که این مسوده ایست در معرفت قانون احکام مسمی بلطایف
الکرام فی احکام الاعوام چه بر صاحب این فن واجب و لازم
است مدلولات بروج و کواکب را نیکو معلوم کند تا بوقت حکم کردن
فکر او متوقف نگردد و باسانی از دلیل بمدلول رسد لاجرم تواند که چون
همه موثر و متاثر بقاعده ضبط کرده بود و مانع و معطی را شناسد
ادراک این معنی بروی سهل نماید و کسی که این ضابطه او را
معلوم نبود و در این معنی خوض نکرده کند بتقلید دیگران
همچنان بود که کسی در بیابان راه نداند و از دیگری سوال کند
و آن شخص او را نشان دهد ممکن که آن نشان خطا باشد
هر اینه آنکس راه گم کند و بمقصد نرسد و نشان خطا اول
آنست که مولف حاذق نباشد یا ناقل بهنگام استنساخ
سهو کرده باشد پس بر احکام اینچنان کسان اعتماد نبود و
مدلولات بروج و کواکب را بتفصیل بیان کنیم ان شاء الله تعالی که
بر حافظ و ضابط مفید و مبارک باشد

مدلولات برج حمل

حمل برجیست ملکی منقلب بهیمی میانه او از بر بره اندام خانه
مریخ است و وبال زهره شرف آفتاب در نوزدهم درجه
و هبوط زحل در بیست یکم درجه و او سه وجه دارد اول از آن

مریخ

مریخ دوم از آن شمس سیم از آن زهره مذکر و بهاری است طبعش
گرم و خشک از خلطها صفرا از عناصر آتش طعمش تلخ از فصول
فصل ربیع از جهات شمال خوابش متلون عضو بنکاح دوست
کم فرزند از حیوانات چهارپایان انسی و وحشی سم شکافته اول آتش
قوت و زاید و آخرش ضعیف و ناقص از امراض آنچه در سر باشد
چون دمش و ماشری در سر دردی و کلی و بینی و جرب و تغیر لون
و کم شدن آواز او از ستمها سن کودکان اولش و لیکن بر بوی
که از گوشت او آید و آخرش بوئی که از شب نزد او آید از اجناس
تاج و کمر و مرصعات و آلات حرب از صنایع زرگری و صباغ زر و سیم
و حدادان و صفاران و شبانان و قصابان و مردم سرهنگ
و شجاع و گشاده روی کم دانش و از جواهر مس و آهن و سرب
و از نباتها دارچینی و فلفل و زنجبیل و قند نقل و کبابه از اعضا
سر و روی و گوشها بر اندام صورتش مربع میانه بالا با موی انبوه
با جعد و بزرگ چشمی که بسیاهی زند بلند بینی بزرگ گوش فراخ دهان
دراز روی و زنخ نیمه بالائش غلیظ و نیمه زیرش باریک الونش
سفیدی با سرخی زند و میگویند اشقر و از قسمت از بلاد آنچه
بابل و فارس و آذربایجان و آلان و ساریه و شام و فرنگ
و دریای آن و طوس و بست بور و عراق و کابل و جرجان

وخوارزم وسمرقند **مدلولات برج ثور** ثور برجیست شمالی ثابت
بهیمی میانه او از بریده اندام خانه زهره است وبال مریخ وشرف قمر
در سیم درجه سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم ازان قمر سیم ازان
زحل ماده است وشبی خاکی سرد وخشک وسودائی بطعم ترش
ربعی نکاح دوست عقیم وکم فرزند مولد سرما وزلزله اولش
قوی وزاید آخرش ضعیف وناقص از بیماریها انچه در گردن وحلق
باشد چون خناق وخنازیر وکلف وبوی بغل وبینی
وانگشتان پای از حیوانات گاو وشتر وفیل وگاومیش وآهو
ودلالت بر مزرعها وزرع وازمردم مزارعان وکیالان
وحفاران وانبارداران وخیاطان ازاعضا گردن
وسر ودر شهها صورتش بالا بلند بزرگ پیشانی وچشمها سیاه
باریک ابرو بیت نظر پهن بینی فراخ دهن سبطر لب وگردن سینه
موی وبزرگ شکم خویش بلادت وکم عقلی ودروغ گفتن
ومکر وحیل وحماقت وکد وتلون لونش اسمری به سفیدی
زند از اجناس وجواهر انچه بزبان منسوب بود چون طلا
وخلخال وقلاده از شهرها قبرس وجزایر بحر روم وقسطنطنیه
واسکندریه وغزه ونواحی طرطوس وآمد وقیساریه وکرج
وعمان وماهین وانکرا ود واهل جبال وهمدان واصفهان

وری

وری وترمد وهرات وفرغانه وحلوان وسجستان وشام وعراق عجم
واردبیل **مدلولات برج جوزا** جوزا برجیست بادی ذو جسدین خانه
عطارد وبال مشتری وشرف راس در سیم درجه وهبوط
ذنب همان درجه سه وجه دارد اول ازان مشتری دوم ازان
مریخ سیم ازان شمس مذکر ونهاری ربیعی دلالت بر بادهای خوش
گرم وتر است وبادی مغزی بر طبع خون بر طعم شیرین طفل
بهاری صورتش تمام بالا درست اعضا گشاده ابرو سیاه چشم
باریک گردن از بیماریها نزلات ونقرس واندک کلف
ازمردم ملوک واهل دیوان وفضلا وحکما وخطاطان ونجار
وعمال ومتصرفان وشعرا وظرفا چون بدحال بود دلیل است
بر طراران وکیسه بران وشاعران هجویان گوی وکسانیکه در کارها
تعطیل کنند ومحاسبان ومعلمان وصیادان ونقاشان وخیاطان
وارباب طاهر وآلات که بدین طایفه منسوب بود ومرغان صیدی
ودرختان میوه دار وبلند ومیوهها مغزدار وجوز وبادام
وانواع دارها وعطرها از اعضا دوشها وبازوها ودستها
وانگشتان خوب صورت متناسب اعضا مطبوع هیات
وسبک روح وروحانی مزاج وخوشبوی کریم اخلاق ساکن طبع

امثال

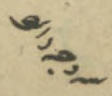
با ادب لطیف امین زیرک لهو و لعب دوست میانه عفت
بذل لونش زردی که بسرخی زند از شهرها طرابلس و رقه
وحمص ومصر وارمنیه وتکریت وگیلان ودیلم وطبرستان
ومرو رود وموقان واصفهان ومازندران وکرمان
وقزوین **مدلولات برج سرطان** منقلب شمالی اول میانه فرزند
خانه ماه وبال زحل شرف مشتری در پانزدهم درجه و
هبوط مریخ در بیست هشتم درجه سه وجه دارد اول از آن زهره
دوم از آن عطارد سیم از آن قمر مؤنث لیلی بطبع سرد
وتر بلغمی بطعم شور صیفی شمالی از حیوانات هوام بیابان
وحیوانات آبی وملخ از جایها ساحلها وجویها آب خوش و
مزرعها وعبادت خانها برجی ضعیف است وبسیار علل چون
نزله ونقرس وسرطان ودرد پهلو وکلیها ولالی وهوا وبرص
وبرش وبواسیر وگرانی در دست وپا از مردم ملک زادگان
ونایبان وشرابداران اگر بدحال بود دلالت بر حمامیان
وسقایان وفقاعیان وملاحان وغواصان وابداران
وبرزگان دریابار از نباتات نیشکر وبرنج از اعضا دل
وسینه ومعده وپهلوها وسپرز وشش صورتش سیاه چرده
مایل بکندی جعد درشت اعضا سطبر استخوان کوچک چشم

بینی

نظر کج بینی ودندان ونیمه زیرش غلیظتر از نیمه بالا فراخ دوش کوتاه
پشت دراز دست وقدم بزرگ پیشانی خویش متلون وساکن طبع
ودانا از حال مردم بلند نکاح دوست از شهرها افریقیه وبربر زمین
ومغارب زمین وبیت المقدس وبعضی از زمین وآذربایجان وبغداد وکیش
وبحرین در روم وارمنیه کوچک وشرق خراسان وهرات وبلخ ومرو
ونواحی سجستان وترک وختن **مدلولات برج اسد** اسد برج
سبعی ثابت بریده اندام میانه او از نکاح دوست کم فرزند بسیار شهوت
عظیم خانه آفتاب است وبال زحل اوج مریخ خالی از شرف وهبوط سه وجه
دارد اول از آن زحل دوم مشتری سیم از آن مریخ ثابت شمالی
مذکر نهاری گرم وخشک وآتشی وصفراوی بطعم تلخ از حیوانات
آنچه ناب ومخلب دارد وجانوران موذی وخرگوش مهیب وغضب
لطیف وغیور از جایها کوهها وقلعها وقصرها وبناهای عالی از جواهر زر
ونقره وآلات وآنچه از اینها سازند مولد گرمی وظلمت هوا از مردم
ملوک وسلاطین وامرا بزرگ واهل شر ومکر وحیله اولش قوی و
زاید آخرش ضعیف وناقص بسیار مرض خاصه درد معده وچشم وپهلو
وسر ومعده ودل وصورتش مطبوع تمام بالا نیمه بالایش غلیظتر
از نیمه شیب خوب صورت فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره ابلق
بود بزردی از شهرها حمص وصقلیه وروم وعسقلان ودمشق وطبریه
وکرمان وهمدان وخراسان وسند وارمنیه وترک وباب الابواب

مدلولات برج سنبله سنبله برجیست ذوجسدین بلند آواز درست اندام
کم نکاح عقیم اندک فرزند خانه و شرف فرح عطارد وبال مشتری و هبوط
زهره در هبت و پنجم درجه مؤنث لیلی سه وجه دارد اول ازان مشتری
شمس دوم ازان زهره سیم ازآن عطارد خاکی سرد وخشک سوداوی
بطعم ترش شمالی تابستانی برنگ سبز وچیزهای مختلف الالوان
ازحبوبات گندم وجو وبرنج ونخود وانواع حبوبات ومیوهای
خشک چون فندق وپسته وبغول ودرختها ومزرعها از حیوانات
بلبل وطوطی ومرغان ناطق دراج وکبوتر وگنجشک وماران بزرگ
از بیماریها سیح ووجع بطن وظهر وریختن مویها ولاغر وکم عقل
ازمردم وزرا وکتاب وارباب صنایع واصحاب علم ودواوین
وتجار واهل طرب وآلات آن ومقامها وخانها ومواضع خرمن گاه
از اعضا شکم وروده وحجابها صورتش معتدل بدن قوی نفس
درست اعضا میانه اندام بزرگ سر نیکو هیات وقامت صحیح ابروهای
بزرگ ریش نیکو چشم بازردی اندک موی نازک خوبش سخاوت
وحکمت وراست گفتن وسبک روح وبسیار اندیشه مودب تجربه
زبان چرب بلون اسمر ازشهرها شام واندلس وفرات وجزایر
وحبشه وصنعا وکوفه وموصل وبعض ازفارس و و سند
وسیستان مدلولات برج میزان میزان برجیست منقلب درست اندام
بلند آواز کم فرزند اندک نکاح خانه زهره وبال مریخ شرف
زحل در هبت یکم درجه ونحوس هبوط شمس در نوزدهم درجه

مدلولات برج میزان



سه وجه دارد اول ازان قمر دوم ازان زحل سیم ازان مشتری هوائی
مذکر نهاری حار رطب بهوی کهولی بطعم شیرین خریفی مولدها ده
مختلف ازنباتات ونخل واشجار وانچه بر سر کوهها روید وعمارتها
وقصرها وتره وبساتین وعبادتخانها وخرماستان بدو منسوبست
ازمردم قدما وادبا وبزرگان وارباب صناعت واهل طرب و
سازهای ایشان وچکی وری وکلاه دار وزنان ازحیوانات مرغان
وپلنگ از اعضا میان پشت وپشت شکم وناف وعورت وگرده
وخصیه صورتش خوب میانه بالا معتدل مزاج چشم شهلا باندک زردی
بلون اسمر شهوت زیاد ازبیماریها باد فتق وبواسیر وزرد گشتن روی
وکجی در بینی خولش کریم نفس تنگ اخلاق نیکو فکر متصف بهو ولعب
طرب دوست ازشهرها نواحی مغرب وصعید مصر ومکه ومدینه وبعلبک
وروم وهرات وطالقان وبلخ وبخارا وتبت مدلولات برج
عقرب عقرب برجیست ثابت بی آواز کم نکاح وبسیار فرزند
درست اندام وخانه فرح مریخ وبال زهره هبوط قمر درسیوم درجه
وسه وجه دارد اول ازان مریخ دوم ازان شمس سیم ازان
زهره ماده شبی آبی سرد وتر وبلغمی شور کهولی خریفی غضوب
خاین تمام تزویر وکذاب متصف ترش روی وقاح نهاب
احمق کاهل بدخوی عفیف درحق زنان ازجاها بیتی نهاد ومزرعها
ودارالسلاح ازنباتات رز ودرخت انجیر وانار وامرود وبه

از حیوانات وحوش وحشرات موذیه وزنبور وجانوران آبی از جواهر
آنچه از آب بیرون آید چون مرجان ومروارید وسنگ عجوبی ونوشادر
داروها ومعاجین اولش صحیح وغلیظ آخرش سقیم وباریک بسیار علت
چون کری ولالی وکوری وکلی وبری بغل وسرطان وقوبا والکه وبرص
وعسر البول وسنگ مثانه وآنچه در ذکر وفرج بود وتاریکی چشم از اعضا
ذکر ومثانه وعجز ودبر صورتش خوب وباریک گرد روی وکوچک روی
وبسیار موی ارقطس (?) وفراخ دهن خرد چشم پهن دوش کشیده سینه
دراز دست وساق بزرگ پای وشکم نیمه بالایش کوتاه تر از نیمه نشیب
علامت بر پشت لونش سفیدی که بسرخی زند مولد رعد وبرق از شهرها
مدینه رسول علیه السلام وزمین حجاز ویمن وبصره وطرابلس وشام ودیلم و
آمل وساری وری وحرر (?) وموصل وتبریز **مدلولات برج قوس** قوس
برجیست ذو جسدین درست اندام میانه او از نیمه اولش انسی نیمه آخرش بهایمی
میانه نکاح اندک فرزند خانه وفرح مشتری وبال عطارد شرف ذنب سیم
درجه وهبوط رأس همان درجه سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم
ازان ماه سیم ازان زحل مذکر روزی آتشی گرم وخشک صفرا
وی بطعم تلخ تهولی (?) خریفی مولد باد و آتش اولش قوی وصحیح
وآخرش ضعیف وسقیم میانه بیماریها از مردم ملوک واوساط
الناس وستورداران واز جایها باب نهن (?) وخزاین سلاح از
اجناس تیر وکمان وسایر اسلحه وسفالینه واز جواهر طلا واهن
وقلعی واز بیماریها نزله ونقرس وکوری وافتادن از بلندی

وآفت

وآفت از سباع خویش متلون طبع زود حرکت رازدار کریم نفس مکار
متغص (?) بسیار فکر خاصه در باب معاد ودانندهٔ حساب وهندسه وطب
از حیوانات اسب وشتر واستر وخر وبعضی از مرغان از اعضا رانها صورتش
خوب وباریک موی تمام بالا بزرگ شکم دراز ساق لون سفیدی که بسرخی
زند از شهرها قهستان وجرجان وباب الابواب وزمان (?) ودنبور (?)
ودماوند وبغداد واصفهان وروس ومغرب زمین **مدلولات برج جدی**
جدی برجیست منقلب خاکی سرد وخشک زمستانی خرفی (?)
مؤنث شبی وسوداوی وجنوبی وضعیف او از بسیار نکاح کثیر الولد مولد
سرما وظلمت خانه زحل شرف مریخ در بیست وهشتم درجه وهبوط مشتری
در پانزدهم درجه وبال قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول ازان مشتری
دوم ازان مریخ سیم ازان شمس از مردم قلعه داران واهل صحرا وکوه
وخادمان وپیران ومزدوران وسپاهیان ومزارعان از جایها
ابوابها وبستانها وکشت زارها وآتشکدها وگورخانها ودار الغربا
وسنگلاخها از جواهر سرب ومقناطیس وسنگ خاره وگچ ونوره
وشوره از نباتات آنچه حیوانات خورند ومازو وبلوط وچوب
آبنوس ودرختان بی میوه وگیاه بی تخم از حیوانات گوسفند وبز
کوهی وطیور ماهیان بزرگ وروباه وشغال وانواع حشرات
از اعضا زانوها وپیوندها وعصبهای پای از بیماریها کری ولالی
وضعف چشم وخنازیر وسرطان ونقرس وداء الثعلب وورم

واگاه و نزله و کلی صورتش بزرگ روی جنگ اندام نیکو بالا چشم
شهلا باریک و ساق سبک روی با خویش فراموشی و جبلت
و رازداری و خشمناکی و حکمت و لهو و دوستی لونش اسمری
که بسیاهی زند از شهرها حبشه و کوفه و بحرین و عمان و قیساریه
و شهرهای روم و اصطخر و اهواز و طبرستان و کابل و دیلم و
جیلان و هند **دلالات برج دلو** دلو جنوبی ثابت مذکر روزی
گرم و تر زمستانی دموی هوائی سرمی انسی بلند آواز مولد
بادهای تند مهلک و سرما و اندک فرزند و عفیف در حق زنان
خانه زحل و وبال آفتاب سه وجه دارد اول از آن زهره
دویم از آن عطارد سیم از آن قمر از مردم علما و حکما و مشایخ
طریقه و بندگان و سخرگان و کورباتان و آبگینه سازان و خماران
و غربت گران از جایها کرابه‌ها و آنجا نها و دار الفسق و کاریزها
و شبانان مرغان و کنشت جهودان از جواهر مهرها و نیلگی و
و قلاده و آب و باد مهره از نباتات ساج و ابنوس و هلیله
و خیار چنبر و خرماء هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون
شترمرغ و نسر و عقاب و سگ آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ
از اعضا ساقها از بیماریها یرقان زرد و نقرس و مواد
سودای و درد چشم و بوی بینی و افتادن از بلندیها صورتش
تمام اعضا سلیم خلقه مربع بالا بزرگ سر سیه چشم سطبر لب
بزرگ بینی خوش سخن و عفیف زینت دوست لطیف

وشیرین

و شیرین سخن و محاوره و پاک خورش از شهرها حبشه و حجاز
و راس العین و بردع و کرمان و بعض از فارس و سلطانیه و کوفه
و سند و هند **دلالات برج حوت** حوت برجی جنوبی و جسدین شبی
مائی آبی سرد و تر زمستانی بلغمی خانه مشتری و وبال عطارد و هبوط
او در پانزدهم درجه و شرف زهره در بیست هفتم درجه سه وجه
دارد اول از آن زحل دوم از آن مشتری سیم از آن مریخ
نکاح بسیار فرزند شهوت میانه عفت بی اواز مولد
باد از مردم سادات قضات و علما و اشراف الناس
و غواصان و ملاحان و سالوسان از جایها مواضع شریفه
و آنجا نها و سرایهای عالی از جواهر دانه در و صدف و لیه و
و خلاحل و مشک و کافور از حیوانات آنچه در آب متولد شود
چون مرغ و ماهی و دد آبی از نباتات سیب و آبی و شفتالو
و پنبه و شکر و میوه‌ها خوش طعم از اعضا پایها از بیماریها شنج
و رعشه و سستی اعصاب و نقرس و افلاج و ریختن موی صورتش
بزرگ سر گلگون میانه بالا تنگ پیشانی فراخ سینه سیاه چشم نرم
اندام خویش کریم طبع خوش خوی نیک رای و کردن و جبلت
و فراموشی و جرات از شهرها طبرستان و مازندران و سمرقند
و بخارا و مصر و اسکندریه تا حد یمن و بحرین و بصره و سمنان و خزر
و سیر و روم و سواحل هرگاه که یکی ازین برجها ضعیف گردد بحول
نحوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه آنکه بعقده ذنب باشد باقران

نحس با قران عطارد و نحسی با احتراق کوکبی در روی خاصه نحسی
دلیل ضعف و آفت مدلولات آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر باشد
بر ضعف مدلول از مدلولات آن برج و حکم بآن باید کردن و اگر مانعی بر نیته
آن باشد حکم کردن جایز نبود فکیف که مانع قوی‌تر باشد و اگر برجی
قوی حال باشد بحلول سعدان و قران ایشان و قران عطارد و
سعدین و سقوط نحوس دلیل قوت و سعادت مدلولات آن برج
باشد خاصه که دلیل دیگر با آن یار شود و اگر دلیل بر ضد این در آن
حال اتفاق افتد حکم نشاید کردن بیان مدلولات کواکب و
عقدتین مدلولات

زحل

زحل نحس اکبر است سرد و خشک
ثقیل درجه علوی مذکر نهاری بانزقر سودائی خاکی الطعم عفص و برنگ
سیاه بوی او ناخوش از لبوسها درشت و سخت و از مردم
پیران و بندگان و سیاهان و دهقانان و زاهدان بی علم و
حنبلیان و حفاران و ارباب خاندانهای قدیم و اهل قلاع و
جبال از اعضا استخوان و رده و سپرز و بینی و زانو و گوش
راست و ناخن و موی و بر از سر توتنها ماسکه از حسها سامعه از
بیماریها نقرس و جذام و قروح امعا و سعال و یرقان و سبل
و ذوبان و قولنج و وجع ارحام و حمی ناقص و درد استسقا
و نزلات و وجع سپرز و امراض مزمنه و هرچه از سردی و خشکی متولد
شود از اخلاط سودا و بلغم لزج از صورتها پیوسته ابرو سیاه موی
سبط لب خشک اندام بزرگ سر فراخ دهان ابرو روی ملبند بالا
کریه لقا گران حرکت سخت آواز از خوها مکر و خداع و

جهل

و جهل و بیدل و بخل و حقد و توحش و وسوسه و نخوت و وقار
و بدخواهی و ستیزه کاری و کاهلی و بسیار خفتن و دعوی حکمت از خلقها
فقر و غربت و عزلت و تعطیل و تحمل رنجهای عظیم از فعلها نوحه و
گریه و تخریب و ظلم و زندان بانی و بکار داشتن چیزهای کهن
از سنها پیری و آخر عمر از نزدیکان آبا و اجداد و برادران بزرگ
از حیوانات گاو و فیل و خر و بز و زاغ و خرس و سگ و عکس و شب
پره و هرچه در زیر زمین جای کند چون مار و مور و موش و از دینها
دین یهودی و کفر صرف از جامها موئینه و پشمینه و آنچه کهن از جرم
خش باشد از نباتها قسط و فلفل و زیتون و زعرور و انار ترش
و شاه دانج و عدس و ماز و بلوط و هلیلج و آنچه بی تخم باشد
از جواهر آهن و سرب و سنگهای سیاه از جایها ویرانها و ستورخانها
و غارها و چاهها و بیابانها و قدیم و بناهای قدیم و قلعها و نخجانها
و کوههای بی گیاه از اقالیم اقلیم اول از شهرها خوارزم و نجاد و
نبث بور و حبشه و سند و هند و یمن و قبط و بطر و بربر مدلولات

مشتری

مشتری سعد اکبر است علوی و گرم بجهل درجه و تر سببی مولد
خون معتدل چون خون دل مذکر نهاری شمالی و موی
هوائی از طعمها شیرینی از بوها بوی خوش از رنگها سفیدی که
بزردی گراید و گندم گون و درخشان از بوسها نرمی با اعتدال
از صورتها نیکو بالا ستبر اندام با هیبت موقر و متکلم از اخلاط

خون طبیعی و نقطه و مفرد از عناصر هوا از اعضا گوشت
جنبه بازو و پهلو و شریانات و حلق و معده و جگر و شکم و ناف
و رانها و تمامی جانب راست از قوتها قوت نفسانی و نامیه و غاذیه
از سنها کهولت از حسها شامه و سامعه و لامسه از مردم سلاطین عادل
و وزرا و اکابر و اشراف و علما و قضات و زهاد و تجار نامی و اغنیا
و مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزینه داران و چون منحوس
بود دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و منافق و خویشتن ستای
از خوها علم و حلم و علو همت و حرص در عمارت و سعی در خیرات
خوش خلق و کریم صادق القول با امانت و جرات و صفای فهم
و رد بشارت از فعلها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات البین
و تقویت دین و اظهار شرف و بسیاری نکاح و مزاح و خنده
و تانی در کارها و کسب مال و بنا از اقربا و فرزندان و فرزندزاده
گان از حالها غنا و بزرگی و راست آمدن کارها از نباتات
گندم و برنج و نخود و جو و کنجد و ارزن و سیب و انار شیرین و گل از
جواهر زر و سیم و قلعی و برنج و الماس و سنگهای شریف از جامهها دیبای
قیمتی خاصه آنچه از حریر و قطن بهم آمیخته باشد و برنگ کبود از
امراض دیگر و ربو و تشنج و سکته و درد دل و هرچه از بسیاری
باد متولد شود از علمها بیع سیم و طلا و تعبیر خواب و عبادت و
صنعتهای خوب از حیوانات دجاج و دراج و طاوس و کبوتر و
گوسفند و گاو و شتر از دینها دین نصرانیه از جاها مساجد و مدارس

مواضع

مواضع مقدسه و خزاین از اقالیم اقلیم اول و دوم و گویند چهارم
از شهرها عراق و فارس و خراسان و ترک و بابل و حله و مدینه و سعید

در دلالات مریخ

مریخ نحس کوکب است علوی و گرم است در نهایت درجه
و خشک است نحس درجه مذکر و گویند مونث است شبی و منسوب است از
اخلاط صفرا از طعمها تلخ و تیز از سنها حداثه از اقربا برادران میانه
از رنگها سرخ تیره از بوها بوی ناخوش از سودنها درستی و خشکی از
عناصر آتش افروخته از قوتها قوت غضبی از حسها شامه جنب
از اعضا زهره و رگهای جهنده و دنب و گرده و مجاری نطفه و جگر
بزرگ زهره از صورتها بلند بالا بزرگ سر خرد چشم و گوش و
پیشانی تیز نظر سرخ چهره فراخ کام دراز انگشتان سرخ موی از
خوها کم حیا و جسارت و سبکساری و لجاج و سفاهت و بدگفتن
و استهانت و خداع و بی ثباتی و رای گردانی و اظهار مودت
و مزاح و بدعهدی و شوخی و شریری و خیانت و نمامی و دروغ و
خیالات بد و عجلت و تلف اموال از فعلها حرب و قتل و راه زنی
و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و خصومت و سرعت جواب
و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و خون ریزان و
مفسدان و ناپاکان و آتش کاران و بیاعان ستور و اسلحه از صورتها
آنچه طولانی باشد از حالها غربت و خوف و کدخدائی از نباتها بقم

و بیابانها و بادام تلخ و انار ترش و سیر و پیاز و کندنا و خردل و جرجیر
و بادنجان و ترب و هرچه تیز باشد از جواهر آهن و مس و فولاد و شنگرف
و مقناطیس و آلات حرب از لباسها هرچه سرخ باشد و آنچه در حرب
پوشند از جایها آتشکدها و زندان و لشکرگاه و مذبح حیوانات
از بیماریها حمی دایمه و شطر الغب و درد جگر و آتش فارسی و قلق
و اسقاط اجنه و هرچه از گرمی و خشکی پدید آید از اقالیم
اقلیم سیم و گویند هفتم او راست از شهرها قهستان (اقلیم)
و کرمان و فارس و شیراز و عراق و اهواز و بصره و شام و روم
و ترک **دلالات شمس** شمس گرم است در نوزده درجه و خشک است
به پنجاه درجه سعد بنظر دوستی و نحس بجرم و دشمنی و واسطه است
میانه علویات و سفلیات مذکر است و نهاری و دولتی روز است مولد
گرمی و خشکی از طعمها تیزی لطیف از رنگها نارنجی و درخشان
از لبوسها گرمی لطیف از شکلها ستبر از عناصر آتشی که بهوا
قریب بود از خلطها صفرای معتدل از جراحات باصره از قوتها
حیوانی از اعضا دل بشرکت مشتری و سر و سینه و دهان و دندان
و چشم راست و دماغ و مغز از سنها سن وقوف از مردم پادشاهان
و حکام و رئیسان و اهل رای و تدبیر از صورتها شاه و رد و بزرگی
شکم و سر و سفیدی که بزردی زند و بلند آواز و کبر دروی

زدینها

از دینها آتش پرستی از خویها عقل و فهم و ترفع و بها و بهجت و کرم
و کبر و سرعت غضب و حرکت و زود باز آمدن و حرص بر شهوت
و کسب ثنا از فعلها طلب سلطنت و قهر بر اشرار و جمع اموال و کثرت
کلام و نفع رسانیدن بدوستان و آگاه بودن از معاد و نظافت
و هیبت از نزدیکان پدر و برادر میانه و مخادیم از نباتها نیشکر
و زرد و زعفران و صندل و ترنجبین و انار شیرین و انگور و ترنج
و برنج و خرما و گندم و درختان بلند میوه دار از جواهر زر
و یاقوت و بیجاده و لاجورد و کبریت و زرنیخ و گوهرها از جامها
کمر و تاج و هرچه مرصع و طلا باشد از حیوانات گوسفند اهلی و کوهی
و باز و عقاب و قمری و اسب قیمتی و شیر و نهنگ از بیماریها درد
چشم و دل و دماغ و آنچه از گرمی و خشکی پیدا شود از اقالیم اقلیم
چهارم و گویند دوم او راست از شهرها بابل و مکه و طبرستان و آذربایجان
و سمرقند و ترمد و ارمینیه و کوه لبنان و خراسان و بیت المقدس از
جایها معدن و قصرها و کاخ و مقر سلاطین **دلالات زهره**
زهره سرد است بچهل درجه و تر است به پنجاه درجه جنوبی سفلی مونث
لیلی از طعوم شیرینی و هرچه لذیذ بود و از رنگها سفیدی با روشنی و گندم
گونی و سبز رنگی از بوها بوی خوش و از پوشیدنیها آنچه بغایت
نرم باشد و تر از عناصر هوای تر و آب از اخلاط رطوبت

عزمی ارجمندها شامه از قوتها قوت شهوت از شکلها مربع از اعضا رحمها
و فقرات پشت و ناف و جگر و گرده و فرج و رحم و وعای منی و پیه
از سنها سن بلوغ از خلایق زنان و امردان و خادمان و مخنثان
و اصحاب زینت و تجمل و اهل ساز و طرب از خوها خوش خویی
و عشق و طرب و لهو و سخاوت و نظافت و ظرافت و عجب و تصلف و شرم
و عدل و داد و تدین و شفقت و مخالطت با هر کس از فعلها مطربی و مخنثی
و قمار باختن و نکاح دوستی و چرب زبانی و بکار داشتن عطرها و
پیرایه لباسها از پیشها خنده و شادی و تجارت و نقاشی و حیاکی
و رنگرزی و نرد و شطرنج از نزدیکان زنان و شوهر و مادر و
فرزندان خورد از صورتها نیکو رویی و سفیدی که بسرخی زند
و سیاه چشم و فربه و خورد دندان و گشاده رویی و سیاه ساق
و سرین و ران خورد دست و پای باریک میان دراز پشت
و کوتاه پای و نازک بدن از دینها دین اسلام از نباتها
میوها مغزدار و انگور و به و سیب و خرما و ترنج و گلها و ریحانها
و دیگر خوش بویها و شیرینها و مغز میوها شفتالو و ابریشم از
جواهرها مروارید و جزع و سنگ سرمه و ظروفی که از
سیم و زر سازند از حیوانات بلبل و قمری و فاخته و کبوتر
و خرگوش از لباسها رنگ ملون باشد و دیباهای قیمتی و
جامهای منقش و رعنا و ابریشمینه از جایها کلیسا و تنزهها

و هرجا

و هرجا که تماشا و عیش توان کرد و مقامها بلند و عبادتخانها و مرغزارها از بیماریها
ضعف دل و کرده و دماغ و مثانه و علت عشق و معده و هرچه از سردی و تری
پدید آید از اقالیم اقلیم پنجم از شهرها بابل و حجاز و خوارزم و اردبیل
و سمرقند و بخارا و روس و ارمنیه کوچک **دلالات عطارد** عطارد
گرم است بده درجه و سرد است به بیست درجه و تر است به پنج درجه و خشک است
بسی درجه سفلیت دلالات سعادت و نحاریه و مذکر به اما
با هر ستاره که بیامیزد مزاج او گیرد و اگر به هیچ کوکب متصل نبود مزاج
آن برج گیرد که در وی حال باشد از طعمها و رنگها و بوها و سودها
آنچه مرکب و آمیخته از چند چیز خاصه رنگهای فاخته و اسمانجونی
از عناصر باد از اخلاط سودا و خون تباه از حسها ذوق از قوتها
متفکره از اعضا زبان و ساق و دل و رگهای جهنده از سنها
سن کودکی از مردم وزرا و کتاب و تجار و اهل بازار و اصحاب
دواوین و غلامان زیرک و ارباب فضل و حکمت از صورتها بلند
بالا ملیح و کوچک چشم و فراخ دهان بزرگ گوش پیوسته ابرو سبز رنگ
خورد دندان دراز پای باریک موی تنک ریش از خوها کفر و زیرکی
و کتمان ستر و طلب ریاست و خبر و حفظ حاضر جوابی و دین داری
و حسن و زیرکی و شفقت و کم ثنا و حلم و راستی و بد دلی و کینه
و فکر در معاد و رسیدن بغور چیزها و دزدی و دروغ و حیلت
و در حالت نحوست از فعلها ادب و تعلیم علوم هندسه و شاعری و
رسیدن با سرار مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان و تواضع

وکتابت ونقاشی وکار زرکار باریک وکهانت وشعبده ومساحت جامها از
نزدیکان برادران خورد واز نباتات پنبه وکتان ومفرد نباتات آنچه ساق
نداند وهرچه بویش تیز باشد از جانوران خرد وحشی واهلی واستر وسگ
شکاری وروباه وشغال وکبوتر وطوطی وهزار از جواهر سیماب وکهربا
وفیروزه ولبه ومرجان وهرچه منقوش باشد از بیماریها صرع و
لکنت زبان ودیوانگی ورنجش موی وبرقان سیاه وبراندن خفقان
خون ووسواس ودماغ ونحولها وسرفه ودقی از جاها موضع منقش وعبادتخانها
ودیوانخانها وبازارها ومدارس از دین ترسائی وفلسفه از اقالیم اقلیم
ششم ومیگویند سیوم از ولایت از شهرها دیلم وطبرستان وجیلان ومکه
ومدینه وفرات وهرات ودشت قبچاق وسرای برکه **دلالات قمر**
قمر سرد است لیبی درجه ونزاب بجهل درجه سعد بنظر ونحس بذات ماده
وشبی از طعمها شوری وبی مزگی واندک ترشی از بویها آنچه تیز نشی
زند از رنگها سفیدی که بسبزی زند یا بسرخی یا بزردی یا بسیاهی
یا رخشان بود از سودنیها آنچه غلیظ بود ونرم از عناصر آب از اخلاط
بلغم از حواس باصره وذایقه از قوتها قوت طبیعی ونامی از اعضا
چشم چپ مردان وراست زنان ودماغ وعنق ولسان ومعده و
سپرز وشش از سنها سن طفولیت از بیماریها فالج ولقوه وصلع
اعضا وامراضی که بزهره منسوب باشد از مردم ملوک وولیعهد
وخلفا وملک‌زادگان ونایبان وحاجبان وبازرگانان
ورسولان واکثر منحوس بلد بریکان وجاسوسان ومردم

سفله

سفله وعوام الناس وکودکان واشراف واغنیا واطفال وزنان اهل
حامله وقصاران از صورتها گرد روی وپیوسته ابرو ودرشت چون وبزرگ
چشم ونیکو صورت وشیرین سخن گشاده دندان وعکس که احول بود و
در سرکی داله لون سفیدی که بسرخی زند یا بزردی یا بانکه ورت
از نزدیکان مادر ومهتر ارکان ودایه از خوها تنگ نفسی وطبع سلیم
طبعی وآمیزش با هرکس وکثرت بسیار وکسب ثنا وفراخ عیشی
وحریصی بزنان ودروغ وسخن چینی وبسیار گفتن وفراموشی و
قلت مباشرت از فعلها تعلیم علوم علوی ومحاسبه ووکالت ورسالت
وجاسوسی ونخاسی ودلالی وکارها وآب وحلاقی وخبازی یا
وملاحی از نباتها خیار وتره وکتان وپنبه ولی وبقول گندم وجو
وانار وانگور وهرچه روز زرد زند وشنه از حیوانات گاو وگوسفند
واستر وپیل وکلنگ وبط وشترمرغ وماکیان وکنجشک ودراج
وبوتیمار از جواهر بلور ونقره ومروارید خورد وزرنیخ وزاج سفید
ومهرها از اجناس جامها تنک وانگشتری ومنادیل از جاها بهار
صحرا وجابهای آب وخانها ودرستان از اقالیم اقلیم هفتم از شهرها
خوارزم وزابلستان وملتان وقندهار و... وبعضی از آذربایجان
وشام وموصل وجیلان **دلالات راس وذنب** راس سعد است وطبیعت
او مرکبست از طبیعت مشتری وزهره دلالت کند بر قوت وسعادت بخت
وملک ومال وجاه وحصول حاجات وصلاح امور وهرچه در دنیا خیر باشد

دمر بد است در همه احوال با سعدان زیادت کند در سعادت ایشان
و با نحسان زیادت کند در نحوست ایشان اما ذنب نحس است
طبیعت
و طبیعت او مرکب است از نحسی دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماری
و تعویق در کارها و مادهٔ شر و فساد است منقص است از سعود و سعادت
کم کند و از نحوس نحوست و از اینجا گفته‌اند الراس سعد است با سعود
و نحس است با نحوس و ذنب نحس است با سعود و سعد است با نحوس
هرگاه که این کواکب قوی حال و مسعود باشند دلیل قوت و سعادت
مدلولات ایشان باشند فی حصه که دلیل دیگر معطی کرده بر یک
مدلول باشند و اگر مانعی اتفاق افتد و مانع قوی باشد حکم نباید
کردن اگر مانع ضعیف باشد بر ربط حکم کنند و قید بعکس و محو
بتجمل و ثنا باید که چنین شود باید گفتن و اگر ضعیف و منحوس باشد
مدلولات ایشان را آفت و نکبت رسد خاصه که دلیلی دیگر
بان یار باشد که اورا معطی و مقوی خوانند و اگر دلیلی دیگر
بر ضد آن واقع شود که آنرا مانع و مضعف خوانند پس آنچه
اقتضا کرده باشد از ضعف بفعل نیاید و اگر آید بواسطهٔ
ضعف مانع باشد اما زود بری شود و اگر مانع قوی تر باشد
منع نحوست کند و از قوت ممکن که چیزی ظاهر شود اکنون منجم
در ادراک این معنی باید خبیر و بصیر باشد تا احکام اکثر
بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن

از حجت

از محبت و مبغض خالی باشد زیرا که حکم از تعدیل قوت و ضعف
دلیل خیزد چنانکه اگر میان دو کس حکم کنند یکی دوستی داشته باشد
و با دیگری دشمنی که این هر دو میل خاطر باشد و حکمی که کند جهت
محبت در خیر بیفزاید و از شر بکاهد از آنچه اقتضا کرده باشد و در واقع
و جهت مبغض از خیر بکاهد و در شر بیفزاید لاجرم آن حکم بزیاده
و کم واقع شود و باید که بر مدلول حکم کنند و در آن باب غرضی داشته
باشند باشد آنکه خواهند طرف الغیض بگیرند و حکمی را دیگری در آن
باب کرده باشد و غیر این بدین طریق حکم کردن روا نیست و اکثر
خطا افتد و نزدیک دلیل حکم نشاید کردن تا اورا مقوی
دیگری با بخشند نباشد مگر که دلیلی باشد قوی بی مانع و زمان
و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل متوقع است شده باشد
آنگاه حکم شاید کردن و با قوت و ضعف مانع و معطی بجای خویش
باز غایم انشاء الله العزیز و بیشتر احکام کسی را ست تر آید که عاقل
تر و سلیم و متمکن و آمان و متدین و زاهد باشد و فارغ از علایق
و عوایق و معاش و اسباب و متوجه بمبدأ و معاد و کم خوار و کم آزار
و خلوت نشین و دانندهٔ علم طبیعی و علم اخلاق و مستحضر دلایل
و حاذم تأثیر بود و اگر ادخات بمطالعه کتب این فن مشغول بود
و شناسندهٔ فواعل و قوابل و با وجود این فضایل و کمالات هر حکمی
که کند جزم نکند که آن معنی البته چنانست تا چنان بخواهد بود که
احکام نجوم حدس است نه محصل محض علم لیس قید باید کردن که

غالب ظن این است چه غلبهٔ ظن قابل صدق و کذب است چنانکه منجم در میان
خفته و مرده و رگ زده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن
در بیان دلالات بروج اثنی عشر آنکه درجهٔ طالع آن جزو بود از فلک البروج
که در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر آینه جزوی از معدل النهار
طلوع کند آنچه از درجهٔ طالع با آن سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد
مجموع در حکم طالع باشد و بعد از آن با سی جزو دیگر از معدل النهار آن
مقدار که از فلک البروج طلوع کند درجات خانهٔ دوم باشد و باقی
بر این قیاس و اندازه تا دوازدهم و هر یکی از این خانها را حکمی
و اثری باشد جداگانه چنانکه طالع خانهٔ اول دلیلست بر نفس
و زندگانی و آغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت بد
فرح عطارد در این خانه است که طالع است و دلیل بر سروری
خانهٔ دوم دلیلست بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج
داد و ستد و دلیل بر گردن خانهٔ سیم دلیلست بر برادران
و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و اسرار و اخبار
و عبادتگاهها و فرح ماه در این خانه است و دلیل بر دوش و دست
خانهٔ چهارم دلیلست بر پدران و جدان و پدری و مقام و ضیاع
و عقار و مدفن اموال و کیفیت آنها و عواقب امور و دلیل بر سینه
و پهلو و معده خانهٔ پنجم دلیلست بر فرزندان و لذتها و رسل
و هدیهها و عشقبازی و طلب و بستانها و تشریفات و شادیها و اخبار
و کیفیت آنها و فرح زهره در این خانه است و دلیل بر پشت
و دل خانهٔ ششم دلیلست بر عیوب و امراض و خواریها و کنیزان

و غلمان

و غلمان و خدام و حیوانات خرد و سلامتی از آفات و کم شدن
و گریختن و تهمت و فرح مریخ در این خانه است و دلیل بر ناف و شکم خانهٔ هفتم
دلیلست بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و
ظفر و هزیمت و مقصد مسافران و ارزانی و گرانی و دلیل بر سرین
و زیر ناف خانهٔ هشتم دلیلست بر موت و خوف و خون و مواریث
و مال زنان و خصمان و اندوه و نکبت و فقر و شدت و دلیل بر آلات
شهوت و مقعد و رحم خانهٔ نهم دلیلست بر علم و دین و عبادت
و اعتقاد و وفا و سفر و خواب و رای و تدبیر و کیفیت احوال غایبان
و فرح آفتاب در این خانه است و دلیل بر رانها خانهٔ دهم دلیلست
بر عزت و سلطنت و رفعت و معروف و مشهور شدن و مادر
و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و ثبات و زوال
هر یک و دلیل بر زانوها خانهٔ یازدهم دلیلست بر امید و سعادت
و ثنا و دوستان و عاشقی و وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان
و فرح مشتری در این خانه است و دلیل بر ساقها خانهٔ دوازدهم دلیلست
بر شقاوت و اعدا و حساد و گرفتاریها و بند و زندان و حزن
و دین و نکبت و غرامت و بیماریهای سخت و ستوران بزرگ و فرح
زحل در این خانه است و دلیل بر قدمها و سبب این جمله در شرح سی فصل
افضل المتأخرین خواجه نصیرالدین علیه رحمة رب العالمین گفته است
و بعد از این تألیفی کامل‌تر از این در خاطر هست و در آن نیز بیان
کرده شود ان شاء الله چون این مسوده بعجالة الوقت نوشته شد باید دانستن

که طالع قران اعظم اصل جمیع طوالع است و فرع طالع است قران
اکبر طالع قران اوسط است و فرع طالع قران اوسط طالع قران
اصغر و فرع او طالع سال و فرع طالع سال طالع فصول و
فرع او طالع اجتماع و استقبال و فرع این طالع وقت و همچنین
طالع سقوط نطفه هر کس اصل باشد و طالع ولادت فرع آن
و طالع تحویل فرع طالع ولادت و طالع اختیار فرع طالع تحویل
از این تقریر معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد
نسبت با طالعها قرانها و سالها زیرا که اگر طالع قران یا سال
دلیل بود بر خسف یا صعق یا قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع
یا تلف خلایق یا امراض مخوفه چون طاعون و وبات و تلف اموال
مردم بنهب و غارت پس بسیاری از مردم فوت شوند در یک زمان
یک دفعه با وجود تفاوت اعمار ایشان بحسب مقتضاء اوایل طالع
ایشان یعنی اگر طالع اصل اقتضاء امری کند طالع فرع آن را دفع
و منع نتوان کردن پس دانستن این اصل از واجبات است و هر گاه
که خانه از خانها طالع ضعیف و منحوس گشته باشد یا در اصل یا در وقت
معین مدلولات آن خانه بلا در مدت آن طالع که حکم از او میکنند
رنج و آفت رسد از جواهران نحس خاصه که اصل و فرع را موافقت
کنند و اگر قوی و مسعود باشد دلیل سعادت و راحت باشد از جواهر
ان سعد خصوصا که دلایل اصل و فرع با همه اتفاق کنند بر سعادت
و از این قانون که ذکر رفت معلوم میشود که احوال ملوک و سلاطین
و حکام بلا از سر نوبت و درجه عاشر باید دانستن و احوال اعوان

و انصار

و انصار و احوال ایشان را از مشتری و بیت حادی عشر و احوال
وزرا و کبرا و اشراف و صدور و مدبران و خزاین و احوال سلطنت را
از مشتری و عاشر و درجه یازدهم احوال زهاد و عباد و متصوفه از مشتری
و درجه نهم احوال تجار و اغنیا و زناجی از مشتری و درجه دوم احوال
قضات و علما و ایمه از مشتری و درجه سوم احوال ابواب البر از مشتری با
و درجه چهارم احوال امرا و لشکریان از مریخ و درجه یازدهم احوال
خواتین و محرمان از زهره و درجه دهم احوال بوابان حجاب و خادم
ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان از عطارد
و درجه یازدهم احوال زنان از زهره و درجه هفتم احوال اهل ملاهی
و طرب و ساده زنخان از زهره و درجه پنجم احوال صیارفه و جهابذه
و اهل معادن از مشتری و درجه دوم احوال رعیت و عوام الناس
از قمر و درجه طالع احوال فتوح و رسل و جواسیس و مجرمان از
قمر و درجه پنجم احوال کوتوالان و اهل صحرا و اطراف بعیده و صیادان
و دهقانان و پیران از زحل و درجه هفتم احوال تجار و اهل بازار
و بیاعان از عطارد و درجه دوم احوال غلامان و خادمان
از زحل و درجه ششم احوال گدایان و مستضعفان و شبروان
و دزدان از زحل و درجه دوم احوال مردم و اوباش و مفسدان
و راه زنان از مریخ و درجه نهم احوال مسافران از قمر و درجه نهم
احوال کودکان از عطارد و درجه پنجم احوال رای و تدبیر و اعتقاد
و عدل و انصاف از مشتری و سهم الغیب و عطارد نگرند و احوال

ارتفاعات و نباتات و عمارت و زراعت از زحل و درجه چهارم
احوال دواب بارکش و عداوتها و قروض از زحل و درجه دوازدهم
احوال کسب معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری و سهم السعاده و
خانه دوم و باقی برین قیاس اما در هنگام احکام کردن صاحب
و مستولی هر خانه را باید تحقیق کردن و آن کوکب که دران خانه
باشد و همچنین سهم هر غرضی را نیک ساختن و قوت و ضعف
سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم درو باشد و در حال
هر یک ازین دلایل نیکو باید تامل کردن و بهره و قوت و ضعف
هر یک را شناختن و با هم امتزاج دادن تا کدام یک از ایشان
قوی تر است فعل او ظاهرتر باشد بیان حدود اجرام کواکب
و احوال که بحسب اتصالات ایشان اتفاق افتند و جرم هر کوکبی حد
بمقدار معین بیش از وی و پس از وی می افتد دان را حد
جرم ان کوکب خوانند مثلا علویین نه درجه و مریخ را هشت درجه
و آفتاب را پانزده درجه و سفلیین را هفت درجه و قمر را دوازده
درجه غرض ازاین حد آنست که هرگاه که دو کوکب با شعاع جرم
اجراد صحیح فلک بهم خواهند پیوست چون بعد میان ایشان
بمقدار نصف جرم هر دو باشد در قران پانزده یا برابر این مقدار
اجراد صحیح یا کم ازان در اتصالات گویند آن دو کوکب متصل
آید و حد اتصال بحقیقت آنست که بمقدار جرم کمتر باشد یا نور
جرم هر یک بر کنار همدیگر پیوسته باشد و این اغاز قوت اتصال
باشد تا انکه درجات ایشان متساوی باشد و آن کمال اتصال

نخسنج

باشد بعد ازان مبدا انصراف باشد تا انگاه که بعد بمقدار مذکور رسد
مثلا قوس تثلیث قک درجه است و مجموع جرم زهره و مشتری یا زده
یو درجه است و نصفش ح درجه پس حد تثلیث ایسر قلج درجه باشد
و قوتش در قکر درجه و حد تثلیث ایمن قسب درجه و قوتش در قیح
درجه و چون میان هر دو وک درجه بعد باشد کمال تثلیث باشد
و اگر حد تثلیث ایسر قسب درجه شود یا حد تثلیث ایمن قلح از یکدیگر
بتمامی منصرف شده باشد و حد مقابلت از ح درجه و قوتش از ز
درجه و حد انصراف ان به همین مقدار و حد احتراق کواکب ز
درجه است از هر طرف و اگر زیاده ازین باشد تحت الشعاع خوانند
نه محترق تا انگاه که ظاهر شوند و باز این اتصالات بر انواع مختلف
اتفاق افتند بحسب قوت و ضعف علی التفصیل یاد نمایم انشاء الله تعالی
و در السنتی است که همیشه کوکب سبک رو به گرانرو بپیوندد و درجات
اتصال سبکرو را دافع تدبیر خوانند و گرانرو را قابل تدبیر پس با
قمر هر کوکب قابل تدبیر تواند بود و نیز در السنتی است از خطابیج است
خانه ۱ شرف ۲ مثلثه ۳ حد ۵ وجه بزرگترین حظها خانه است
و از روی قیاس گفته اند که خداوند خانه را پنج قوت است و خداوند
شرف را چهار و آن مثلثه سه و ازان حد دو و ازان وجه
یکی و قوت شهادت نیز خوانند و مستولی را شاهد و مراحم
و ازان انواع مختلفه یکی دفع تدبیر است یعنی هرگاه کوکبی بکوکبی
متصل گردد بی بودت دفع تدبیر او کرده باشد و به شمس نتواند
و بعد ازان دفع قوت و انجنان باشد که کوکب در خط خود

باشد هر یک قوت خود دیگری را دهند چون زهره و مریخ از میزان و مشتری با
در قوس شند پس کنند و این را دفع قوت خوانند دیگر دفع
طبیعت است یعنی کوکبی از خط کوکبی دیگر بد و متصل گردد و طبیعت
خود او را دهد و این را قبول نیز خوانند و اگر یکی در حظ دیگری
باشد هر یک طبیعت خود بدیگری دهند چون زهره از جدی و زحل
از ثور نشسته کنند این را دفع طبیعتین خوانند یا آنکه کوکبی از
حظ خود کوکبی دیگر بدو متصل شود و آن کوکب را نیز در آن
مکان حظی باشد چون بو سنی زهره از حوت بمشتری یا آنکه
دو کوکب نهاری بروز بالای زمین و بشب بزیر زمین متصل گردند
و دو کوکب لیلی بروز بزیر زمین و بشب بالای زمین و دفع
طبیعت قوی تر است از دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت است
و این جمله دلیل موافقت و بر آمدن حاجت و تمام شدن کار هاست
دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بدو متصل
شود یا هر یک از وبال و هبوط یکدیگر بیوندند و در این صورت
انکار از هر دو جانب گردد است دیگر رد است یعنی کوکبی در
حالت رجعت یا در احتراق یا در وبال یا هبوط کوکب با ضعف
باشد بنوعی از انواع و کوکبی دیگر بدو متصل باشد متصل او را
رد کند از عجز و ضعف خویش و شاید که این جمله ضعفها کوکبی را
یکبار روی دهد چنانکه عطارد در یا بجنسهم درجه حوت
در میان رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد کارهاست
و اگر هر یک در دیگری یا وبال او باشد و اتصال بنوعی

رفعت

از قوت یا دفع طبیعت باشد عاقبت آن کار با صلاح انجامد و اگر
واقع در زایل باشد و مدفوع در وتد یا وبال او باشد و اتصال
بنوعی از قوت یا دفع طبیعت باشد یا هر دو در زایل مطلق دلیل
فساد کارهاست خاصه که اتصال به هر وجه انکار باشد و در دیگر
جمع نور است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل گردند و از ایشان گران‌تر
تر باشد آن گرانرو نور ایشان جمع کند بمثابت آن باشند که آن کوکب
مجموع یکدیگر متصل اند دیگر صفت و این بر دو نوعست یکی آنکه
ستاره در برجی باشد سبک رو در اول برج و میانه رو در میان
برج و گرانرو در آخر برج چون سبک رو نور بر گرانرو افکند
میانه رو او را منع کند تا اول با او اتصال کند دوم آن گرانرو
و سبک رو در یک برج باشند و سبک روی دیگر در برجی دیگر ناظر
بهر دو و چون آن سبک رو ناظر خواهد که بگرانرو بیوندد
و سبک رو مقارن منع او کند تا نخست خود قران کند بلفظ صنعت
مقارنت و این نوع قوت تابع باشد و ضعف ممنوع دیگر فوت است
یعنی سبک رو و گرانرو در آخر برج خواهند که متصل شوند که آن
از آن بیرون رود و سبک رو بدیگری بیوندد و بیوستن گرانرو
بدو فوت شود و این فوت شدن کارها باشد دیگر ... است
یعنی کوکبی سبکرو در آخر برجی باشد و گرانرو در میانه آن برج و
میانه رو در اول همان برج میانه رو خواهد که بگرانرو متصل
شود پیش از او سبکرو راجع گردد و بگرانرو متصل شود و در کند ...

وبدان میانه رو بتر متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از
گرانرو واین دلیل باطل شدن کارها باشد دیگر قطع نور است
واین دو نوع است یکی آنکه سبک روی در آخر برجی باشد ومیانه
رو در میان آن برج وگرانروی در آخر آن برج سبکرو خواهد
که بمیانه رو رسد پیش رو نوعی دیگر آنکه سبک روی در میانه برجی
باشد وگرانروی در آخر آن برج ومیانه روی در اول آنکه
برج ود ذم راجع چون سبکرو خواهد که بگرانرو بپیوندد وسبک
رو راجع شود وباز گردد وبمیانه رو بپیوندد ومیانه رو قطع سبکرو
کند از گرانرو واین دلیل نا امیدیست دیگر انتکاث است
یعنی کوکبی خواهد با کوکبی متصل شود پیش از آنکه اتصال تمام
کرد در آن کوکب اگر راجع باشد مستقیم گردد واگر مستقیم بود
راجع شود واگر سریعتر از متصل باشد از و بطیء تر گردد واگر
از او بطیء تر بوده باشد سریعتر گردد وان اتصال باطل شود
واین دلیل بود بر ناتمامی کارها دیگر نقل نور است یعنی کوکبی
متصل شود به یکی و هنوز انصراف تمام نشده باشد یکی از آن
دو کوکب بثالثی بپیوندد واز نور اول بدین کوکب نقل کند
همچنان باشد که آن دو کوکب نیز باهم اتصال کنند اگرچه نظام
متصل نباشند دیگر مرادفه است یعنی دو کوکب بر اثر یکدیگر راجع
شوند وباهم متصل گردند وآن دلیل تراجع امور بود خاصه که
نظر بوجه قبول باشد واگر هر دو بر اثر یکدیگر مستقیم گردند

بوقتی

بوقتی که راجع بقهقرا شده واتصال کنند دلیل استقامت کارها بود
خاصه که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت ومکافات یعنی کوکبی در وبال
یا در هبوط یا درجه تیره باشد ومتصل گردد بکوکبی محظوظ وقوی حال
ضعیف را مدد کند همچنان باشد که با او انعامی کرده باشد تا دایم
که حق این نعمت بران کوکب باشد تا آنوقت که کوکب هم قوی یا هم
ضعیف گردد وآن کوکب ضعیف قوی گردد وباهم متصل شوند واین
کوکب در این وقت مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظر از
وجهی انعام باشد واز وجهی مکافات واین دلیل نجات است
از مهالک دیگر دوستی ودشمنی کواکب برجدولی باز نمائیم دیگر مستعلیست
وآن چنان بود که کوکبی فوق الارض در وتد یا در مایل وتد متصل گردد
بکوکبی تحت الارض گویند وآن کوکب مستعلیست بر کوکبی دیگر یا آنکه
کوکبی در عاشر کوکبی دیگر باشد یا آنکه عرض یکی ساعد بعید باشد
در شمال یا جنوب وان دیگر هابط یا آنکه در وقتی قران کوکبی
بذروه نزدیکتر باشد یا بذروه اوج واین نوع از هم قوی
تر است دیگر حصار است یعنی کوکبی که منحصر شود میانه دو کوکب
سعد یا نحس و یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا شعاع و دیگر خالی است
یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برج وبهیچ کوکبی دیگر متصل
نشود تا دام که در آن برج باشد و دیگر وحشی السیر است یعنی کوکبی
در برجی در آید وبیرون شود وبهیچ کوکب نه پیوندد واین
خالی تر باشد بقمر واین دلیل وحشت ونفرت است دیگر فتح باب است

یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانهاء ایشان برابر یکدیگر باشند
داین دلیل تغییر هوا باشد مناسب وقت و جدول موعود نحوه مشتمل
در این صفحه و دوستی و دشمنی بقول اهل هند جدول اینست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل هند پس میان سعد و نحس
یا میان دو کوکب که مزاج ایشان متضاد باشد چون شمس با زهره
یا میان دو کوکب که خانهاء ایشان را یا شرفهای ایشان را
با هم نظر عداوه باشد ل و س و ح و ی یا خلق یکی مخالف
خلق دیگری چنانکه خلق مشتری عفت و دیانت است و فعل زهره
فسق و فجور و یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگری باشد و حال دوستی
بر عکس اینست اما نوع عارضی آنست که کوکبی در عاشر دیگری باشد
یا در یازدهم و دوازدهم و دوم و سیوم و چهارم و پنجم وی اگر
دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال بود دوست گردد و اگر
دشمن بود میانه حال گردد و اگر برخلاف این خانها باشد عکس

این باب در تصور کردن السلام علی من اتبع الهدی بیان قوت و ضعف
کواکب بجه اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اند
که مقصود منضبط است و دسته عدد قوتها و ضعفها
و بعضی از اینها ذاتی باشد و بعضی عرضی و ذاتی آن بود که بتغیر طالع
و اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و سرعت سیر و مانند
اینها و عرض آنکه بحسب طالع و ازمان مختلف حکمش باطل گردد چون
اعتبار اوتاد و مایل و زایل و فرح و لزج و بیت اقبال و ادبار و رجع
مذکر و مونث و قس علیها و این قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر
به قسم کردند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یکی از این
اقسام را در سه مرتبه نهادند اعلا و اوسط و ادنی پس در سه نه
باشد لاجرم هر صنفی از قوت و ضعف حسب تاثیر او باشد و
آن از یکی باشد تا نه یعنی آنچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را
یک بهره باشد و همچنین بر تزاید یکیک بهره بهره میبرد تا منتهی شود
با آنچه عظیم اثر اعلی مراتب باشد و او را نه بهره بود و آنچه از قوت و ضعف
پس بر این تقدیر عدد بهرها قوت و ضعف کواکب تا صد و پنجاه و شش
باشد چنانکه معلوم خواهد شد و منجم باید که برین اولا نیکو مطلع و
مستحضر و استحکام احکام در ضبط آن بود بطریق مقابله و محاکمات
احکام را نگردد تا حکمش استوار بود نه همچنان که منجمان حشوی که
احکام بنقل و قالب کنند هرگز موافق واقع نیفتد و از صواب
نیک دور می باشد یا بدین سبب این طایفه شریف را معطول سازند

دگذاب خوانند و این صنعت لطیف را مردود سازند و ندانند که مقصد
کلی است حضرت عزت عز اسمه همه را بجادهٔ مستقیم هدایت فرماید
و حجاب غفلت از پیش ابصار ایشان بردارد تا ادراک حق
کنند و بر باطل اصرار ننمایند تا اهل از نا اهل و صدق از کذب
ممتاز گردد اما اصناف قوتها قسم اول سی و چهار است پنج عظیم
اشرا اعلا مرتبه ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ اشتر از بعضی بودن کوکب در
قوی تر خانه از بیوت طالع چون طالع عاشر و حادی عشر و سابع
و تاسع و رابع و خامس و ثالث خاصه که نظر مشتری از کواکب سعد
باشد و کمال اشر از آن بود که با وجود این حال در حظی از حظوظ
خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال
و هبوط معتبر بشمرند هر چند که این ضعیف می نماید زیرا
که هیچ عرضی با ذات برابر نباشد اما بهتر از آن باشد که
در دیگر بیوت چه آنها دلیل خمول و سقوط اند ۴ تصمیم یعنی
دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و تصمیم عطارد
از همه قوی تر باشد زیرا که کوکب چو در آفتاب کند و او چون شاه
بود او را صاحب قدم خوانند و تصمیم عز و جاه و عظمت باشد
۵ جرم ثانیه سعد یعنی درجه مجری با قمر کوکبی موافق درجه
مجری و قمر کوکبی سعد باشد از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه
مشهور است پندارند و بهره هر کوکبی از این اصناف در این
مرتبه نباشد از قوت و هفت عظیم اشرا و سا مر اشتر ۱ برج

شرف

شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعلا یعنی فلک آن کوکب بالای فلک
آفتاب بود ۴ دستوریه و این چهار نوع اول یکی آنکه کواکب علوی در
خانه و شرف خود باشند و آفتاب نیز همچنین و متصل بهم با اتصال محبت
گویند فلان کوکب در دستوریه آفتاب و قوی از آنکه نظر تربیع
باشد زیرا که هر یک در وتدی باشند از طالع یا از غیر طالع و در وسطی
آنکه از تسدیس باشد و اضعف آنکه از تثلیث باشد دوم دستوریه کواکب
از قمر همچنین باشد اما با اتصال مبیره و شاید که کوکبی در دستوریه هر دو
نیر باشد از نیرین و اگر ماه با آفتاب متصل باشد از مجبنه یعنی
از مبیره خود آفتاب در دستوریه ماه باشد و اگر از مبیره او و مجبنه خود
متصل شود با ماه در دستوریه آفتاب باشد یا آنکه دو کوکب اتصال
کنند و هر یک در خانه و شرف خود باشند آنگاه گویند که کوکب
خفیف در کوکب دستوریه کوکب ثقیل است و بهترین آن بود که هر یک
در وتدی باشند و نظر تربیع باشد یا مقابله [illegible] سوم آنکه کوکبی در یکی
از دو خانه خود باشد دوم مثلاً مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل
باشد سیوم کمال تشریف و تقریب پسندیده است و آن بعد کواکب
علوی باشد از آفتاب بمقدار شصت درجه و سفلی را آخر رجعت باشد
چهارم آنکه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع و با هم نظر
و دستوریه دلیل سعادت و جز عظیم است و آن نظر کوکب
به برجی که او را زان برج حظی باشد از خمسه مذکوره با اتصال نظر از حظوظ
با محل در اتصال نظر رجعت جایز است و اگر به برج خود باشد بهتر و اتصال نظر

که انرا ناظر خوانند جز به درجه تثلیث بود و تناظر از اجزائی باشد
که بعد ایشان از اول نقطه بروج منقلبه متساوی بود و کوکب
ناظر را مراعی خوانند باشد و در سابق معلوم شده که صاحب
هر حظی چند قوت اگر صاحب بر برج حظ باشد یا در حظ باشد
قوتها مضاعف گردد پس هر کوکب که بدو قوت بیشتر باشد
مستولی او بود و دیگران شریک بر ترتیب قوت از آن روی که
بر درجه باشد که هیچ مراعی جمع آید که انرا اجزای قوت بیشتر
اولی بیشتر دارند و دیگران شریک سازند مثلا خواستیم که مستولی
پنج درجه حوت بدانیم که مشتری که رب بیت است در [illegible]
درجه حوت و زهره بر درجه مذکور و بدین وضع مشتری را ده جزو
و قوت زهره هشت جزو و اما اگر هر دو در این برج نبودندی
لیکن نظر داشتندی قوت مشتری پنج جزو و از آن زهره چهار
جزو بودی چون در بیت و جزو و حظ نه قوتها مضاعف گشت
و اگر زهره در این درجه با شرف مشتری از برجی دیگر ناظر مستولی زهره
باشد و مشتری شریک برای قوت زهره هشت جزو باشد
و از آن مشتری پنج و باقی بر این نسق قیاس باید کرد و اگر
چند کوکب در قوت برابر باشند آنرا که اتصال قوی‌تر
باشد بجزو مطلوب مستولی او بود و دیگران شریک ششم
[illegible] طلب است یعنی بودن کواکب نهاری چون زحل و مشتری
و شمس و عطارد وقتی که دلیل کند بر ذکورت بروز بالای
زمین و بشب زیر زمین در برج مذکر و بودن کواکب لیلی

چون

چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلیل کند بر انوثت بروز زیر
زمین و بشب بالای زمین و در برج مؤنث و مذکر و تانیث عطارد بحسب برج باشد
یا بحسب ممازجه کواکب ۶ تر در تشریق مذکور است ۷ در تغریب مؤنث [illegible]
یعنی درجه که این شرف بیرون باشد و پانزده درجه است از نوزده درجه حمل
تا سه درجه ثور و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه هشت باشد از قوت
و هشتم [illegible] عظم [illegible] مراتب التشریق علوی را و تغریب سفلی را ۱۲ اقبال
یعنی وتد سه درجه طالع ۴ درجه عاشر ۱ درجه منطقه البروج ۶ ذروه
اوج ۷ ذروه تدویر وسطی ۸ حیز یعنی بودن کوکب نهاری در نیمه روزی
و لیلی در نیمه شبی ۹ دفع قوت ۱۰ دفع طبیعه ۱۱ قبول مکان یعنی بودن
کوکب در حظوظ خویش ذی حال ۱۲ ذو التمکین یعنی بودن کوکب
در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او بالای زمین هر چند که انوار
کواکب جمیع جهات فلک را شامل است اما بعادی که مواقع تاثیر بحسب
آن ابعاد تواند بود در صناعت احکام انرا مطارح اشعه یا مطارح
انوار خوانند ۱۳ قرو قران یعنی آنکه مستعلی باشد در قران گویند [illegible]
۱۴ ممازجه سعود ۱۵ آحد ۱۶ امکان سهم السعاده ۱۷ ظهور کوکب یعنی
تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ رد نور یعنی میان دو کوکب
که اتصال بوده باشد نقل نوران اتصال تازه کرده ۲۰ نقل نور
۲۱ استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه
هفت باشد از قوت اما اصناف قوتها قسم دوم چهل و چهار است
ده مبانه [illegible] مراتب ۱ اقامت برای استقامت ۲ سرعت سیر
یعنی سیرش زیاده از سیر وسطش باشد ۳ حد سعد چهارم مثلثه اول

پنجم صعود در فلک اوج ششم صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق سیم
و چهارم باشد از این دو فلک هفتم صعود در شمال هشتم بودن کوکب
بالای زمین نهم بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در برج مؤنث
دهم بری از نحوس و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه شش باشد
در قوت و [illegible] وسط مراتب اول استعلا یعنی بودن کوکب
در دهم یا در دوازدهم دیگری دوم ربع مقبل یعنی میان عاشر و طالع
و نظر او سیوم عرض شمال چهارم زیادة نور پنجم زیادت عدد پس این
هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیوم باشد اما زیادت
نور وقتی باشد که از تربیع اول درگذشته باشد و به تربیع دوم
رسیده باشد ششم زیادت سیر یعنی سیرش در تزاید بود هفتم زیادت
عدد یعنی [illegible] درجه باشد هشتم زیادت
حساب یعنی تعدیل [illegible] زاید بود بر وسط نهم درجه سعادت دهم
درجه نیره یازدهم درجه مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت دوازدهم
مثلثه اول سعد سیزدهم ربع مذکر مذکر را یعنی آن ربع که میان طالع
و رابع است و نظر او چهاردهم وجه پانزدهم [illegible] شانزدهم مثلثه ثانیه
هفدهم [illegible] بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه
[illegible] ادنی مراتب آنست اول ۲ [illegible] ۳ [illegible] قوت
یعنی قوت شمس در عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثامن
و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در پنجم و قوت زهره در
سابع و قوت عطارد در تاسع [illegible] مذکر مذکر را و [illegible]
مؤنث مؤنث را یعنی هر خانه که عدد آن فرد باشد [illegible]

و اگر زوج باشد مؤنث ۵ [illegible] سعد [illegible] مثلثه ثانیه سعد [illegible]
یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند این خانه ناظر آن کوکب باشد
و دلیل عاقبت او اعانت ۹ استعانت چه [illegible] یعنی مشتری
زهره را اعانت کند و از قمر استعانت جوید و عطارد نه معونت
کند و نه استعانت خواهد و این نسبت باعتبار اشرافست یعنی
رب بیت شرف معین آن کوکب باشد که شرفش در خانه او است
[illegible] ۱۲ [illegible] حصار میان دو سعد ۱۳ [illegible]
کوکب [illegible] تحت الشعاع و کوکب [illegible]
قوت خاص آفتاب [illegible] کواکب از آفتاب یعنی در
نصف [illegible] باشد از فلک ۱۵ [illegible] ۱۶ ازدواج [illegible]
هر یک از این اصناف درین مرتبه چهار است از قوت [illegible] اصناف
[illegible] قسم سیوم پانزده است [illegible] مراتب اوج [illegible] سعد
[illegible] سعد و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه [illegible]
از قوت و [illegible] اوسط مراتب [illegible] سعد ۲ [illegible] سعد ۳
[illegible] درجه مذکر مذکر [illegible] مؤنث مؤنث [illegible]
طلوع [illegible] برج موافق مزاج [illegible] برج موافق خود [illegible] بهره هر یکی از این
اصناف درین مرتبه دو باشد از قوت [illegible]
[illegible] آفتاب ماه و دیگر کواکب چنان باید
[illegible] بهره آفتاب [illegible] بهره ماه [illegible] برج
شمالی ۲ [illegible] برج مستقیم الطلوع ۵ [illegible] آفتاب و ماه ۶

وبهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه یکی باشد از اصناف ضعفها
قسم اول سی و پنج است هفتش عظیم تر اعلا مراتب اول وبال ۲ رجعت
هبوط ۳ احتراق ۴ کسوف آفتاب ۵ خسوف ۶ کسوف کوکب
۷ جرم ثانیه نحس و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه نه باشد از ضعف
و شش عظیم تر اوسط مراتب ۱ ابتج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع
۴ طریقه محترقه در بین راحاص ۵ انحطاط فلک ۶ یعنی فلکش از فلک
شمس شده ۶ جزو مقدم و دو تربیع او و بهره هر یک از این اصناف
درین مرتبه هفت باشد از ضعف و بیست عظیم تر ادنی مراتب
۱ تغریب علوی ۲ و تشریق سفلی ۳ دوری از منطقه ۴ استقبال فلک
یعنی در جای هفتم ۵ درجه رابع ۶ بیت ناسبن ۷ نقطه حضیض اوج ۸ نقطه
حضیض تدویر ۹ در استتار یعنی بودن کوکب در رابع و مطارح
شعاع هردو تربیع نشیب ۱۰ انکاره ۱۱ بیت دبار یعنی زایل و ساقط
۱۲ آنکه نتی زیر مری نحسی ۱۳ احمار جنت نحس بنظر عداوت ۱۴ قطع نور
۱۵ منع نور ۱۶ انتکاث ۱۷ اعتراض ۱۸ اعقد جوزهر میان بین النحاس
۱۹ اکوست آفتاب بطلوع نحسی بیش از او و نحوست ماه بطلوع نحسی بعد از او
۲۰ اتحاد نحس ۲۱ از حل ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری است و ضرر مشتری بعطارد
و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و ضرر زهره بمریخ است و ضرر مریخ
و قمر بیکدیگر ۲۲ درجه ثانیه نحس ۲۳ درجه ستم قاطع و بهره هر یک
از این اصناف درین مرتبه هشت باشد از ضعف اما ضعفها
قسم دوم ... اعلا مراتب اول ... اقامت ...

رجعت

رجعت ۲ ابطو سیر ضد نحس ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک
تدویر ۵ هبوط در جنوب ۶ بودن کوکب در نشیب های ابرج
مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثه او با نحس ۹ غربت در مکان
یعنی در آن برج او هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب
در سنبله و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه شش باشد از ضعف
و سیزده میانه اشد او سط مراتب ۱ تربیع مدبر و آن از طالع است تا رابع
و تطارد ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو
وقتی بود که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد و نقصان نور
ماه وقتی بود که میان تربیع دوم و اول شمس باشد ۵ نقصان سیر
یعنی سیر در تناقص باشد ۶ نقصان حساب یعنی تعدیل محکم کوکب
ناقص بود از مرکز یا وسط از وسط ناقص بود ۸ درجه سیر ۹ مثلثه
ثانیه نحس ۱۰ تربیع مذکر مؤنث ۱۱ و تربیع مؤنث ۱۲ مذکر ۱۳ اختلاف
محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی بشب شب لیلی و عکس ۱۴ و حرکت
سیر و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه پنج است از ضعف و ده
میانه اشد ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت برج ۳
بیت ضعف یعنی نظر بیت قوت ۴ بیت مذکر مؤنث ۵ و بیت مؤنث
مذکر را ۶ بیت نحس ۷ ضعف خداوند خانه ۸ نامنا کرت یعنی بودن
کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس ۹ حصار میان دو نحس ۱۰ عقده
جوزهر متحرک ۱۱ با آنها سر بودن از آفتاب یعنی در نیم دوری از فلک
و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما اصناف

ضعفها و قسم ششم مفده است نحس حقر آنند اعلی مراتب آن جز نحس ۲ آنها بهی
نحس ۳ اثنی عشریه نحس ۴ آن درجه مظلمه درجه تیره زحل را خاصه و بهره
هر یکی از این اصناف درین مرتبه سه است از ضعف و نه حقرانند اوسط
مراتب آن در بیجاده نحس ۲ ۳ احتراق نحس ۴ آن درجه قسمی
نجم درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را و آن بودن نیری با حاجز
دال علی العالی آن بود کوکب را در ضعف ۹ بلا از طالع ۱۲ آن برج مخالف مزاج
و آن برج مخالف جنوبی و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد
از ضعف و سه حقرانند ادنی مراتب آن برج جنوبی ۲ آن برج شمس ۳
برج معوج الطلوع و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه یکی باشد
از ضعف و همچنانکه هیچ شخصی در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم
آمیخته نباشد در هیچ موضعی که قوت او ممزوج بضعفی نبود و ضعفش
ممزوج بقوتی ازین بحث لازم آید که هرگاه که باحکام مشغول شوند
قوت و ضعف کواکب را بتمامی ضبط کنند خاصه آن دلیلی را که مدار
حکم بر وی باشد تا آنگاه که آن قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله
و مخالطه کنند تا از آن میان مزاج خاص پدید آید که حکم بر آن مزاج
مخصوص باشد و بیک قوت و ضعف حکم کنند راست آید چنانکه منجمان
حشوی کنند از آنست که اکثر خطا می افتند و ما در آخر مثالی بنماییم
تا ادراک آن آسانتر بود باب ن رباطات و مراکز کواکب
از آفتاب کواکب علوی از وقت خروج ایشان از تحت الشعاع
شرقی متیامن خوانند و لایزال بر این حال باشند تا آنگاه

که بعد ایشان

که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود بعد از آن مشرقی ضعیف خوانند تا آنگاه
که بحد رجوع رسند و دلیل کنند در آن وقت بر تذکیر و حرارت و از وقت رجوع تا
مقابله آفتاب که میانه رجعت ایشان باشد شرقی الرجوع خوانند و در این وقت
دلیل کنند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت غربی
راجع خوانند و میاسر دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و از وقت استقامت
تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف باشند
بعد از آن غربی قوی تا آنگاه که مختفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان
استقامت تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت و چون در زیر
شعاع ناپدید گردند مغمور خوانند و مادام همچنین باشند تا آنگاه که
بعد ایشان از آفتاب شش درجه شود گویند محترق اند تا آن وقت که
بعد ایشان شانزده دقیقه گردد و صمیمی خوانند چنانکه در پیش ذکر رفت
و لایزال در این حال باشند تا آن وقت که از آفتاب جانبی منفرد منصرف
شوند آنگاه در حکم احتراق باشند تا بعد ایشان از آفتاب بعد از شش
درجه شود و بعد از آن مغمور و تحت الشعاع باشند تا هنگام ظهور شرقی
خوانند و معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند اما سفلیین از
وقت بیرون آمدن ایشان از تحت الشعاع آفتاب از ناحیه مغرب
دلیل کنند بر تانیث و رطوبت غربی و میاسر خوانند و مادام بر این
حال باشند تا وقتی که راجع شوند بسوی آفتاب و از وقت رجعت
تا مقارن شدن به شمس دلیل کنند بر حرارت و از آنگاه که منصرف
شوند از وی برجعت ظاهر شوند در ناحیه مشرق متیامن و شرقی

خوانند و دلیل کند بر تذکیر و بپیوست و بعد از آن بغایت بعید
رسند و مستقیم شوند و سریع السیر در شعاع آفتاب مختفی گردند
و بر طبیعت بستان برودت غالب باشد و لا یزال بهمین منوال
باشند تا آنگاه که با آفتاب ملتحق شوند و سابق گفته شد و حد احتراق
شش درجه است پیش از آفتاب و پس از آفتاب و چون از این مقدار
زیاده گردد محترق خوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع پانزده
درجه گرفته اند و چون کواکب از شعاع آفتاب بیرون آیند و ربع
کوکب متصل گردد در ضوء نفس خود شبیه است قمر چون از زیر شعاع
بیرون آید تری کند تا تربیع اول و آنگاه گرمی کند تا مقابله بعد از
آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا آنگاه باز مختفی شود
در شعاع آفتاب و این جمله را مراکز اربعه خوانند بیان ادلاء
وعطارد هرگاه که متصل با که هر را متغیر گردانند تفصیل دلایل حرارت
شعاع شمس و مریخ و مشتری و عطارد هرگاه که متصل باشند با
این کواکب در بروج حاره باشند و این جمله را کواکب حاره نام کردیم
و همچنین راس با این کواکب و بروج ناری و هوائی و تشریق مریخ
خاصه در وقت حلول آفتاب بسرطان و کثرت مکث عطارد در
بروج ناری و بودن کواکب حاره در وتد عاشر از طالع سال و فصول
و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل که این سه طالع را طالع
مثلثه نام کردیم خاصه که متصل باشند بیکدیگر و قوی تر آنکه صاحب
این طالعها باشند و ممازجت صواحب طوالع مثلثه بمریخ یا بکواکب
حاره مطلقا خاصه از بروج ناریه و حلول کواکب حاره در بروج حاره
مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در تربیع آتشی

وبودن

وبودن قمر در مراکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود
منازل حاره و اتصال انشان از این مواضع و سرعت سیر در هر کوکب
و صعود در فلک و تشریق و ربع مذکر و ربع مذکر اشراین دلایل
وقتی درست باشد که بر طبع و مزاج خویش باشند و مکان و زمان
و مقتضی حرارت باشد و مکان چون مواضع گرم سیر و زمان چون
موسم گرما چون حقیقت بهار و تابستان و بعضی از خزان و اگر
زمستان اتفاق افتد یا در مواضع سردسیر از سرما کم کند و حکم
بر اعتدال باید کردن و چون زمان و مکان حاضر و قابل باشند
و مانع معدوم دلیل شدت گرما باشد خاصه که دلیل از یکی و دو
زیادت کنند خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلایل
حرارت و برودت مانع یکدیگر کنند تفصیل دلایل برودت اتصال
شمس و کواکب بارده یعنی زهره و زحل و قمر و عطارد اگر بدینها
متصل باشند یا در بروج بارده باشند یعنی مثلثه خاکی و آبی فلک
که اتصال از این بروج باشد یا حدود و منازل بارده و ممازجت
ذنب این کواکب با طالع مثلثه از این برجها باشند یا صواحب
طالعهای کواکب مذکوره باشند یا اتصال صواحب طالع مثلثه
بکواکب بارده از مواضع بارده باشند و کثرت مکث عطارد
با کواکب بارده از مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل
آفتاب بجدی یا ممازجت صواحب طالع مثلثه بزحل یا بکواکب بارده
خاصه از مواضع بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه
مثلثه خاکی و بودن کواکب بارده از مواضع بارده بوقت و بودن

قمر در مرکز چهارم و بطو سیر و هبوط فلک و تغریب و ربع مونث و بیت مونث

و چون عطارد بر این حالها باشد که ذکر رفت فعل او از دیگر کواکب در این باب

اثر و آن ظاهر تر و قوی تر باشد و این حکم آنگاه راست آید که این جمله بر طبیعت

خاص خود باشند و الا اگر اشعه کواکب حاره با شعاع ایشان آمیخته بود

یا در این مواضع بود از برودت کم کند بقدر قوت و مزاج هر یک و وقوع

این اثر در وقتی بیش باشد چون فصل خزان و زمستان و اوایل بهار و خاصه

که مکان تیر قابل باشد و دلیل شدت سرما باشد و آنچه مانع موجود نبود و اگر

در حقیقت فصل بهار و تابستان از حرارت هوا کم کند و هوا را باعتدال

باز آرد فلکیه که چند دلیل جمع آید بر این صفت معلوم که دلایل گرما

مانع دلایل سردی باشد و بعکس بتفصیل دلایل رطوبت از کواکب ناشیه

زهره و قمر و مشتری و عطارد و هرگاه که ایشان در بروج آبی

و بادی باشند یا در حدود و منازل رطب یا رطوبت بر مزاج او غالب شده باشد

بحسب عوارض که اسباب رطوبت آمد چون بطو سیر و هبوط در فلک و شمال

و ربع مونث و بیت مونث و این حالات مزاج جمیع کواکب را بر

بر رطوبت مایل گردانند از مواضع بروج مذکوره خاصه مثلثه آبی و حدود

زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول و بودن

عطارد در مثلثه آبی خاصه که در وی بطی در راجع گردد و بودن کواکب

مذکوره بمواضع خاصه ممازج یکدیگر و اتصال زهره و مریخ خاصه

که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع مثلثه از این برجها با صواحب

طوالع کواکب مذکوره باشند یا صاحب طالعها و مذکوره متصل باشند

بکواکب مذکوره فلکیه از مواضع مذکوره و بطو سیر و عرض جنوب

و حلت شبی و رجعت و هرگاه که کواکب بدین حالها باشند داد

ان رطوبت باشد چون زمستان و بهار و بعضی ارباب بکم درجه عقرب بکم درجه

ثابت بکم درجه ثور و مکان تیر قابل باشد مانند سواحل و مواضعی که بر هوای آن

رطوبت مستولی باشد و مانعی قوی نباشد هر آینه حکم باید کردن و قوی تر آنکه اسباب

این معنی مترادف بکثرت تفصیل دلایل یبوست کواکب بر طبیعت ایشان خشکی

غالب بود چون زحل و عطارد و آفتاب که متصل باشند با ایشان یا در مواضع

یابسه باشند چون مثلثه آتشی و خاکی و حدود و منازل یابسه و اتصال این

کواکب از این مواضع خاصه صواحب طوالع مثلثه باشند یا با طوالع صاحبان این

طالعها با طوالع مذکوره یکی از این برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت شد

در این مواضع باشند و کواکبی که دلالت بر یبوست در مواضعی باشند و دلیل

بر رطوبت کنند مثل عطارد در بروج یابسه و صعود در فلک و هبوط در شمال

و صعود در جنوب و سرعت سیر و حلت روزی و بیت و ربع مذکر و چون

کواکب در این حال باشند موسم خشکی مانند تابستان و خزان در مواضعی که غالب خشکی

دارند چون بادیه‌ها خشک و کم مسیر او مانعی نباشد هر آینه دلیل خشکی باشد

شاید حکم کردن و این جمله دلیلند بر انفراد نفس او بعد از این تقسیم بطریق

از تغیرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع مثلثه از کواکب زحل باشد

و در برجها باران یعنی مثلثه آبی و رسد و در اوج بکی منحوس و دیگری

و متصل بکوکبی که هم از کواکب باران باشد دلیل کند بر بسیار باران زندگی

خاصه در اقترانات اگر آن کوکب ... باشد دلیل باران زندگی تمام بود چنانکه

اکثر مواضع را شامل و اگر زهره بود باران سخت نافع بود و نرم

و تاریکی و اگر عطارد بود باران اندک و غیم و باد و ظلمت هوا باشد

انتقال عطارد از برجی ببرجی در تغیر هوا اثر تمام دارد بحسب زمان خاصه

و هرگاه که برجیس بطی گرد در ثور بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه در قوس و دلو
در بروج آبی و اگر ماه از یکی از زهره و مریخ منصرف شود و به یکی پیوندد دلیل
باد بود و اگر از شمس یا زحل منصرف شود و به یکی پیوندد دلیل سرما و نم و
برف باشد و اهل روم را تابستان باشد در تغییر هوا و آن مرکز بحران هوا باشد
و تغییر در هوا بحسب آن حاضر بود و اول بحران از نقطه اجتماع باشد و بعد از آن
بر بعد دوازده درجه از وی که مبدا ظهور ماه بود و از زیر شعاع آفتاب
پس مه درجه پس صه پس قله پس قسح پس قعه پس قصب پس رک
پس رع پس شیه پس شمح پس جزو اجتماع در زهره ماه نه در وقت
تحریر این ابعاد را در بیت گفته شد بیت یب مه ح صه ح یب ای بحران
مرد قریبه مرکز بحران بود در برجی اصلش کن مزبه هرگاه که جزو ماه پس
در برجی نر واقع شود و قمر متصل بود به کوکب با قمر در موضع ماه پیش باشد
و فتح ابوابی واقع شود دلیل باران باشد خاصه که موضع ماه پیش در برج
مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد ابر و باران انگیزد و کیف
که عطارد متصل بزهره بود تغریب زهره در حالت استقامت در اول
زمستان دلیل بارندگی بسیار باشد و اگر راجع یا محترق بود دلیل یخ
بارندگی بود و اگر در اول فصل زمستان منزل بود و راجع دلیل قلت
بارندگی است تا آنگاه که مستقیم شود با آفتاب نزدیک آید در آخر زمستان
بارندگی سخت شود حلول یکی از نیرین در وتدی از طالع تلثه خاصه
عاشر و دروی محفوظ دلیل تغیر و فساد هوا باشد و بارندگی و اگر
سعدی بدین صفت باشد دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد و صلاح
زرع و اشجار بود و مریخ در وتدی خاصه در هم برج با وی و متصل
بعطارد و صعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق

و بارانها

و بارانهای مضر و سریع الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر بدین صفت
در وتد چهارم باشد در برج خاکی دلیل کند بر زلازل و احتراق از ضعف
و خسف و فساد معادن و اگر برج آتشی باشد دلیل سوختن خشخاش زرعها
و جواهر زمین باشد و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها از زمین و اگر
آبی بود دلیل نقصان چشمه‌ها و آب برکه‌ها و رودها بود و آفت حیوانات
آبی و غرق سفاین و اگر سعود ناظر باشند بقدر آن کم مضرت کنند
حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی خاصه عاشر و منحوس دلیل
کثرت بادهای موذیه باشد و بدگشتن هوا و بودن زحل در برج با وی
فوق الارض خاصه و هم و سعود از وی ساقط و عطارد بوی متصل
دلیل کند در تغیر و فساد هوا و بادهای سخت باشد و بارندگی بی نفع و اگر
برج آبی باشد همان اگر نزدیک به بارانی سرما و یخ بندان و برف و اگر تحت الارض
باشد خاصه در چهارم بصفت مذکور دلیل زلزله و خسف و خرابی بقاع
و حصارها و ظهور آبها و سیاه و فساد گیاه و حیوانات آبی و کشتیها و
زرعها باشد و اگر بروج خاکی باشد همچنین اقتضا کند که گفته شد
با نقصان آبها از چاهها و رودها و اگر برج آتشی بود فساد جمیع جواهر
زمینی و نظر سعود باز دارد ضرری که متوقع بود و بودن سعدین در برج
هوائی دلیل صحت بیماران و اعتدال هوا و سلامتی کشتیها و درختان و حبوب
بادهای نافع و در برج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق معادن
و زر ادرهها و خالص و عزت نقود و در بروج آبی دلیل سلامتی
کشتیها و مردم دریا بار و بسیاری آبها و حیوانات آبی بود و در بروج

خاکی دلیل کند بر بسیاری عمارتها و سلامتی زراعتها و نباتات بود و مجاز جهت
صاحب طالع بمریخ از بروج آتشی زیاده کند در گرما و کم کند در سرما مجاز جهت
او بزحل از بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فعل در سایر
بروج ظاهر بود اما در آن ظاهرتر مجاز جهت دلیل باران بزحل تاریکی و هوا
و رعد بود و بمشتری باد و نم بمریخ برق و بخار با فتاب خشکی بزهره بسیاری
باران ~~در سرطان باشد~~ بعطارد باران ساکن به قمر باران قوی و ناگاه
و اگر دلیل باران در سرطان باشد باران بود ولی کدورت هوا و اگر در اسد
باشد بخار غالب بود و اگر در عقرب باشد باران سخت باشد و ظلمت
هوا و اگر در دلو بود باد و غبار انگیزد بیش از باران و در حوت سرما بیش
از باران مجاز جهت دلیل باد بزحل بادهای خراب کننده و زرد سرد و اگر
بمریخ بود بادهای سخت و زرد و باران نافع آید و اگر با زهره باشد بادهای
خوش و زرد نرم و معتدل مایل بخشکی و نمناکی و قمر را حکم همان است
و اگر با عطارد بود بادهای قوی جهد و اگر بمریخ نیز باران باشد رعد
و برق و تندی بادها باشد و جهت بادها جهت عرض کوکب بود و بودن
زحل بوقت تحویل در مثلثهٔ آتشی از گرما کم کند و مریخ افزاید و در مثلثهٔ خاکی
در سرما بیفزاید و مریخ کم کند و در هوائی هوا را تر سازد و مریخ خشک
کند و در آبی هوا را سرد سازد و مریخ گرم کند حلول زحل در بروج
بادی و آبی سرما و صاعقه و بخار و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند و از حلول
مشتری بادهای معتدل مفید پدید آید و از مریخ بادهای گرم و سموم
مفسد پیدا شود و از حلول زهره بادهای معتدل ... در بروج
لاانقلاب بود و از عطارد بادهای سخت و ابر و باران شود

انتقال

وانتقال زحل از بروج خاکی دلیل سرما و برف و جلید باشد در موضعی
مشاکه صاحب طالع اجتماع و استقبال بخداوند سابع با مجاز جهت ایشان بزحل با تجمیع
دلیل باران کند خاصه که زمان قابل باشد هرگاه که وقت تحویل سال یا فصل
قمر زایل باشد در بروج صاعد را دیج یعنی در مرکز دوم و چهارم باشد و میان طالع
و عاشر باشد در برجی که نظر او باشد دلیل بسیاری آبها بود و در آن سال یا فصل
یا آنکه بر ضد این بود دلیل نقصان آبها باشد هرگاه که مریخ صاحب طالع باشد
و او در وهم یا میان طالع و عاشر در بروج آبی و کوکبی از کواکب باران
بمدافعه نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها و سخنی اینکه اگر بریا
صفت باشد و هابط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین با قمر بدین صفت
باشد همین معنا ظاهر پدید آید اما کم ضرر باشد اتصالات بزهره و عطارد
از مثلث خاصه از بروج آبی دلیل بر باران و رعد و برق و قوی تر
آنکه قمر با زحل جمله در برج یا در حدود مریخ یا زحل باشند بودن قمر
با عطارد در حدود زحل بر آن کند مقابله ماه با افتاب یا زهره با زحل
دلیل باران است خاصه بوقت تحویل افتاب بمیزان یا در بیست و یکم درجه
و ماه متصل باشد بیکی از سفلیین دلیل کثرت باران است در آن سال و
اگر مجموع باهم در برج باران باشند و از افتاب شرقی باران در اول سال
بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد و دیگری مشرقی و هر دو در برجهای آبی
هم در اول سال و هم در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف خاصه
که قمر متصل باشد بهر دو یا بیکی از هر دو دلایل باد بر بروج بادی
و مشتری یا عطارد در اتصال این دو کوکب خواه بذات یا خواه بنقل

خاصه از برجهای بادی باهر کب در حد خود باشند یا یکی دیگر و اگر مریخ
با ایشان باشد برق و صاعقه و بادها باشد خاصه در دو ثور و اسد
زحل باشد بادهای مخرب زند و سرد و اندر اما دو قوس و قزح و نوازل
نجوم و هاله دائره باشد که برگرد ماه و آفتاب پدید آید و گاه باشد که گرد
ستارگان بزرگ نیز پدید آید و آن را خرمن خوانند و آن را در اکثر اوقات
دلیل باران است اگر در خرمن آفتاب نقطه زرد باشد یا لون سرخ
زند و شعاع آفتاب کشیده باشد دلیل ادکا سخت باشد و خرمن
ماه نظر کنند اگر غلیظ و کثیف گردد و ماه باطل شود و ماه از نظر غایب
گردد و در عقب آن بزودی باران قوی بارد و اگر یکجانب آن
باطل گردد و جرم آسمان پدید آید از عقب آن باد تیز محکم جهد
و اگر بتمامی مضمحل گردد دلیل صحو بود چند روز اما قوس قزح
که آن را کمان رستم گویند و قزح نام دیو است که کمان را به او نسبت
و آن عکس شعاع نیری باشد که بر هوای تر و لطیف افتد در جهت مقابل
جانب نیر باشد و اگر مقابل آفتاب به پدید آید باران کند و اگر
پس از باران پدید آید دلیل کثرت رطوبت هوا باشد و بیشتر از مراکز
اربعه به روز نیفکند اگر ره صافی در رفتنش بود دلیل صحو است
و اگر سرخ بود پنداری چنان مینماید که حرکت میکند و آن سبب تموج هوا
باشد دلیل باد است و اگر سیاه نماید یا سبز تیره باران آید و اگر کوکب
کبار از ثوابت بزرگتر از آن نماید که هستند باد جهد و بوقت
فرو شدن آفتاب و برآمدن او و اگر در هوا ابر پاره ها سرخ بود

طلوع

طرفها هم باد جهد اما نوازل نجوم آن ستارگان باشند که شب فلک بر آید ایشه
اکثر آن است که زود نابدید شوند آنها را شهب خوانند و بعضی را که بقاء بود
هر یکی شکلی آیند مانند حرفی یا سپری یا ریش یا چون قرص آفتاب یا چون
قبه یا لوحی یا سپری یا گیسو دم و دیگر انواع و نام هر یک مناسب آن
شکل باشد القصه از این جمله دو نوع بیشتر مشهورند یکی آنکه شعاع او
بجانب آسمان بود آن را ذو ذوابه خوانند یعنی گیسودار و دیگر آنکه شعاع
او بجانب زمین بود او ذو ذنب خوانند یعنی دم دار و اینها هر دو شر
و فتنه و خرابی و قحط و قتل و فقد اعاظم و اشراف و تاراج و بیماریهای
و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شدائد
و محن باشد و آنچه مدلولات آن برجی بود که در وی به برآید و آن
ملکی که بر سمت سر ایشان باشد و هر کس که اثر نزاد به دیده است از کابر مجموع
گفته اند که اینها دلیل شرند آنچه بنده دیده است در سنه ثلث و ثمانمائه
هجریه ذو الذنب ظاهر بسمت سر ارض روم امیر تیمور لشکر بدان جانب برد
و ایلدرم ایزید را بگرفت و تاخت کرد و قتل و خرابی و اسیر بسیار کردند
و قریب ده سال در آن مملکت بعد از آن نهب و قتل چنان او و فرزندان
او بود تا عاقبت بریکی قرار گرفت و چون سبب این علامات ماده
دخانی است سبب یبوست هوا و یبوست هوا سبب خشکی مزاجها و خشکی
مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلاء امراض در بدنها و قلت آبها
و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب و استیلاء امراض در بدنها و قلت آبها

سبب هلاکت بسیار خلایق و نقصان آبها سبب آفت نباتات و قحط و اگر
شکلی دیگر پدید آید و فرو رفتن به پدید گردد در آن ناحیه که دیده باشند اهل
ملکی فرود رود و فتنه پیدا شود و بیان دلایل اسعار از غلا و رخص و احوال
بضاعات چگونگی احوال هر یکی از کواکب سیاره و منسوبی در صورت طالعها
و قمر و صاحب شرف و مواضع این پنج کواکب خداوند خانه هر یکی هر سه
و ممازج حظ او به این جمله چه از مقوی مزاجهاست و مواضع سهام
و صاحب بیوت و اشراف مواضع ایشان و نظر سعود و نحوس بدیشان
هر گاه که این اول اقوی حال باشد خاصه بقوتهای ذاتی دلیل بر عزت
و رواج آن جنس و متاعی باشد که بایشان منسوب بود و بودن دلیل
در اوتاد و اوتاد در وی قوتی ذاتی تر باشد چون خانه و شرف
دیگرها دلیل فراوانی آن متاع باشد آنا عزیز بود و مردم طلب آن کنند و اگر
در وی مثلاً ضعیفی باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلایق بآن
کمتر التفات کنند و کم بحاصل آید و در دلایل میانه حال حال باشد و در زایل
ناباوت خاصه ساقط دلیل اعتبار و عزت و خواری از قوت و ضعیف
نوران و بینه و اگر آن کوکب ساعد باشد در فلک اوج باشد و در بحیطی
در عرض و زاید در سیر نرخ متاعها روز بروز گران شود و اگر در هبوط
رابع و ربطی باشد روز بروز متناقص گردد و در هر برجی که مسعود
و قوی حال بود آن جنس متاع که بدو منسوب بود عزت یابد
و بر عکس در قوانین بروج کواکب متاعها که مدلول ایشانست
از معدنی و نباتی و حیوانی و صناعی مجموع گفته شده است چون دلیل

بر یک جنس متاع دلیل شوند باتفاق آن متاع در گفتگوی افتد با رزانی یا بگرانی
و اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کنند و بعضی بارزانی
مزاج هر کدام که قوی تر باشد حکم بر وی باید کرد و اگر نیکو تمیز نتوان کرد
در توقف باید داشت اما بدانکه مثلثه آتشی دلیلست بر فلذات و آنچه از رده
سازند و جواهرات و چهارپایان و مثلثه خاکی بر نباتاتی که مزاج زمانی بر وی
غالب بود و حبوبات و معدنیات و مثلثه بادی بر حیوانی چون برده و
طیور و ستور و حریر و بر اجناس صناعی و مثلثه آبی در اجناس بحری و از
جواهر و حیوانات آبی و نباتی که مزاج آبی بر وی غالب بود و اگر مشتری
در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم بود بر دیگری طالعها و او مستولی
بود بر آن طالع و متصل بود بر تب طالع یا بزهره و چهارم و صاحبش بری
از نحوس و دوم و خداوندش مسعود در بر تب طالع ممازج دلیل ارزانی و
فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل منحوس و ساقط باشند از یکدیگر
باشند دلیل غلات و قحط باشد زیرا که طالع و رتبه دوم خلایق است و دوم
رتبه ی و سهم السعاده دلیل [illegible] و چهارم و رتبه ی دلیل کشت
و ارتفاعات و پنجم و رتبه ی دلیل غلات و مشتری دلیل حصب
و زحل دلیل قحط و قوت هر یکی دلیل قوت مدلول باشد و بر عکس و چون در
طوالع سنه مشتری مستولی باشد و نیک حال دلیل خصب است و اگر زحل
بود دلیل قحط عظیم بود و گویند اگر زحل و سه و دلو و جدی دلیل
قحط است و تباهی میوه ها و جوز اعیاد [illegible] است و باقی دلیل خصب و سرسبزی
از ضعفی و ثابت دلیل غله و طعام آید چون مسعود باشند دلیل

واگر منحوس بود دلیل کمی چون در طالع و تغیر و منسوبه و علویین در وقت تحویل
در عقدهٔ ذنب باشند دلیل قحط است خاصه در آن شهرها که بدان برج
منسوبست که عقده در وی باشد زحل در طالع سال دلیل رنج و تعب
خلایق است خاصه که مع ذنب باشد و اگر اتفاق قران زحل و مریخ در یک برج
افتد دلیل رنج و قحط است در ناحیه آن برج و دلایل گرانی نرخ بودن
دلیل جنس آن مقوله است بوقت مطلوب در طالع یا عاشر یا جای دیگر
خاصه که بر درجهٔ وتد باشد و بودن وی بیت در شرف خاصه که در درجهٔ شرف
باشد و صعود وی بیت در فلک اوج یا فلک تدویر و سرعت سیر
و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمال و بودن او
در برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع و دلایل بر ارزانی
بودن کوکب لیلیت در ششم و سیوم و هبوط خاصه درجهٔ هبوط و وابط
بودن در فلک اوج و تدویر و بطوء سیر و نقصان النور و عدد و حساب
و عرض جنوبی و بودن وی مغور در برج معوج الطلوع اما بودن دلیل
در دوم و دوازدهم و هفتم و ششم دلیل بر وسط نرخها است و در چهارم
دلیل ثبات وی هرگاه که کوکبی موصوف باشد بصفات غلا و سهمی در وتد
یا مایل و بیت یا شرف آن کوکب افتد متاعی که بدان سهم منسوب
بود گران و اگر سهم در ساقط یا زایل بود از طالع و در هبوط کوکبی
خاصه بدرجهٔ هبوط و صاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات ارزانی
بود دلیل آن جنس متاع ارزان گردد و اگر کوکب دلیل در طالع باشد
سبب گرانی فعل مردم عامه باشد و اگر در دوم بود بسبب جمع آوردن

دلیل بر وسط نرخها و ثبات آن

احکام سهم بهای کواکب دلیل در سیم بار... طالع

جهت گرانی

جهت گرانی بود و در پنجم بسبب تهیهٔ خریدار بود و در ششم و هشتم بسبب تباه
شدن متاع بود و در سیم و نهم بسبب نقل نقل بود بجای دیگر و در چهارم بسبب
منع مانع بود و در هفتم بسبب خریدار بسیار بود و در دهم بسبب سلطان
بود یا بواسطه او و در دوازدهم بسبب قلت متاع بود و چون شمس بنوزدهم
درجه حمل رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه یا قابل تدبیر او فلکیف
که در تحت الطالع و بر تحت الثرا باشد میان رابع و سابع بود دلیل ارزانی
بود و اگر ماه تحت الارض بود دلیل کند بر گرانی خاصه متصل باشد بکوکبی
که دال بود بر غلا و او در وتد بود خصوصا که ماه میان طالع و رابع بود
و اگر فوق الارض باشد دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر و طالع
بود قوی تر آنکه متصل باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص بودن در حمل
و برج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود و دلایل بر گرانی در بروج ثابت
گرانی کند خاصه در دلو و ثور و ذوجسدین ارزانی خاصه در طعام و
در حوت و سنبله بیشتر اگر قابل تدبیر کوکب دلیل قوی حال و نظر را
از دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غلا گرانی
شود و متاع منسوب بدو و اگر ضعیف بود نظر را رد کند ارزانی شود
خاصه که موصوف بصفات رخص باشد و اگر صاحب طالع در زوال باشد
او شرقی و در ضو نقص خویش بود خلایق طلب طعام کنند بحرص تمام
هرگاه که ماه در برج کثیر المطالع بود نرخها بالا گیرد و اگر در برج کوتاه
مطالع باشد بر عکس بود و از نا دلیل زر و ثمن الماس اند و دیگر دلیل

رضاعت اگر اوتاد مسعود باشد نرخ عزیز گردد و اضاعت خوار و اگر منحوس
باشد رضاعت عزیز گردد و زر خوار و اگر سعود در غیر اوتاد باشد رضاعت
عزیز گردد و حبوب خوار و اگر نحوس در غیر اوتاد باشد حبوب عزیز گردد
و رضاعت خوار و چون مشتری راجع گردد طعام عزیز شود و چون
مستقیم شود ارزان گردد خاصه در بروج ارضی هرگاه که قمر منصرف
شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل بود و متصل گردد بسعدی
رضایع ارزان گردد و اگر به نحسی پیوندد ارزان شود حلول زحل
بمیزان ارزان شود هر چیزی که آن را بکیل و ترازو فروشند زحل در
که در میان شرف و هبوط باشد گران گردد و در رضاعت دیگر ارزان
حلول زحل در بروج آتشی نرخ چهارپایان زیادت شود و اگر زهره
در سیر و حساب ناقص شود بهای ایشان گران که دلیل باشد
هر کرای اگر در طالع باشد اگر در چهار یکم باشد و اگر در دهم باشد
و اگر در ... هفتم باشد در خزان و اگر در چهارم باشد در زمستان
و چون دلیل غلا صاحب طالع متصل گردد بسعود غلا اکبر در روز
اتصال خاصه که هر دو دلیل کننده بر غلا و اگر بکوکبی متصل شود
که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سعود کاسد شود خاصه که هر دو
دلیل کنند بر رخص بپیوستن صاحب طالع یا صاحب بیت او بکوکبی
که در وسط السماء باشد دلیل گرانیست و سخت اگر هر دو زاید باشند
در سیر و حساب و اگر ناقص باشند نرخها اندکی زیادت گردد
و اتصال ماه بعد از اجتماع و اتصال بزحل و او صاعد باشد

دلیل

در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد از استقامت باشد دلیل گرانی
شدن چیزهاست که ببرج زحل و زحل منسوب است هرگاه دلیل گرانی بدرجه
عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد و یا سبک و شود یا انتها و تدبیر
وی یا به درجه عاشر رسد یا بدرجه شرف یا بدرجه قایم بر مقبول رسد
نرخ چیزها زیاده گردد و اگر دلیل گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل
یا بدرجه ساقط یا بدرجه راجع یا مطالع رسد یا راجع گردد یا گرانی
در تحویل یا انتها دلیل بدین درجات رسد یا بدرجه قایم بر هر دو
نرخ چیزها ارزان شود که هرگاه که دلیل بمرکزی رسد از مراکز خصوصا
نرخها تازه گردد و اگر در این وقت متصل شود بکوکبی که موصوف باشد
باوصاف غلا گرانی کند و اگر موصوف بود بصفات ارزانی ارزانی
کند و حال قمر نیز همچنین باشد یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در
نرخها تغییری پدید آید مکان گرانی و ارزانی نرخها شهرها برجی بود که
دلیل در وی بود و اقلیم و شهرها که آن ناحیه و مثلثه آن برج چنانکه
در قانون معلوم شده است و این دلایل اگر بوقت قرانها بود دلالت
ایشان عظیمتر و مدت آن بیشتر بود مانند قحط مصر بزمان یوسف علیه السلام
و خصب سال و بیان دلایل امراض و علل صحت و کیفیت هر یک طالع
ثلثه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد اگر این جمله منحوس
باشند دلیل بیماری عام بود خاصه که نحوست یا احتراق یا هبوط یابد جهت
باشند و اگر مسعود باشند دلیل صحت و سلامتی خلایق باشند و نحوست
طالع و ششم و هشتم بشارت ثانیه و ذنب دلیل بیماریها و مرگ است

خاصه که نحوس صاحب ششم و هشتم باشند هرگاه قمر و رب طالع بهم منحوس
کردند و متصل بکدخدا و ششم دلیل بیماری عام باشد و اگر بکدخدا و
هشتم متصل کردند موت عام بود خاصه که رب طالع و قمر هر دو در ششم
و هشتم منحوس کردند نظر زحل بسهم الغیب و سهم السعادة بعداوت
دلیل مرگ است سلامتی عطارد دلیل علاج پذیرفتن بیماران است مرض
و موت از مزاج صاحب ششم و هشتم بود چون منحوس کردند کوکبی
نحس که در این هر دو خانه باشد اگر زحل بود از ظلم و تنگی و امراض
منفرد مزمن باشد و اگر مریخ بود از قتل و طاعون و امراض دموی
و اگر هشتم خانه زحل بود موت بر آن دبنکان و سباهان و دونان
و ستوران بود و اگر خانه زهره بود موت زنان و مطربان و ساده
زنخان باشد و اگر خانه عطارد بود موت کودکان و مردم زیرک
و طبیب بود و دیگرها را قیاس چنین باید کردن و اگر ششم برج حمل
باشد امراض در سر و دماغ بود و در گوسفندان و اگر در ثور باشد
امراض در گردن و حلق باشد و گاو و اگر در جوزا باشد امراض در دستها
و بغلها و در نو خواستگان و سایر بروج را قیاس همین است
و اگر ذنب و رأس بر جا باشند همین اثر متوقع است و اگر در وقت
قرانها حکم کنند طریق بعینه اینست اما وقت بیماری و موت
آنگاه بود که انتهاء طالع سال با انتهاء طالع و برج قران الششم
و هشتم رسد و رسیدن بسر دلایل این معنی بجرم نحوس و رسیدن
صاحب ششم و هشتم و رسیدن انتهاء بنحس یا جرم نحسی با این

دو خانه

دو خانه و رسیدن انتها بیکی از این دو خانه و مراکز دلیل بیماری
و صحت مزاج هواست پس مراعات دلیل هوا واجب بود خاصه مراعات
عاشر زیرا که عاشر دلیل هواست پس همچنان دلیل بیماری و صحت نیز باشد
دلیل حرب و فتنه و امن و آرام و کیفیت هر یک از نحسین و عطارد است و نظر
عداوت میان این کواکب باشد خاصه مقابله نحسین و دو سهام حرب
و موضع فتنه مکان این دلایل باشد اما شمس دلیل سلطان است و زحل
دلیل ملکی که خانه اش قدیم باشد و مشتری دلیل خارجی و مدعی که دعوی ملک بحق کند
و مریخ دلیل فتنه و حرب و زهره دلیل صلح و امن و قمر دلیل رسل و عطارد
دلیل مکاتبات مقوی مزاجها و زهره مزاج مریخ را ضعیف گرداند
اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه ناقص مزاج هرگاه که مریخ در زایل
قران یا در طالع سال قران یا در طالع سال عالم یا فصل یا اجتماع و استقبال
که سابق باشد بر این طالعها نور یکی از علویین بدیگری دهند و عطارد
ناظر بود بمریخ و زهره ساقط بود از وی در مدت آن طالع حرب قایم
گردد میان ملکی از ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی حق کند
اگر مشتری نیک حال بود والا باطل باشد خاصه که مریخ در وتدی باشد
و بنظر عداوت زحل را بیند چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر
مریخ بذات خود نور و مشتری بزحل میدهد آغاز حرب از خارجی
باشد بذات اگر نور زحل بمشتری میدهد آغاز حرب از ملک بود

در معرفت فتنه و حرب و امن و آرام

در معرفت موضع حرب

بذات و این نقل بوسط کوکب سفلی بود مانند آنکه سفلی اول مریخ را بیند
پس یکی از علوی پس دیگری را آغاز بواسطه کسی بود که از جنس سفلی بود
و اگر سفلی دو باشد هر دو مریخ را ببینند پس یکی نور زحل یا مشتری را به دو
دیگری نور مشتری یا زحل آغاز گرفته از هر دو جانب بود ولیکن بواسطه
دو کس که از جنس آن دو سفلی باشد اگر اتصال مریخ بزحل دفع قوت
یا دفع طبیعت باشد ظفر ملک را باشد خاصه که زحل قوی حال باشد بجهة
عظیم اثر و قوتها از رفعت و ظهور چون وتد خاصه عاشر و افق مشرقی
در شرف و صعود در افلاک و کمال تشریق و مستقیم بود بر خصوصی بنوعی
از انواع استعلا یا در خانه مشتری باشد یا مقبول بود از هر دو نیرین یا صاحب
عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع جه چون این مجموع دلیل غلبه و ظفر دیگر
اند و اگر اتصال مریخ بزحل اتصال رد و انکار بود ملک مغلوب
گردد خاصه که زحل ضعیف بود بصفتها عظیم اثر و صفتها خست و
خمول چون سقوط از طالع و نیرین و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و در افق
مغرب در درجه هفتم و مانند اینها و در این حال مدبر آن بود که متصل شود
بصاحب ثامن یا عاشر خویش یا از آن طالع بود و اگر مریخ در دوازدهم
بود گرفتار گردد و در ششم و نهم بگریزد و در هشتم باطل گردد و اگر مریخ
در خانه مشتری باشد قوت خارجی را باشد و در خانه زحل قوت مقیم را
بود و اگر نظر مریخ بزحل بعداوت باشد کشش و رنگ بیشتر بود
و اگر بمودت بود کشش کمتر باشد و حرب بر وی اسلامی شود و اگر

زحل

زحل در برج کثیر الطلوع بود یا بسیار فرزند یا قمر نسبت به وی پیوند دیا شمس
بر و ار لشکر ملک بیشتر بود خاصه چندان در برج متصل بود و اگر عکس این
باشد حال بر خلاف این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد
یا بقمر پیوند و از این موضع ملک در حرب پایدار بود و اگر متحیر بود و اگر عطف نظر
ناظر باشد بر زحل و نور مریخ اینجمنها ایشان ملک با مکر و حیل بود و اگر آن نظر
قبول باشد آن مکر و حیلها بجائی برسد و الا نرسد و اگر زحل در برج ذو جسدین
باشد خاصه در قوس و مریخ از وی منصرف گردد ملک را گریز باشد و اگر
زحل مشرقی بود یا در ربع مشرقی بود یعنی در میان طالع و عاشر ملک
جوان بود یا در ربع غربی بود ملک پیر بود چون حال ملک از زحل دانستی
حال خارجی از مشتری باید دانست بعینه بهمین طریقه و اگر مریخ در برج
ثابت یا در وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت بود
و هر دو نگرانند در باشند و اگر در برج ذو جسدین بود حرب مکرر گردد و اگر برج
منقلب باشد زود سپری شود خاصه که مریخ سبکرو باشد و سرعت سیر مریخ
دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی بود دیر شود و دلیل
زیادت شدن حرب زیادت شدن مریخ است در قدر و در نور
و عدد و بودن او در بروج دراز مطالع و شمالی و دلیل نقصان
حرب ضد این صفتهاست و دلیل شدت حرب صعود مریخ است
در افلاک و افق شرق و قران وی با راس و دلیل خمول حرب
و هبوط وی است در افلاک و افق غرب و مجاسدة او با ذنب

وابو نصر مظفر اغشی که یکی از علماء احکام است میفرماید که من بسیار تجربه کرده ام
و این حکم راست آمد و بنده را درد و حرب آنست مردم چنین بود و بقین آنکه سخن
انبیا خطا نشود و مقابله تحس همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل قوی تا
تر آنکه از برج منقلب باشد و اگر مریخ سال خداه باشد یعنی رب طالع
سال چون راجع گردد و هیچ سعد ناظر نبود هیچ فتنه نکند بنظر عداوت
مریخ با سهم السعاده و سهم الغیب یا در سهم سهم حرب فتنه و آشوب
و قتلها و خونها ظاهر گردد و اگر زحل با بجای مریخ و با دشمنی و ظلم پدید
آید و اگر هر سه علوی در یک برج باشند بوقت تحویل در شهرهای آن برج
حرب و آشوب خیزد و هلاک ولات آن برج از آنکه با رسد و اگر با تربیه را که
مزاج نحس در آید با مزاج مریخ بر درجه طالع افتد یا درجه عاشر یا درجه
مریخ حرب و فتنه ظاهر شود و در وقت حرب حال ملوک از طالع ولادت
یا از طالع جلوس و طالع مملکت و طالع اختیار ایشان بگیرند یعنی این
دلایل فتنه اگر از او تا دین طالعها باشد یا انتهاء عاشر یا انتهاء طالع جلوس
او به نحس رسیده بود خاصه مریخ دلیل زوال دولت آنکس باشد بود ان
مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل شبیخون آورد و قتلها کند در نهان مکان
حرب شهرهای آن برج بود که مریخ در وی باشد یا ناظر بود بنظر عداوت
یا با جنبه ربعی که نحس در وی باشد و ربع مشرقی از طالع است تا عاشر و جنوبی
از عاشر است تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع
و اما حرب از جهت ربع مریخ باشد و عرض مراز ربع قابل تدبیر

[illegible]

دلیل صحیح

و دلیل کم از اتصال عطارد است با مریخ مجاسده ذنب دلیل استعداد حرب
بعد بی مجاسده با دلیل صلح اتصال مشتری و رجعت بود ث بنات
با نقل کوکبی سعد و سقوط مریخ از او تاد قوی شدن مزاج سعود
خاصه مزاج زهره در او تاد و اتصال عطارد در وبال آن ن
قوی شدن حرب بودن مریخ در او تاد خاصه که راجع گردد اگر
در طالع باشد قتل رعیت بود و اگر در عاشر بود قتل سران سپاه
و اگر در هفتم باشد غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود هراس
و هزیمت بود و اگر در هنگام حرب آفتاب با مریخ بود قتل بسیار رود
و اگر بهمین حرب را او تاد باشند بنظر عداوت نحس دلیل بسیاری
قتل است و صاحب طالعی آن طالعها قران یا طالعهای ثلثه بمثابه
ملک مقیم است و مردم شهر صاحب هفتم دلیل خصم و خارجی پس
حال هر دو ملا با مریخ همچنان کو نش باید دانستن که حال مریخ با زحل
و مشتری یکی هر آینه از این دو یکی سفلی باشد و سفلی را در حرب آن
اثر نیست که علوی را به آن سبب که از امور دولت و هرمس حکیم
در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیت
و از ده اسد و تا ده عقرب جنوبیت و از درجه عقرب تا ده درجه دلو
غربیت و از ده دلو تا ده ثور شمالیت چون مریخ در ربعی از این
ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یار ایشان
و هد چنانکه قمر در ربع مقارن باشد در قفار با حتّی او غالب

در معرفت زمان حرب

مریخ زمان حرب وقت رسیدن انتهاء طالع قران با برج قران یا
طالع سال باشد بجرم مریخ یا به بحسی خاصه بعداوت وقت رسیدن
مریخ است به درجه وتدی خاصه طالع و عاشر و رسیدن انتهاء دو یا مقابله
نحسین است بجرم و یا بمقابله و تربیع یکی از دو نحس اگر چه بر حال
رجوع و نزد رسد از آنکه بمریخ مگر که راجع باشد یا بوتدی رسد از اوتاد
طالع و حرکت سیر انتهاء انتها مثل حرکت وسط آفتاب باشد بر توالی
بیان احکام انتهاء طالع قران و بروج قران در پیش گفتیم که طالع
قران اصغر اصل است به نسبت با طالع تحویل پس دلایل و احکام که باشد
بنسبت این دلایل در هر سال طالع و برج قران را یکبرج حرکت دهند
جهت انتهاء و صاحب آن برج را سالخداه خوانند و او را اثری
عظیم باشد در احکام سال و همچنین صاحب دور را بعضی از سال
قران ابتدا کنند صاحب برج قران و طالع قران سالخداه
باشد و هم صاحب دور را آغاز سال دوم سالخداه کوکبی باشد
که صاحب برج دوم باشد چه انتهاء به دوم رسیده باشد و صاحب
دوم دور کوکبی باشد که فلکش بشیب او دو کوکب بود و همچنین تا سال
سیزدهم انتها بهمان برج رسد و سال خداه همان کوکب باشد و سال

صاحب هشتم

هشتم دور همان کوکب اول باشد تا آنگاه که قران دیگر واقع شود عاقبة
و انسنی این دلایل آنست که نظر کنند در زمان قران در کواکب و بروج
و بیوت و سهام و دیگر دلایل سعادت و نحوست و قوت و ضعف

هر یک را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال همان دلایل را بار جویند که موافق
اصلند یا مخالف آن اگر موافق باشند آنچه در زمان قران اقتضا کرده باشد
در آن سال در غایت کمال باشد از نیک و بد اگر مخالف باشند بقدر مخالفت
آن اثر تفاوت کند مثلا اگر سعد و مسعود بود باشد و در آن سال نیز
همچنین دلالت کند بر کمال سعادت مدلولات این دلیل و اگر نحس و منحوس
باشند و در آن سال نیز همچنان باشند دلیل کنند بر کمال شقاوت مدلولات
آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بود باشند و اکنون بد حال شده
بقدر ضعف و بد حالی مستوجب آن دولت رنج و اندوه کشند و لیکن اگر
در اصل بد حال بوده باشند و در این حالت نیک حال باشند بقدر قوت
و نیک حالی راحت و فایده بینند و صلاح باز آیند زیرا که آنچه در اصل

فرع

اقتضا کرده باشند چون فرع با آن اتفاق کند آن معنی ظاهر شود و استوار
تر باشد و اگر مخالفت کند فرع با اصل در آن چیز نقصان به پدید آید
یا در قوت بماند و بفعل نیاید ظاهر تر زمان برای این معنی آنگاه
بود که انتهاء برج قران با طالع قران یا طالع سال قران بدان برج
یا بدان دلیل رسد یا آن کوکب که دلیل بود سالخداه گردد یا صاحب
دور و من میگویم که انتهاء آن دلیل که مطلوب باشد ببرج قران یا با اوتاد
طالع مذکور رسد زمان ظهور یا تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا
کرده باشد و وقت موجود شدن مواعید بود که در اصل وعده کرده
باشند بعد از تقویم این مقدمه هر گاه که مشتری یا مستولی بر جزو قران

با طالع قران سال خداه کرد دیا صاحب دور دلیل قوت ملوک و اکابر باشد
که در آن قران ظهور کرده باشند خاصه که بوقت قران قوی حال باشند و سعود ...
اگر زحل مستولی بود باشد و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملوک
و اهل آن دولت خاصه که در این وقت بری قوی حال باشند فراخی نعمت
و آسایش خلایق بود خصوصا که سعود بد و ناظر باشند و اگر در این وقت ضعیف باشد
و بنظر عداوت مریخ ناظر دلیل اندوه سلاطین آن دولت باشد و رنج و ...
و حیرت خلایق از فتنه و تنگی و قتل و ضرب و انواع محنتها خاصه که در اصل
نیز ضعیف بوده باشد و اگر مستعلی متزلی بود باشد و در اصل و فرع نیک حال بود دلیل
ازدیاد دولت و جاه صاحب دولتان باشد و رفاهیت و ایمنی خلایق
و آسایش معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل بد حال بوده باشد
دلیل نقصان دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که در این وقت
بر ضعیف کننده باشد و اگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط
کنند و قوی تر آنکه انتها از اصل رسیده باشد و اگر جزو قران ابرجی
رسیده باشد و کوکبی بوقت تحویل آنجا باشد از منسوبات کوکب
یکی از معارف اهل آن دولت را آسیب رسد چنانکه اگر مریخ باشد از امرا
و لشکریان و اگر زهره باشد از خواتین و زنان و اگر مشتری باشد
از وزرا و رهبان و اگر آفتاب باشد از ملوک و حکام و اگر عطارد
باشد از کتاب و اهل دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان
و اگر کوکب مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد و در جمیع قرانات

احکام

احکام هم چنین ضابطه باید کرد لیکن هر قران که بزرگتر باشد حکمش قوی
تر باشد چون انتها آید دوم یعنی ببرج دوم رسد و در اصل و فرع
و سال خداه قوی حال و صاحب دور سعد و نیک حال خاصه موافق
قوایم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم باشد و فراخی
عیش و وقوع معاملات بخیر و رواج بازارها و جمعیت و شادی مردم بغیر باشد
و سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان و اگر ... دلیل بد حالی باشد حالت
بر ضد این بود و اگر انتها بخانه سیوم رسد و او مسعود و سال خداه نیک
صاحب دور نیک حال باشد دلیل سازگاری میان برادران و خویشان
و کثرت نقل و تحویل و وفور خاطر و حسن اتفاق خلایق و تجارتهای نافع
و میل مردم بخیرات و طاعات و ... بتحصیل علوم و رونق ارباب
... و علم و اگر بد حال باشند حکم بر عکس بود میان خویش و پیوند
خصومت افتد و انتقالات بی اختیار رو و تجارتهای بی نفع خاصه
که در اصل نیز بد حال بوده باشند و اگر انتها بخانه چهارم رسد و دلایل
مذکوره سعد و مسعود بوده باشند در اصل و فرع دلیل بسیاری زراعت
و عمارت باشد و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و آسودگی
مردم در اماکن و مساکن و آبادانیها و اگر بد حال باشند در اصل
و فرع دلیل خرابی مواضع بود و فساد در ارتفاعات و مردم جلای
وطن بسیار کنند و اگر انتها به پنجم رسد و دلایل قوی حال بود دلیل
بسیاری توالد و تناسل بود و آمدن فرزندان نیک مقبل و رسیدن
اخبار نیک و ... و رسولان جهت مصالحت و بسیاری ملاقات

وکثرت سورها وشادیها واگر به حال بود عکس این بود واگر انتها بد
بهشتم رسد و دلایل نیک حال دلیل صحت خلایق بود و علاج پذیرفتن
بیماران و بسیار ربیع و شتر برده و چهارپایان و بیرون آمدن
خلایق از غم واگر منحوس باشد حکم بر عکس بود واگر انتها به نهم
رسد و دلایل نیک حال دلیل بسیاری تزویج بر رضا و رغبت و موافقت
ازدواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن خلایق بمقاصد خویش
واگر دلایل ضعیف باشند حال برخلاف این باشد و دیگر خانها
بدین قیاس باید کردن و برجی که انتها بدو رسد باید دیدن که از کدام
مثلثه است بر حسب طبیعت آن مثلثه حکم باید کردن مثلا اگر بادی بود و در
حالت سعادت بادهای خوش و زرع و میوها بسیار بود و بیماران
صحت یابند و مردم مرفه الحال و فارغ البال گذرانند واگر
بد حال بود حکم بر عکس این باشد و دیگرها چنین قیاس باید کردن
و هرگاه که در جزو قران یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوف
واقع شود یا یکی از این در طالع خسوف یا کسوف افتد یا در آن
خانها قران نحسین افتد یا یکی از نحسین بذنب رسد ملوک و
سلاطین را مکروهات رسد و از ارباب دولت رنجور خاطر گردند
و مردم را زحمات رسد از هر انواع و چون در وقت قران در برجی
که بیرون از ربع باشد چون انتها بدانجا رسد دلیل ازدیاد قوت ملوک و رفعت
آن دولت بود و از آن اکابر و توانگران و حکم سهم السعادة
همین است واگر سهم الغیب بود و او مسعود دلیل اصابت تدابیر

ورایها باشد و به وقوع عدل و انصاف بود و در احکام واگر منحوس
بود در احکام اظهار ظلم و ستم باشد و در تدبیرها خطا کنند و رایها
خلاف واقع آید بیان دلایل در احکام خسوف و کسوف بدانکه براهمه
که خسوف و کسوف تحت الارض را اثر نیست و بزعم ایشان آنکه
اثر ایشان بواسطه انقطاع نور ایشانست از زمین یعنی که ایشان از زمین
اثر نکنند و این مذهب انکسانیک می گویند که شعاع کوکب تابع جرم او
و خطا از اینجا کرده اند و این قول فاسد است و خطای صریح چه شعاع
تسدیسات و تثلیثات بستر بی مرکز قطع نکنند بلکه مزید آید در
عطاهای که خداهاست هرگاه که با ایشان این اشکال مشاکل باشند
و جرم ایشان باتفاق جمهور قاطع و قاطع است پس چگونه شعاع
کوکب تابع جرم او باشد از این بحث معلوم شد که ایشان بذات
موثرند چنانکه اگر کسوفی در طالع شخص واقع شود یا در خانه از
خانهای طالع بخش آنکس باید اول آن خانه مضرت رسد و همچنین
از هر برجی که واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد خواه این معنی
شب روی باشد خواه بالای زمین و آنکه بالای زمین باشد تاثیر
آن ظاهرتر و عکس عامتر باشد خاصه که در وسط السماء باشد و باز
بهر افق که ظاهر نزدیکتر باشد اثر او در آنجانب بیشتر بعد از تقریر
این مقدمه در معرفت احکام محتاج می شویم بشناختن فاعل و
قابل و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و منتظم زمان فاعل
معرفت آن کوکب بود که صاحب طالع در وسط کسوف و خسوف باشد یا نه

که بهتر و مذکور در درجه طلوع او اتفاق افتد با آن درجه بطالع نصف النهار
رسد و اختر ثوابت زیادت از اختر علوی باشد و اختر علوی زیادت از اختر
سفلی باشد و فعل مقیم قوی‌تر بود از فعل سریع و فاعل که مدبر خبر باشند
و اگر مدبر بیش از یکی بود آنکه قوی‌تر باشد او را مقدم دارند و
دیگر اختران را شریک و سازند چنانکه در معرفت سنوات گفته شده است
و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند آنکه زحل مدبر بود خلایق را از زحل
مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگی و خوف اکثر و زحلیان استیلا یابند
و الم رسانند و خیانتها و خرابیها پدید آید و به گشتن هوا و سرما و
تاریکی و بیم امراض ردیه و فتنه در کوهها و بیابانها و در آسیب زرع و زراع
و اهالی صحاری و ظاهر شدن افعال زحلی خاصه که زحل نحس باشد و اگر
مشتری مدبر باشد مضرت کمتر رسد و خلایق طلب معاش کنند
و بسیار امر معروف و وقوع دعاوی شرعیه و رغبت مردم بطلب القضا
و تیزی کار حساب و بسیار جدل میان علما و ایمه و مناقشه در دین
و مذهب و توبه فساق و جستن باران و اندوه اغنیا و معارف ادب
بود و اولادش و اگر مریخ مدبر بود قتلها و خصومتها و فتنه و دزدان
و مفسدان غلبه کنند و شر انگیزند و حرب قائم گردد و بیماریهای دموی
پدید آید و بهای اجزا و ظاهر شدن آتشها در هوا و خشکی و سقوط
حمل و سنگ بار و سموم و آفت حیوانات و نادر خلایق از ناکسان
و اگر زهره مدبر باشد شر و فتنه کم وقوع یابد و زنان خیر یکی و حیرکی
نمایند و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت و ساز کارهای

[illegible]

ازواج

ازواج و بیع و شری برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر بود
هوا متغیر گردد و اراجیف و دروغ بسیار گویند و کتابها و امور نویسندگان
و رواج اضطراب جهد و رزق و حیلت بسیار کنند و مشعبدان
و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود و بسیار کذب
و ظلم و فنا افتد در خلایق و هر کوکب که مدبر باشد آن طایفه که بدو
منسوب باشند استیلا یابند و اگر سعدین مدبر گردند شر و آفت کمتر شود
و کارها بصلاح باز آید و اگر نحسین مدبر باشند تشویش و آشوب بالا
گیرد و انواع شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و بیم تنگی و شدت
پدید آید و اگر یکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب
و تنگی و فراخی خیر و شر در هم آمیخته بود و در امور روزگار اضطراب
پدید آید و ضلالت مردم دیگرگون شود چون ماه از خسوف و آفتاب
از کسوف بیرون آیند به کوکب متصل گردند بدلالت آن کوکب مضرت
و آفت رسد اما کسوف بذات مضرت رساند بملوک و سلاطین و
فرمان دهان و اعاظم و اماجد و آنچه منسوب آفتاب باشد و خسوف
بذات رساند بجلف و نوابان و خواتین و زنان حامله و اطفال
و اغنیا و آن چیزی که ماه دلیل او بود خاصه که مدبر سنه شده از کثرت
هر آینه مضرت از مزاج آن نیز ظاهر شود و هنگامی که کسوف تمام
شود خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد ناظر از زوال بجرم
یکی ظاهر شود و آن دلیل شر عظیم و فساد در جسیم بود خاصه وقتی که

فایده

مضرت

زمان مستعد فتنه شده باشد چون وقت قران علویین و با نحسین و منظرها
ایشان یا بوقت تغییر دولتی پس فتنهای عظیم افتند و پادشاهان را
آفت و نکبت رسد و مملکتها خراب گردد و عمارتها و بناها ویرانه آید
و طرها قایم نگردد و قحط و ظلم قوت گیرد و آبها کم شود و خلایق آشفته
و پراکنده گردند نعوذ بالله الا قابل این مضرت مدلولات برج کسوف
و خسوف و برج مدبر و طالع و وسط هر یک بود خاصه که از یک مثلثه باشد
و آن صورتی از صور شمالی یا جنوبی ثوابت مدبر شده باشد
بشرط مذکور یعنی درجه کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه [illegible]
او باشد مثلا اگر در حمل یا اسد واقع شود فساد در حیوانات سم شکافته باشد
و آنچه از مردم و معدن و نبات و غیرها و منسوب باشد و بیماریها و سر
در روی یا بود چون زکام و حصبه و تشویش دماغها و نقصان چشمها
هر برج بر این قیاس کن و میگویند که صورتهای جنوبی است علی حده
آن کوکب بینند که مدبر باشد از کواکب صورتی بود هر یک جدا از [illegible]
و شمالی خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جواهر زمانی و زلزله
و خسوف باشد و اگر جانوری یا بحری باشد و جنوبی سیلها خراب
کننده آید و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق
گشتن کشتیها و مردم دریا بار و همچنین بروج منقلبه جداگانه اثری
هست چه ایشان اوایل فصول اربعه اند و هر فصلی را مزاجی
و خاصیتی است اگر کسوف در حمل باشد یا مدبر آن آنجا باشد آفت
شکوفه و محصولات بهاری بود و تشویش از رعد و برق و بارانها

بی نفع

حاصل

بی نفع و اگر در سرطان بود میوها و غلها تا سنبله بود و اگر در میزان
باشد آنچه در خزان تعلق آید بزیان رسد و اگر در جدی بود هرچه
در زمستان بحاصل آید تلف شود چون مرغ و ماهی و در حمل و میزان
خرابی عبادتخانها و بی رونقی ارباب منبر باشد و اگر در سرطان و
جدی بود عمارتها و شهرها خراب گردد و با زهر متعلق را حکمی دیگرست
مثلثه آتشی فساد معدنها و جواهر و زلزلات و اندوه بسیار و اهل
معادن و شدت گرما و آنکه رسد هر یک و تشویش و رنج چهارپایان
چون گوسفند و بز و اسب و سباع و گاو و گاومیش و زرعها و زیان
و خرابی عمارتها و قلت ماکولات و ماهی و زلزله و خسف و سرما
و بیماریها بود و در مثلثه بادی زحمت خلایق و بیماری هوا
و آفت حیوانات و حبوبات و طیور و اشجار و [illegible]
زبان کار و انواع بارها و در مثلثه آبی فساد آبها بود و رنج مسافران
دریا و آب کاران و آب باران و جانوران آبی و جواهر که از
آب خیزد و بارندگی که خراب کننده بود و غرق کشتیها و آفت
هوام و کمیت مضرت بقدر کمیت کسوف و خسوف بود یعنی اگر
تمام گرفته باشد مضرتش عظیم بود و اگر نصفی بود میانه بود و اگر
اندکی بود مضرتش نیز اندکی بود و سریع الزوال الا مکان تاثیر
در ربعی بود که مثلثه برج کسوف و خسوف تعلق دارد و آن شهرها که
ببرج و طالع و وسط هر یک منسوبست و مقدار زمان تاثیر از ساعات
ابتدا تا انتها هر یک دانند چنانکه اگر در خسوف شده هر یک ساعت ۹

یکماه هر دو دقیقه را یکروز گیرند و اگر کسوف باشد ساعتی را یکسال
دقیقه را شش روز شمارند و معظم تأثیرات و زمان آن یعنی
آنچه معظم تأثیر باشد در آن وقت ظاهر شود خلاف آن که حشویان
پندارند چنانکه همگی اثر در آن وقت ظاهر بقدری باشد
تغییرات هوا یا بیماری این تصور کج است بلکه آنچه حقیر مرتبه باشد
زود تر اثر کند و آنچه بزرگ مرتبه است در آن هنگام که آنرا
معظم زمان هر یک خواستند ظاهر گردد و معرفت استخراج آن
نصف قوس النهار یا قوس اللیل را بشش نسبت کنند تا اجزاء ساعات
معوجه آن روز یا شب بیرون آید از آنکه ساعات هر یک
را زمان سازند چنانکه فضل مطالع طالع هر یک و مطالع جزو هر یک
بگیرند آن دایر بود از ابتداء روز یا شب تا وسط و فروع هر یک
بر اجزاء ساعات زمانی آن روز یا شب قسمت کنند ساعات
معوجه بیرون آید از ابتداء آن روز یا شب تا زمان وسط ابتدا
بدوازده نسبت کنند که میان ایشان گشته باشد نسبت معظم تأثیر
بمیدان باشد یعنی اگر ساعات وسط هر یک را دایر کنند
و بطریق مذکور قسمت و نسبت دهند شاید که نوعی دیگر بعد
میان جزو هر یک و طالع هر یک بگیرند و قوس بعد نام کنند
و به هشتاد درجه یا قوس کل هر نسبت که بعد را بقوس کل باشد
نسبت معظم تأثیر بزمان هر یک همان بود و اگر بطریق عمل خواهند
که بدانند بکتب عمل رجوع باید کرد بیان اتصالات کواکب

بانواعست

بانواعست چون قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات
و مقابلات اما قران اگر میان زحل و مشتری باشد قران علویین
خوانند و اگر میان زحل و مریخ باشد قران نحسین خوانند و اگر
میان زهره و مشتری باشد قران سعدین خوانند و اگر میان نیرین
بود اجتماع خوانند و اگر میان متحیره و آفتاب باشد احتراق آن
کوکب خوانند و اگر کوکب و یک عقده بود مجاسده خوانند اما قران
علویین بحسب مراتب و مثلثات بر اقسام است و اما قران صغیر
که به هر بیست سال واقع شود تقریباً احکام خواهم کرد و دیگر ها
اگر عمر وفا کند در کتابی که موعود است مشروح بیان کنیم انشاء الله
العزیز اثر قرانات اصغر آنست که تازه کند دولتی را که بحسب
قران دلایل اوسط بدید آمده باشد یعنی شخصی را از اهل آن
دولت والی کند یا قوی گرداند حال آنکس را که والی باشد
و این بحسب موافقت و مخالفت اولاء قرانست و قران سابق
بر آن دولت و اولاء طالع آن صاحب طالع دولت اگر موافق
باشند دلیل ازدیاد جاه و دولت همان شخص باشد که موجود است
و اگر مخالف باشد او را از کنند و دیگری بدید آید و اگر طالع موافق
اولاء قرانست امکان دارد که در بعضی مواضع ملکان ظاهر شود
و دعوی سلطنت و امارت کنند اما قوت و مدت و عدت
و سیرت و صورت هر یک مناسب کوکب مستولی و مشیر و مستولی
باشد اگر استیلاء زحل را باشد او بد حال صاحب آن دولت
نهایت درجه … و سفیه و ظالم و بدنفس و غدار و مخالف باشد

میان

واگر مریخ با او باشد یا ناظر خاصه بعداوت معذب و قتال و بدرحم
وسفاک و بدخواه و بداندیش بود در مدت دولت او مردم
در رنج و محنت گذرانند و بر خلایق نامبارک باشد و اسباب
از آن مملکت که او در آن باشد برخیزد و هر یک که در خانه او
باشد بیاید برخواه و داد دهد با نور آن کوکب برای شفقت
طا ناحیه اقلیمی که به آن کوکب منسوب بود در تحت تصرف
اینکس در آید و ملوک آن ممالک را مسخر و منقاد امر خود
سازد و بدعهدی ها برکنند و بی اعتقاد و بی آزرم باشد
و پیوسته بفسق و شرانگیزی اشتغال نماید و اشراف در زمان
او خوار و بی مقدار گردند و اراذل و اوباش مرفه و معتبر
گردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب دیگر دلایل از فصول
و فروع مانند بیماریها و تنگی و اگر زحل نیک حال و مسعود بری
متصل هر چند که این صفات در وی موجود بود اما اکثر بفعل
نیاید و کار بهتر باشد و از شر بازایستد اما اگر مشتری در قران
مستولی بود و او نیک حال بود در مدت آن قران هر که ظهور کند
عادل و عاقل باشد و مدبر و متدین و نیکخواه و رحیم و منصف و عفیف
و سلیم و مصلح و پاک اعتقاد و خلایق در دولت او مرفه و
آسوده باشند و فراخی و ارزانی بود و انواع راحتها بمردم رسد
و اشرار را قلع و قمع کند و ابرار غلبه کنند و با عزت و حرمت
باشند و اهم ارباب فضل به آینه ابواب بر را رونق
دهند و مردم بخیرات و طاعات راغب و ساعی باشند

شفقت

و شفقت و رافت در خلایق پدید آید و اگر ضعیف بود حالها
بر توسط بود و آن دولت زود سپری گردد و باید که دلایل قران
اوسط را با دلایل قران اصغر تطبیق دهند بوقت احکام کردن
واگر چه در این زمانه این طریق متروک و مندرس است از زمانست
همه منازل و مراتب او دلیل قران خاکی شرف ... دهند خاصه
آنکه در سرطان باشد دلیل ضعف حال امرا و لشکریان و اهل قلاع
و جبال و گرفتاری این طایفه و خروج مدعیان و تغلب ایشان
و مضرت رسانیدن ایشان با کابر و اشراف و فتنه بزرگ شود و حرکت
سپاه و غارت و قتل و تلف اموال خلایق و اضطراب سلاطین
و بزرگان باشد و خون ناحق و مصادره خاصه بشهرها که برج
سرطان باشد و نقشات آن منسوب باشد و آفت نباتات و غلات
از برف و ملخ و در آخر مدعیان و سفلگانی که خروج کرده باشند گرفتار
و منکوب گردند و این قران در حد هر کوکب که واقع شود سبب فتنه
آنکسان باشد که بصاحب حد منسوب باشند و این طایفه را نیز آسیب
رسد و این قران بعد از قران علویین باشد یا بوقت انتقال دولتی
آتش عظیم ظاهر شود بعد از آن قران سعدین است و آن دلیل
امن و آسایش خلایق است خاصه آنکه در برج حوت واقع شود
و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و
فراخی نعمت و صلح پادشاهان و رونق ابواب بر و برآمدن حاجات

مزاج و صحت یاران و بسیاری آبها و خوشی هوا و سلامتی کشتیها
و مردم دریابار و زیادتی جاه و عزت اشراف و علما و اصلاح
ذات البین و توالد و تناسل فرزندان متصل و کثرت سرور
و شادیها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات
و رغبت خلایق بخیرات و مبرات و همچنین اگر در وقت قران
نابود کی ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران
و در آن دولت خلایق مرفه الحال و فارغ البال کند راستی
و عدل داد انصاف بغایت شد و بعد از آن قران دیگر کواکب
در بروج اثنی عشریه قران کواکب در برج حمل قران مشتری
و زحل در حمل دلالت کند بر زوال دولتها و فرود یکان
و قوت اشراف و جنید در ظهور پادشاهان بزرگ
و کسانی که دین و آیینی شرع تازه کنند و حادثها و قوت بیابد آید
و نقصان جور و ستم و رونق صوامع و معبدها و بنیاد عمارتها
و استقبال دولت و نو شدن ملکی و حرب و ضرب در جانب
مشرق اقلیم دوم [illegible] در حمل دلیل کند بر فتنه و حرب
در حدود مشرق و اقلیم سیوم و اجتماع لشکرها و خشکی در آن
ولایتها و تنگی طعام و فرو رفتن قومی و ساز دادن آتش
حرب و بیماریهای دموی و قتلها و آفت سران سپاه و احراق
مواضع و آفت کوشندگان و در بند شدن راهها و خوف
در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی هوا و سختی رعد

و برق

و برق [illegible] در حمل دلیل کند بر سرما و بارندگی اگر در زمستان
باشد و رنج مطربان و زنان و مخالفت ازواج و دشواری
وضع حمل و حرب در ایران و تاریکی هوا و کسادی لباس و عطریات
[illegible] دلیل کند بر ضعف حال اهل دیوان و تجار و بزرگان و بیع
خطوط ناحق و تزاید بیرحمیات در خلایق و کسادی بازارها و از حیف
و بیماری و بیدماغی و خرید و فروخت برده و گوسفندان و آفت کشتیها در علو
و برف و سرما و تفاوت نرخها و نهادن تهمت بر خلایق و [illegible]
دلالت کند بر تباهی احوال عامه و رسولان و زنان حامله و اطفال و سلالت
خطرها و اخبار دروغ و بیم ارجه و در توقف ماندن مهمات و امر و باران
و نفعت [illegible] دلالت کند بر استیلا حدت و حرارت
بر مزاج و زنان و اعیان و قوت حالها اهل سلاح و جدال میان خلایق جهت
دین و مذهب و فتنه میان امرا و اشراف و قصد بزرگان و گرمی هوا در تموز
و عزت الک حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماریها از حرارت و اکثر تاثیر
در اشرف و عراق و اقلیم سیوم باشد [illegible] در حمل دلالت کند بر کثرت
نکاح و سازگاری ازواج و عفت و زنان و اهل طرب و میل علما و اشراف
بلهو و طرب و بر آمدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و تن درستی بیماران
و کثرت خیرات و رونق عبادت خانها [illegible] در حمل دلالت کند بر قوت
تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور موحدان و ارباب توحید و تحقیق
و راستی در خلایق و رغبت مردم بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش

ودوم معاملات با نفع وعلاج بذیرفتن بیماران واظهار حقوق دوست
امدن بتدبیرها وسعج کتب واسباب کتابت وبرده وباد وصفای
هوا هر ب د حمل دلالت کند بر رونق حال عوام وسلامتی مسافران
ورسولان وامن راهها وخبرهای خوب وگشادگی هوا وآسانی وضع حمل
وبادهای معتدل وباران اگر وقتش باشد هر ج د حمل
دلالت کند بر منازعت میان ازواج ووقوع فرق وطلاق وکثرت
فسق وزنا ورسوائی زنان وبیماریها در زنان ومطربان وامرد وبازیگر
وهرسود او باش هر د د حمل دلالت کند بر ساختن آلت حرب
وغیبت مردم بفتنه وخصومت نجار واهل بازار وخواستار ربیت و
برخواستن اواز دهل وتغیر در بهای قحطها وظهور گدایان ومنافقان
وحیث عمال وکتاب وارجیف وخیانتها در مردم وغلبه دزدان وطراران
وقطع طرق وفتنه در مشرق وزندان در بهای حلب ورعد وبرق هر
ه د حمل دلالت کند بر خصومت عوام وبیم زنان حامله وکثرت فسق
وفساد ایشان ومخالفت ازواج ورنج اطفال وبیماران خصیه وسر درد
کری هوا هر و د حمل دلالت کند بر نیکوئی حال وزیران و
صناع وتجار وعیب خلایق بلهو وکثرت بیع وشری برده واقمشه وتمامت
وتاریکی هوا ورعد وبرق ورواج بازارها وجنگ وجدال بازرسیان ونجاح
زنان وامردان وبسیاری لواطه هر ز د حمل دلالت کند بر شادی
عوام ورسولان وزنان حامله وکثرت توالد وتناسل بارانهای نافع

وانجار بد

واخبار بدنک خاصه در حد مشرق هر ح د حمل دلالت کند بر تغیر بازرگانان
قصابان وبیع وشری برده وسلاح وتنگ گشتن هوا وتغیر کردن خلایق
وبسیار خنده وشعبده وطراری فتنه کوه آتش عرج شود قرانات حمل با ثور دو را
دلالت کند بر نرخ گندم وفقر دهقانان وارباب حیوانات وقحط وبسیاری
رنج وآفات ارتفاعها و نرخها وبلای زلزله وفرسخی غمت گر
در ضرب وبیماری گوسفندان وفساد وامن وصلح در جنوب هر ا د ثور
دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه وامرا وفتنه وتشویش سلطان وآفت
بلادبان وقتل وقطع اعضا وتباهی غلات ونباتات وبسیاری کرم
وملخ وزلزله وهراس مردم ورعد وبرق وسرما وتشنی هر ب د ثور
دلالت کند بر سرما وباران وسلامتی زراعتها وگیاه وخصومت ازواج و
بدی حال زنان ومردان وارباب مناهی وملاهی وفراق جهار پایان
وتسلط دزدان وکساد برده خاصه در اقلیم پنجم وکثرت جانور هر ج
د ثور دلالت کند بر عداوت میان بازرگانان ورنج تجار واهل دیوان
وارجیف وآفت وغم میان مردم وشدت حال مسافران وفساد مزرعها وبیماری
دماغ وتفاوت نرخها وگرمی وغبار وتاریکی هوا ورعد وبرق وسرما
وتشنی هر د د ثور دلالت کند بر بسیاری ابر وباران وسلامتی
نباتات وگیاه وگوسفندان واندوه زنان حامله وخنکی هوا هر ه
د ثور دلالت کند بر منازعت میان بزرگان وزحمت ابن طایفه
از مفسدان وفساد اطعمه وآفت نباتات از مور ملخ وگرمی وخشکی

ودر و فتنش ه ب در ثور دلالت کند بر بسیاری نعمت و سلامتی کشتیها
و فرح و عفت زنان و مطربان و وزرا و عمال و ائمه و ساختن زیورها و کثرت
سورها و نکاحها و صحت بیماران و خوشی هوا و امن و راحت خلایق و رونق
ارباب لهو ه ت در ثور دلالت بر سعادت فضلا و اهل دیوان
و تجار و رونق بازارها و دیانت در مردم و آمدن قافلها و خبرهای خوش و آواز
بحث در علوم و جستن بارانها ه ح در ثور دلالت کند بر فراخی نعمت و
رخصت نرخها و ایمنی و آمدن اخبار و رسل و بسیاری چهارپایان و قوت بزرگ
زادگان و زنان حامله و آسانی وضع حملها ه ع در ثور دلالت کند
کند بر بسیاری فسق و فجور زنان و پدید آمدن دزدان و آفت ایشان و بیماری
مطربان و زنان و کثرت بارانها و تاریکی هوا و تفاوت نرخها ه ع در ثور
دلالت کند بر اندوه تجار و اهل بازار و زنان در ملعقات و ظهور گدایان و
طراران و سوختن خانها و خبرهای هولناک و فساد مزارع و دود و باد و رنج
عمال و متصرفان و بسیاری دروغ و تهمت و بدحالی مردم ه ع در ثور
دلالت کند بر اراجیف و خبرهای دروغ و رنج علما و زنان حامله و آفت
واقت
حیوانات و خصومت عوام با اهل سپاه و تغیر ه ق در ثور دلالت
کند بر رونق تجار و اهل بازار و شر بازارها و خبر در معاملات و آمدن
اخبار نیک و سلامتی زرعها و ارزانی و رسیدن مسافران و فرح فضلا
و ارباب دولت و خشکی هوا و باران نافع ه ه در ثور دلالت
کند بر سلامتی عوام و بزرگزادگان و جمع آمدن زنان و بسیاری

دواب و شا

دواب و شادی مطربان و مشاطگان ه ر در ثور دلالت کند بر
سلامتی مسافران و رواج بازارها و بسیاری عمارت و زراعت و خشکی
هوا و تاریکی قران کواکب در برج جوزا ه ب در جوزا دلالت کند
بر ظهور علما و حکما و ساختن کتابها و نهادن بناها و بحثها در دین و
مذهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم طب و نجوم و پدید آمدن
مردم فصیح و جستن بارانهای سخت و فساد درختها و بحثهای عالی و خروج
خوارج و اسیر و عمارت و مضرت خلایق و هراس از امراض مهلکه
در مغرب ه ج در جوزا دلالت کند بر تباه شدن هوا و بیماری و سوء
و سوداء و برخواستن حرب و ظلم و ستم و قتل مشاهیر و خشکی هوا و
باطل دیانت حرب و ظلمت هوا و عمارت و خرابی و دست برآوردن بد
کاران خاصه در اقلیم سوم ه د در جوزا دلالت کند بر ناسازگاری زنان و
و محنت خواتین و خدام و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه اهل
طرب و باران و زلزله و میغ ه ه در جوزا دلالت کند بر کثرت اراجیف
و تهمت و خیانتها و رنج عمال و متصرفان و بیماری حیوانات و کساد بازارها
و اندوه محترقه و بیم از مرگ مفاجات و خصومت میان خلایق و کثرت
طعام و کساد اشجار و جستن بادهای صعب و رعد و برق و بحث علوم
ریاضی و بدحالی اهل قلم و کردن سحرها و افسونها ه و در جوزا
دلالت کند بر تیرگی هوا و ابرهای بی نفع و تشویش عامه و جنگ و بادهای مخالف
و ضعف بازارها ه ح در جوزا دلالت کند بر مخالفت امرا و زیادتی خصومت
میان بزرگان و بیماری خاصه در اشراق و بی رونقی عبادتخانها

وبادهای گرم و تند و اراجیف و پدید آمدن اشتها در سوداویان و قتلهای
ناحق و خیانت کنا و مصادره و قلت آبها هو ب در ب دلالت
کند بر قوت اهل اسلام و بسیاری خیرات و اجابت دعاها و راستی خلایق
و نکاحهای خیر و زادن فرزندان مبارک و شادی و طرب و سرور ملکی
و علما و جستن بادهای خوش و صحت بیماران و کثرت طعام و بارانهای
نافع و سعادت زنان هو ب در ج دلالت کند بر رونق اهل تجارت
و بازارها و میل مردم بخط و بلاغت و علاج پذیرفتن بیماران و سلامتی
مسافران و جستن بادهای خوب و فرح ارباب دواوین و اهل فضل
و اظهار حق و نوشتن فتوحنامها و خوبی اشجار و اطعمه و بارانهای
مفید هو ب در ب دلالت کند بر آمدن خبرهای خوب و صلح و تفکر
زنان حامله و بارندگی و بسیاری نعمت و گشادن کارها هو ح در جوزا
دلالت کند بر رنج مطربان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زنان و آفت
اشجار و بستن نکاحهای بی رغبت و اسقاط اجنه و مخالفت ازواج و رسوایی
بدکاران و بسیاری سرمای و بارندگی هو ح در ج دلالت کند بر
تشویش خلایق خاصه دبیران و منجمان و تاجران و اهل فضل و
بسیاری حیوانات از مرغ و ملخ بادو خصیه و فساد درختها [illegible] و
ناایمنی راهها و بادهای زیانکار و کثرت لواطه هو ح در ب
دلالت کند بر بدی حال عوام و کثرت فتنه و دروغ و اراجیف و وبا
و [illegible] و ملالت کتاب هو د در ب دلالت کند بر رونق اهل دیوان
و تجار و اهل حرف و امانت در خلایق و تعلق و تعشق میان امردان

و ملامتی

و ملامتی اشجار و اثمار و زبون بادهای خوش و رسیدن اخبار [illegible]
هو ه در ب دلالت کند بر کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی
در زنان و جستن بادهای خوش و فرستادن نامها و فرح رسولان
هو د در جوزا دلالت کند بر تردد رسولان و مسافران و شادی عمال
و منجمان و جستن بادها و مکر زنان و افسونها و نیرنجات قران کواکب
در برج سرطان هو ح در ج دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین
و قهر و زبونی قوی و غلبه شریفان بر اراذل و ملالت دانایان و پیران
و آفت کشتها و مرگ ناگهانی و شدت سرما و قحط و خرابی جایها از آب
خاصه در سواحل و شمال هو ح د در ج دلالت کند بر فتنه عظیم و غلبه
کردن مردم سفله و جنگ بزرگان اندرویان و آفت بدکاران و فساد سفینها
و ضرر [illegible] در فارس و ارمینیه صغری و بابل و آفت نباتات از ملخ
و [illegible] و هلاک سران سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع
سختی هو ه د در ج دلالت کند بر اندوه حال خاتونان و خادمان
و اضطراب و غلبه کردن آبها و قوت سرما و ضعف گرما و تشویش هو ه
در ج دلالت کند بر اراجیف و بدحال دریا و [illegible] تجار و مردم بازار
و ارباب دیوان و تاریکی هوا و شکستن گرما و بسیاری آبها هو د در ج
دلالت کند بر اندوه زنان و مال [illegible] و کدورت هوا و سرما اگر وقت
بود و ملالت عوام و خیانت دلالان هو ح در ج دلالت کند بر خصومت
میان امرا و وزرا و زحمت مسافران در دریا و ترحم ملوک و اکابر بر محبوسان
و ضرر کم بودن اشرار بر ابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان

و نقصان آنها [illegible] دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل
نسبت و فرح در خلایق و فر نعمت و بسیار طرب و شادی عامه
و شادی و نشاط قضات و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی
مسافران دریا و بارانهای نافع [illegible] دلالت کند بر اجتماع و فاضل
در مجلس اکابر و رونق و سرور و [illegible] زنان و صحت خلایق و سلامتی
مسافران دریا و خلاصی بندیان و ظهور معدن و حق گویان و
بادهای خنک [illegible] دلالت کند بر بسیاری آبها و بارانهای نافع
و رسیدن مسافران دریا و فرح زنان و نزدیک کردن بر مردان و نکاحها
خیر و سیع و شرح اجوامر آید [illegible] دلالت کند بر شرم زنان و
مشغول شدن بجماع و سقط شدن اجنه و بیماری زنان مطربه [illegible]
سخت و انگشت کرباها و تاریکی هوا [illegible] دلالت کند بر بسیاری رنج
و دروغ و بسته شدن راهها و دست برآوردن دشمنان و فساد [illegible]
و سستی اعصاب و ظهور غمان و زد آمدن و برگشتن آبها و بحارها
و سختی تجار و اهل بازار [illegible] دلالت کند بر دشواری وضع
حمل و فساد آبها و تیرگی هوا و دل مشغول عوام [illegible]
[illegible] دلالت کند بر رسیدن مسافران خاصه از دریا و
رونق عوانان و ملاحان و باریدگی و خنکی هوا و طرب در خلایق
[illegible] دلالت کند بر فرح مطربان و زنان و جمع آمدن ایشان
و سورها و جمعیت خلایق و برآمدن کارها با سانی و اخبار نیک و با
رنگ [illegible] دلالت کند بر نزدیکی عوام و نیز بازها [illegible]

نظم و نثر

نظم و نثر و بطالت و حرکت رسولان و کتبها [illegible]
[illegible] دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد شرق و اقلیم رابع و انتقال ملک
و فساد در شهرها و غرب و بسیاری سوختن و غلبه کردن سباع و میل خلایق بصید
و دشتی وحش و تفاوت نرخها و ملالت بزرگان [illegible] دلالت کند — برفتنه
و آشوب و سوختن جایها و قتل امیرکان و نهب و غارت و ظلم و ستم و حرکت
لشکریان و شدت گرما و حرارت و باریدن [illegible] و وحشی و استیلاء
حدت و حرارت بر مزاجها [illegible] دلالت کند بر بچاری اناث و مقدار
و غثیان و رنگ حرارت و بیم زنان حامله و میل خلایق به عشق و کسالت
زینت [illegible] دلالت کند بر بسیاری حیف و نمو میان خلایق و
میل نمودن بنا راستی و غدر و مکر و اندیشیدن در حق یکدیگر و اندوه تجار
و اهل حرف و آزرده شدن از بزرگان و دشمنیها و ظلمت هوا [illegible]
دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع حمل و تاریکی هوا و رنج — قف
ماندن کارها [illegible] دلالت کند بر مخالفت میان اکابر و امیران سپاه و قوت
اهل سلاح و قصد ارباب عمایم و [illegible] [illegible]
دلالت کند بر زر و صحت خلایق و بسیاری درم و دینار و ضرب [illegible] و انعام
و عزت اهل طرب و بسیاری سود و رونق [illegible] القضا و اعتدال هوا [illegible]
[illegible] دلالت کند بر رونق احوال خرقه و [illegible]
اهل فضل و مجلس اکابر و [illegible] گرم و شدت گرما و صفاری هوا [illegible]
[illegible] دلالت کند بر [illegible] هوا و رونق حال بزرگان و [illegible] و ملاحی
[illegible] خلایق [illegible] دلالت کند بر تاریکی هوا و ضرب [illegible]

سببا و مخالفت میان ازواج و حرارت در زنان و کودکان و میل نمودن

بافعال ناپسندیده و بدنامی خدام و محارم و اهل غنا و اوتار درج در

دلالت کند بر گرما و خشکی هوا و بسیاری شرب و تجبار و اراجیف و حیلت

در خلایق و فساد معاول و عسرت الت حرب و بیماریها درج درا دلالت

کند بر ابروتم و بیماری زنان و عامه و بدی هوا و آفت رسولان و جاسوسان

درجه درا دلالت کند بر عشق بازی میان زنان و مردان و اعتدال هوا

و میل خلایق بفسق و فجور و بسیاری بازیها درجه درا دلالت کند بر نجاح

و باران و جمع آمدن زنان و مطربان و رقص عوام بمفرح صحرا و حرکت

رسل و مسافران و سیاحت آنها درجه درا دلالت کند بر امکان کارها

و بسیاری معاملات و رواج بازارها و علوی عامه قران کواکب در برج سنبله درجه

درجه دلالت کند بر آفت مزارع و حرب و خرابی جابها و بیم زلزله و حرب و آشوب

و زایل شدن دولتی و تغییر در امور ممالک و بسیاری فتنه و خشکی و بیماری

درجه درجه دلالت کند بر فساد نباتات و زلزله و خرابی بقاع و برخی بلاد

و خشکی هوا درجه دلالت کند بر اندوه زنان و مطربان و مخالفت ازواج

و شدت سرما و خوردن حریر و لباس درجه درجه دلالت کند بر غضب اهل

دیوان بر دیوانیان و فقر و تنگی بازارها و اندوه تجار و عمال و اراجیف و غم

و کلفت میان خلایق و سرما و تفاوت نرخها درجه درجه دلالت کند بر

شفقت حال و اهل نسب و درماندن مردمان و پریشانی عوام و اراجیف

درجه درجه دلالت کند بر اندوه اکابر و اعیان و نالیدن از اشرار و اهل

سپاه و استیلاء حرارت بر مزاج انسان و فساد اطعمه درجه درجه

دلالت کند

دلالت کند بر سلامتی غلات و نباتات و عمارتها و صلح میان مردم و میل

علما و قضات بطرب و نشاط و اعتدال هوا درجه درجه دلالت کند بر قوت

حال اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و ایمن شدن راهها و

و حبس باد های معتدل و سلامتی کشتها و رونق ارباب البروج و رواج بازارها

و راستی در مردم و حق پرستی درجه درجه دلالت کند بر فرح عوام و امن راهها

و بسیاری عمارتها و شادی زنان و اطفال درجه درجه دلالت کند بر خصومت

میان ازواج و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان

و بیماری و سستی طبیعت و تاریکی هوا درجه درجه دلالت کند بر استیلاء

حرارت بر مزاجها و خصومت میان اصحاب دیوان یا ارباب سلاح و تجلیه

کردن عوام و اراجیف و دزدیها و مکر و حیلت در خلایق و بر گشتن

هوا درجه درجه دلالت کند بر فسق زنان و مطربان و بیماری الشبان

و رنج مسافران و خصومت عوام درجه درجه دلالت کند بر تعلق و تعشق میان

زنان و مردان و مناخلت بر تجارت و بیکاری داشتن عطرها و بخورها و بسیاری

ضحک و مزاح در خلایق و ظهور مسخرگان و تغییر هوا درجه درجه دلالت

کند بر عیدها و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری نعمت و ارزانی و شادی

عوام درجه درجه دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات و امان

کاروانها و رسولان و میل مردم بحکایات و اخبار و تغیر هوا قران کواکب

در برج میزان درجه درجه دلالت کند بر قوت حال دهاقین و کثرت

غلات و رونق خاندانها قدیم و تجدید ملکی یا دولتی و تغییر در اوضاع

واخلاق و ظهور مردم فصیح و دانندهٔ خوش الحان و اصوات و بیماری
باد و باران [illegible] دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و بیماریها
خونی و آمدن لشکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد بود و در خون و
قتل و دزدی و سرما اگر وقت بود [illegible] دلالت کند بر طرب و شادی
اهل نشاط و پیران و بالا گرفتن نرخها و موافقت ازواج و سرور
مطربان و کثرت استعمال اوتار و مزامیر و شدت سرما [illegible]
دلالت کند بر اراجیف و تفاوت نرخها و خصومت میان عوام و جماعت
مردم شریف و اظهار باطل و فساد اشجار و انده عطاریان
و تغیر هوا و سرما [illegible] دلالت کند بر جلالت عوام و زنان
حامله و بسته شدن راهها و تیرگی هوا و اراجیف و حیرت خلایق
[illegible] دلالت کند بر ضعف حال امرا و اهل سلاح و قوت
وزرا و اشراف و تغیر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی [illegible] دلالت
کند بر کثرت جمعیتها و فزونی نعمت و عدل در حکام و راستی در خلایق
و سعادت خواتین و رونقها و طرب و بارانهای سیل اگر وقت بود
[illegible] دلالت کند بر آمدن خبرهای درست و دوستی و رضای اهل
دیوان و جستن بادهای سخت و صلاح پذیرفتن بیماران و اعتدال
هوا [illegible] دلالت کند بر اندوه عوام و زنان و رغبت ایشان بامر معروف
و توبهٔ این طایفه و توجه ایشان بخلاص مسافران از ورطات
[illegible] دلالت کند بر کثرت فسق و فجور و میل مردان و زنان

بافعال

بافعال ناپسندیده و خصومت ازواج و اسقاط اجنه و بیماری مطربان
و امارد و بازاریان و تاریکی [illegible] دلالت کند بر اندوه عمال
و منصوبان و ارباب دیوان و اراجیف و رنج تجار و اهل بازار
و رعد و برق و بادهای شدید و اظهار سخنان بیهوده و بدی سواد و بیماری
و خیانت و حیلت در مردم [illegible] دلالت کند بر قوت حال
پیران و فضلا و نشاط در این طایفه و دوستی در میان زنان و
مردان و رواج بازارها و فرح تجار و مسافران و تغیر هوا [illegible]
دلالت کند بر طرب در زنان و آراستن مجالس و وقوع سودا
و رسیدن مسافران [illegible] دلالت کند بر رغبت ایشان بر رقیه و افسون
و حرکت مسافران و اجتماع عوام و گفتن ملالات و بارندگی و سرما
[illegible] در برج عقرب [illegible] دلالت کند بر بالا گرفتن
کافر و مایگان و تفوق جستن بزرگان و انتقال دولت از خاندان
نامی بنادانی و پدید آمدن ملک بزرگ و دیگرگون شدن رسمها
و ظهور فتن بسیار از نامردان و برخواستن فتنه و حرب در اطراف
عالم و خرابی جایها باب و غرق گشتن کشتیها و خروج لشکرها و نهب
و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم [illegible] دلالت
کند بر محاربه و مقاتله و ظهور فتن ملکی و ذوالقدر و برخواستن
آشوبی بزرگ و تسلط کردن خادمان بمخادیم خویش و ترس در خلایق
و آسیب یافتن و غلبه کردن دزدان و غرق سفاین و دست بر آوردن
دزدان و دادن آنکه دان و خرابی از سیلها [illegible] دلالت کند

بر آفت زنان نایبه و گرفتار رفساق و اندوه ارباب رود و سرود
و شدت سرما و خرابی و وحل و تلف زرعها و ابرهای غلیظ
دلالت کند بر تشویش اهل بازار و دواوین و تجار و زیان
مزارعان و سرما و یخ بندان و برف و گرفتار رسل و جواسیس
و در توقف ماندن مهمات عوام و بارانهای نفع و تاریکی هوا
دلالت کند بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح بوزرا و
اشراف و قوت شرارت و بارندگی و تلف اموال خلایق
دلالت بر بسیاری بارندگی و طرب در و زیادت بزرگان و اهل علم
و سلامتی مردم در بازار و توبه فساق و شرار دلالة
بر افراط باد خنک و بارندگی و خلاص محبوسان و سلامتی مسافران
در بنادر و رونق بازارها و اخبار راست دلالة کند بر ایمنی
وضع حمل و از خلاص شدن زنان و عوام و گم شدن ظلم و ستم و با
رندگی دلالت کند بر کثرت باران و سرما و فاش گشتن
فسق و ظهور جاهه و در لشکریان و مردم ناپاک و سقوط اجنه و علت
در آلت تناسل و نالهٔ مغنیان دلالت کند بر خوف
خلایق و ظلم اهل حرف و فساد کشتیها و آنها و کثرت لواط و مکر
و غدر و گفتن سخنان دروغ و تهمت و خیانت کار از هر نوع و بر
گشتن هوا دلالة کند بر اندوه زنان و بیماری ایشان و بر خصومت
ازواج و محبوسی عوام و نالهٔ ایشان از بدکاران و ستم
دلالة کند بر کثرت فواحش و جبر کی زنان و مردان و رونق

کاران

حمارن و مقامران و رسیدن مسافران در بنادر و بلندی سخت
دلالت کند بر بدی حال اهل خمر و آفت فاسقان و زیادت
شدن آبها و سرما و سلامتی زنان حامله دلالت کند بر
گفت و گوی خلایق و در ماندن مسافران و رسولان و نیز بهود بازارها
و اراجیف و بارندگی و سرما سخت که در برج قوس
دلالة کند بر ظهور شخصی که سخن از اعجاز و نبوت گوید و آیین
شریعت نهد و مردم بحق دعوت کند و از علم تغیرات آگاه باشد و مردم
بدو رغبت نمایند و طایفه مفقود گردند یا طایفه موجود شوند و تغیرات
عظیم پدید آید در امور دین و دول و تبدیل در صنعات و غوث مردم
و وقوع حادثه ها بو العجب و امور غریب دلالت کند بر قایم گشتن
حرب و فتنه و بکار داشتن اسلحه و اندوه مفارقت و غارت و قتل
و آفت اسپ و اهل سپاه و نقصان آبها و وقوع امراض حاره
دلالت کند بر تشویش خاطر زنان و مطربان و تلف اجنه و کدورت
هوا و منازعت از وجوه کسادی لبالس و شدت سرما دلالت
کند بر نکبت اصحاب دیوان و تجار و حرف و اراجیف و طلب شدن نقود
و سستی بازارها و نوشتن خطوط مزور و گفتن محالات و ظهور
مردم منافق و کذاب و متعبد و معربد و برگشتن هوا و خنکی و نادر
کارها و بیماری حیوانات و اندوه خلایق دلالت کند بر
ضعف حال عوام الناس و زنان حامله و اندوه مال داران
و مسافران و تبه شدن اگر وقت بود دلالة کند بر بسیاری مجادله

در علوم و خصومت ایام و اشراف بر اهل حرب و غالب شدن
بزرگان بر ناکسان و کیرها در قتش دلالت کند بر کثرت
تزویج و رغبت علما بطرب و صلح میان خلایق و صحت بیماران
و بر آمدن مهمات و توبه بدکاران و بارندگی نافع
دلالت کند بر رغبت مردم بعلم و ادب و شاعری ظرف و تقرب
اهل دیوان بوزرا و گفتن سخن حق و حبس بارانها و اعتدال
هوا دلالت کند بر آسانی وضع حمل و معالجه میان مردم
و سلامتی مسافران و خلاص محبوسان دلالت کند بر پریشانی ازواج و طرب در اهل سلاح و سرما و برق و حبس و غیبت
زنان بکارهای ناپسندیده دلالت کند بر ملالت و پیران
مخالفت محبوسان و ارباب فضل و کساد بازارها و بیم و رغبت
و رغبت مردم بملواطه و تیزی سرما و استحاد در خلایق و اراجیف
و سموم و تغیر هوا و بیماری از بلغم دلالت کند بر رنج
خاطر عوام از اهل سپاه و محبوسان و سلوت و شیفتگی
زنان دلالت کند بر فراغت خاطرها و رونق تجارت و حرف
و عمال و اشتغال میان زنان و مردان دلالت کند
بر سلامتی رسل و خوشدلی مسافران و صلح عامه و فرح زنان و مردان
و بارندگی و سرما دلالت کند بر برودت هوا و بارندگی
و ترسیدن رسولان و مسافران و افتادن اخبار متلون
کواکب در برج جدی دلالت کند بر تغیر دولتها و

احوال عالم

احوال عالم و برکت خسیسان و محکمان و بیوجود شدن مردم
شریف النسب و بر آوردن بناهای محکم و حصارها و استواری و
و خسف و اراجیف و زیادتی حیوانات و بیماری و سرما و قلت
بارندگی دلالت کند بر قوت امرا و اهل حرب و در
ساختن با رعیت و رفتن این طایفه بصحبت فقرا و غیبت مردم
بصید و حیرت نمودن ارباب نبوات کهن و خرابی بعضی مواضع
و خشکی هوا و آفت گوسفندان و ماهی دلالت کند بر بدی
احوال خواتین و اصحاب لهو و طرب و دشواری وضع حمل
ناسازگاری ازواج و بیماری سپاهیان مزمن و ابرهای سیاه و شدت سرما
و برق و نشاط دبیران و دهاقین دلالت کند بر شدت
سرما و برق و حیله و اراجیف و مکر و خیانت در خلایق و ناروایی
بازارها و تنگی طعام و دل مشغولی اهل دیوان و حرف و تجار
دلالت کند بر گرفتاری رسولان و جاسوسان و توقف مسافران
و بد شدن راهها و قوت سرما و تفتیش و خصومت عوام و ظلمت
هوا دلالت کند بر ضعف حال وزرا و علما و اشراف و
بیماری و مذلت درین طبقه و رنجیده شدن از امرا و اهل سپاه
و قوت اوباش و مردم قلاش و ضرر رسانیدن بشریفان
دلالت کند بر اصلاح بدی رفتن کارهای اکابر و بیرون
آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و باز ایستادن زنان از
بدیها و توبه بدکاران و نیک شدن کارها و اعتدال هوا و نازکی

به اینها ه ی در ط دلالت کند بر جستن بادهای سرد و سرماها و رواج
بازارها و غلبه کردن متکلمان و قوت حال دبیران و منجمان
و نجمها از هر نوع ه ب در ط دلالت کند بر مخالفت عوام با
علما و فضلا و انکار در میان ایشان و امید خلاص گرفتاران
و حرکت مسافران ه ج در ط دلالت کند بر فرح اهل صلاح و رغبت
نمودن بعشق و فجور و رونق تجارت و قوت دلان و بسیاری باران که
در آسمان کار از سوح ه ح در ط دلالت کند بر بسیاری اراجیف و بیع
تجار و اهل حرف و گفتن سخنان دروغ و وقوع لواطه و بیماریها
و کارهای ناحق و بدگشتن هوا و ضعف در مزاجها و رعد و برق ه ح
در ط دلالت کند بر هراس در عوام از اهل سپاه و بی رونقی بازارها
و توقف مسافران و دشواری وضع حمل ه ی در ط دلالت کند بر
رونق تجار و اهل بازار و خرابی ... و نشاط در خلایق و میل
نمودن با غلام و کردن سحرها و عشقبازی میان زنان و مردان و سرما
و برف ه ی در ط دلالت کند بر ضعف قوت حال عامه و مسافران
و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و گشاده شدن راهها ه ی
در ط دلالت کند بر شر بازارها و بسیاری بیع و شری و ... بسیار
بارندگی و منفعت تجار قران کواکب در برج دلو ه ح ل در ب
دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن بزرگان یکدیگر را و فرو رفتن
قوی و برافکندن طایفه و بزرگ شدن مردمان و آسیب رسانیدن
بزرگان و هلاک پادشاهان و تغیر در مرتبهای مردم ه ح ل د ب

دلالت کند

دلالت کند بر جمع آمدن لشکرها و دلیری نمودن اکراد و خشم
و خرابی جایها و آفت پیران و سپاهان و بیماری بهایم و موت مردم
در مردم و فرو رفتن ملکی از خاندان قدیم ه ح ل د ب دلالت
کند بر غلبه نشاط در پیران و گشادن دستورها در اهل رستاق
و کوتاهیها و بیرون رفتن میان ازواج و نکاحهای بی رغبت و شدت
سرما و جلید ه ل د ب دلالت کند بر کثرت اراجیف و بدی هوا
هوا و سرما و بسیاری بارانها و دلالت بر حرقه و خیانتها و بیماریها
مردم از انواع ه ل د ب دلالت کند بر اندوه خلایق و بیم
زنان حامله و رنج مسافران و ظلمت هوا و بد گشتن آبها ه ح ب
در ب دلالت کند بر مخالفت امرا و وزرا و بیماری قضات و ائمه و آفت
یکی از مشاهیر و بد شدن هوا و بادهای سخت و خراب کردن و هلاک
بزرگان ه ب در ب دلالت کند بر صفای هوا و فرح در علما و
اشراف و دولت زنان و رونق مطربان و جستن بادهای خوش
و صحت خلایق ه ا ب د ب دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما
و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و امانت در مردم و رونق
بازارها و فرح تجار ه ر ب در ب دلالت کند بر فرح عامه و عقد
در زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفا
هوا ه ح ح د ب دلالت کند بر کثرت بارندگی و سرما و بیماری زنان
و فسق زنان و اوباش و سقوط اولاد از ارحام ه ح د ب
دلالت کند بر جنگ میان مردم و خواست از غیبت و ستم بر حرف -

واطلاق عمزو و تهمت بر یکدیگر و ظهور مردم خاین و نمام و
اندوه عمال و تجار و برگشتن حوا و سرما دلالت کند
بر زحمت مسافران و بسته شدن ربها و گرفتاری جاسوسیان و اندوه
زنان و بیماری عام دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار
و طرب عمال و دوستی میان زنان و مردان و سختی سرما
دلالت کند بر سلامتی مسافران و زنان و شادی عوام و باد و نم
و سرما دلالت کند بر بادها شدید و سرما و خبرهای گوناگون
و کشودن نرخهات و افسون و حرکت تجار قران کواکب در برج حوت
دلالت کند بر بسیاری ابرها و آفت حیوانات آبی و تغییر
ادیان و ملل و خروج سلاطین و جاری شدن آب و تفوق جمعی
سفلگان و خطر سفاین و فتنه و خلاف میان ملوک
دلالت کند بر حرب در طرف شمال و چیر شدن دریا و غرق کشتیها و
و حصول مضرت و بارانها و خرابی و آفت حیوانات آبی و هلاکی که خلل
کند به یکدیگر شود دلالت کند بر رنج خواتین و خادمان
و اهل طرب و شدت سرما و دشواری وضع حمل و کساد فیما بینهما و دل
مشغولی خلایق دلالت کند بر بسیاری اراجیف و نقصان
ابرها و اندوه عمال و تجار و مردم بازار و اهل فضل و کساد متاعها
و آشفتگی دماغها و وقوع سرما دلالة کند بر اندوه عامه
و مسافران و زنان و برگشتن ابرها و تاریکی و سرما اگر وقت بود و تشویش
مالداران دلالت کند بر استیلا حرارت و حرارت بر مزاج

ائمه وا

وائمه و اشراف و مخالفت اهل صلاح با معارف و اعیان و غالب
شدن ابرار بر اشراف و توبه فجار و امر معروف و رونق احتساب
دلالت کند بر امن و فراغ خاطرها و وقوع جمعیت خاص
میان اکابر و اهالی و فراخی نعمت و کثرت خیرات و بارانهای نافع و
و سلامتی کشتیها و فرو نشستن آشوب و رونق ارباب البر و نیکوکاری
خرسندی علما و قضات و رغبت مردم بعلوم
دلالت کند بر ترحم وزرا و اکابر بر عمال و اهل بازار و فضلا و خلاصی
این طایفه از اندوه و بادهای نمناک و باریدگی و سلامتی مسافران
دریا و میل مردم بتوبه و صلاح و ایمنی و فقرا و ابن بخت
دلالت کند بر راستی ابرها و سلامتی کشتیها و دیانت عوام و عفت زنان
و توبه بدکاران ودریا دلالت کند بر خیرگی زنان با مردان
و وقوع نکاحهای بسیار و بسیاری باریدگی و رنج مسافران دریا
و بدحالی منجمان و اهل بازار و کساد خیرات و بسیاری خیانت
و تهمت میان خلایق و اراجیف و بادهای تند و آفت حیوانات
و غرق شدن کشتیها و تغییر آب دلالت کند بر رنج مسافران
واقف کشتیها و بسیاری بخار تیره و زیان زنان و مکر عوام
دلالت کند بر موافقت میان زنان و امرا و رونق
مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیک و بارانها
مفید دلالت کند بر جمعیت میان عوام و مسافران دریا
و بارانهای نافع و رهایی بندیان دلالت کند بر وقوع فضایل

شرعی و صلاح ذات البین و بازنهادی در وقت و زیادتی شدن ابها و
حیرت تجار و اهل بازار بیان احتراق کواکب در مثلثات اربعه در وقت احتراق
هر کوکبی که بکوکبی محترق متصل باشد مضرتی بان کوکب عاید شود مانند
امراض حاره اگر عاید سرایت کند شود در ابدان صحیح بوبا و سلا قربت
احتراق زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت ملوک قدیمه و دهاقین
و اهل صحرا و اندوه اکابر و بیماریهای مزمن از سردی و خشکی هوا و نقصان معادن
و شکوفه و فتنه در جانب مشرق و اقلیم رابع و قصد یکی از معارف و اگر
مشتری بوی متصل باشد مردم شریف را نکبت رسد و سلامتی گوسفندان
و ستوران و اگر مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل سپاه و فساد نقود و ارباب
معارف و آفت حیوانات و بدی هوا و اگر زهره بود زنان را ملالت رسد
و هوا سرد گردد اگر وقت باشد و کساد ریاست و اگر عطارد بود
اهل دیوان و تجار و محترفه را مخاطره باشد و انواع خیانتها در اهتمام
بظهور آید و اگر قمر بود قلت طعام و اندوه عامه و زنان حامله و آفت
شکوفه‌ها و رسولان و مسافران باشد احتراق زحل در مثلثه بادی
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار و نقد
بزرگان و فتنه در مغرب و بادهای حار و مضر و اگر مشتری بوی متصل
بود یکی از اشراف الناس مامور گردد و دیگر اشرار امر یکتر بعد و اگر مریخ
بود ملوک و امرا را مخاطره بود و دزدان غلبه کنند و فتنه قایم گردد و
بعضی از سپاه گریزد و ظهور مدعیان و اگر زهره بود زنان را زیان
بود و مطربان و سرما بود و اگر عطارد بود از حیف و بادهای ناخوش

ودیگر و تزویر

و مکر و تزویر میان مردم و زحمت کتاب و فضلا و خصومت میان
محترفه و هلاک یکی از این طایفه و اگر قمر بود رنجوری زنان و عوام
باشد و محنت رسولان و مسافران احتراق زحل در مثلثه آبی
دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و گرانی آفت مریخ و غرق سفینها
و نقصان آبها و زوال کرم و اگر مشتری بوی متصل بود فرحی
بود و اهل صلاح غلبه کنند بر مفسدان و ملوک خراسان را آفت
رسد و اگر مریخ بود حرب و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و مفلس
و منکوب شدن این طایفه و نقصان آبها اگر زهره بود ملالت
زنان و مطربان باشد و ابرهای تیره و بارندگی و سرما در قحط و
اگر عطارد بود ملالت و تشویش در بابل و فارس و محنت عمال
و تجار باشد و کساد بازارها و اگر قمر بود بیم بود از سیلها و آفت
کشتیها و رنج مسافران و عزت طعام احتراق مشتری در مثلثه آتشی
دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و مصادره کسی و خصومت ملوک
و تلف یکی از این طایفه و اگر متصل بود بزحل در زمین عرب قحط
افتد و آفت حیوانات و برده و اگر مریخ متصل بود بوی در مشرق
حرب و قتل خیزد و فساد معادن و عزت آلت حرب و نکبت بزرگان
و اگر زهره بود آسیب رسد بزنان و اهل طرب و اعتدال هوا و فرحی
بود و اگر عطارد بود ملالت رسد بدبیران و اهل دیوان و جنگ
در بازارها و بسیاری دعاوی و اگر قمر بود جنگ کنند و مسافران و ملاحان را
نکبت بود و خوف از بیماریها احتراق مشتری در مثلثه خاکی

دلالت کند بر اندوه و زنان و نادات و قضات و نالیدن از
مفسدان و هراس در حکام و ارزانی و اگر متصل بزحل باشد
در طرسان فتنه خیزد و گرانی و نرخ‌ها و کوسفند و خیک بود و اگر
مریخ بود آشوب و حرب بود و ظلم و حرکت سپاه و آفت نباتات
و قلت طعام و اگر زهره بود فرحی و نعمت بود و ارزانی و اندوه
زنان و مطربان و اگر عطارد بود تشنیع اهل بازار و کساد
و ظلم و سرما و اگر قمر بود عوام را ملالت رسد و حال مسافران بد بود
و رنجها در ببلاد آید احتراق مشتری در مثلثهٔ بادی دلالت کند بر
فتنه در مغرب و شام و آفت ملکی عادل و پریشانی علما و وزرا
و بادهای سخت و اگر بزحل متصل بود آفت دهقانان و بیماری خلایق
و گرانی بود و بادهای مضر و اگر مریخ بود حرب بود و قتل اشراف
و نفاق میان اکابر و ستم و بنا و میوه‌ها و اگر زهره بود بدی حال زنان
و مطربان باشد و وقوع نکاحهای بی‌خیر و فرحی و صحت بیماران
و اگر عطارد بود بادهای سخت جهد و رونق دار القضا و تلف
مال خلایق و خصومت مردم و اگر قمر بود غوغای عام باشد و بارانها
و جدائی دوران و رنج احتراق مشتری در مثلثهٔ آبی دلالت کند
بر اندوه علما و اعیان و توانگران و زیادتی حیوانات آبی
و سلامتی مسافران دریا و اگر متصل بود بزحل آشوب خیزد در
شمال و گرانی و موت بزرگان و اگر مریخ بود حرب و خونریزی
و غرق کشتیها و حرکت لشکرها بود بعزم غارت و اگر زهره بود

بیماری زنان

بیماری زنان و کودکان و بارانها سخت و سرما در قیش و اگر عطارد
بود شری بازارها و رونق عمال و کثرت خیرات و فراخی و ارزانی
و اگر قمر بود بارانها بود و آمدن مسافران خاصه از دریا و خصومت
عامه احتراق مریخ در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر افتادن جهان
بایان خاصه کوسفند و بز و اسب و استیلاء حدت و حرارت بر مزاج
ملوک و اکابر و قتلهای زمانی در جانب مشرق و اقلیم رابع و حرکت
سپاه و شبیخون و اگر بزحل متصل بود مرگ یکی بود از معارف
جو و سلطان و اگر مشتری بود آفت بزرگان بود و اگر زهره بود
باران و فراخی و اسقاط اجنه و بیماری زنان و اگر عطارد بود
رعد و برق جهد و فتنه قوی گردد و احتراق مواضع بود و در
هوا آتشها پدید آید و رواج بازار سلاح و ستور و برده و اگر
قمر بود ملالت عامه بود و تشویش مسافران و قطع در طرق و غرق
سفاین و اندوه زنان حامله احتراق مریخ در مثلثهٔ خاکی دلالت
کند بر پریشان حالی امرا و اهل سلاح و ناموس جیزشان قوی
و حرب و فتنه در جنوب و شبخون و خونهای نهانی و اگر بزحل متصل
باشد آفت کاو و شتر باشد و فساد غلات و اگر مشتری باشد گرانی
نرخها باشد و مکروه حال اشراف و اگر زهره بود بیماری
زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتیها و شدت سرما و اگر عطارد
بود سرما خشک کند و بیماری کودکان و عمال و تجار و بادها
حمل الحیف و سموم و اگر قمر بود رنج مسافران و سرما بود قیش

و اندوه زنان و بسیاری نعمت **احتراق زحل** در مثلثهٔ بادی دلالت
کند بر خونریزش و بیماری و تشویش و اراجیف در جانب مغرب و شکی
هوا و مخالفت امرا و آفت بزرگان اگر زحل متصل باشد ملکی فرو رود
و بیماریهای وبائی پدید آید و احتراق جایها و اگر مشتری بود آسیب
رسد بمیوه ها و فساد درختها و اگر زهره بود بارانها آید بمبالغه و بشدت سختی
و از رنج قماش و پریشانی زنان و مردان و اگر عطارد بود بادهای
تند جهد و صاعقه زند و اراجیف و اختلاج خلایق بمعالجات و اگر
قمر بود شبیخون زنند و دزد [illegible] مسافران و رسولان و رنج زنان
حامله و اندوه عوام **احتراق مریخ** در مثلثهٔ آبی دلالت کند بر
خرابی و حرب در بابل و فارس و ارمینیهٔ صغری و خلاف لشکر
و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها و نقصان آبها و اگر زحل متصل
بود شبیخون کنند و خروج [illegible] در فارس و خراسان و اگر مشتری
بود آبها بسیار گردد و ایمنی و اندوه علما و قضات و اگر زهره بود
بارندگی [illegible] و سرما اگر در قوس بود و زیان زنان و اگر عطارد
بود بادهای تند جهد و جنگ در بازارها و اراجیف بود و اگر قمر بود
بود غلبهٔ عامه بود و خرابی ارباب و رنج مسافران **احتراق زهره**
در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر بیماری زنان و خادمان و مطربان
و مردم ظریف و شریف در اقلیم پنجم اگر زحل متصل باشد زیان و بادها
باشد و خنکی هوا و هلاک شتر و پای و اندوه علما و زهاد و اگر مشتری
بود نعمت بسیار گردد و بادها معتدل جهد و سلامتی حیوانات

واگر مریخ

و اگر مریخ بود آشوب باشد و بیماری و سوء [illegible] و خونریزش و فساد
اهل صلاح و اگر عطارد بود امور نامشروع کنند و تهمت نهند
و تغییر سکه و سرما در قوس اگر قمر بود باران بود و رعد و برق
اگر موسم بود و اندوه عامه **احتراق زهره** در مثلثهٔ خاکی دلالت
کند بر رنج زنان و خواجه سرایان و اصحاب طرب و زینت و فساد
نباتات و حیوانات و باران قوی و ارزانی لباس و قماش اگر
زحل متصل بود غلها تباه گردد و حیوانات را آفت رسد و سرما
خشک بود و اگر مشتری بود اندوه مسافران و بزرگان باشد و اعتدال
هوا و اگر مریخ بود مخالفت ازواج بود و آفت زنان و کودکان و اگر
عطارد بود سرما کند و اراجیف و تشویش و اگر قمر بود اندوه مسافران
باشد و فساد نباتات و خصومت عامه و سرما **احتراق زهره** در مثلثهٔ بادی
دلالت کند بر وقوع امراض و کثرت بادها و تنگی میوه و بیع و شرا و در بره
اگر زحل متصل بود بیماری سخت شود و آفت درختان و اندوه بزرگان
اگر مشتری بود نعمت بسیار شود و زیارت برایه و قضات و اگر مریخ
بود خرابی جایها بود و اسقاط مردم از ارحام و آفت میوه ها و اگر
عطارد بود بیماران علاج پذیرند و بادهای خوش وزند و رونق
بازارها و اگر قمر باشد باران آید و حرکت مسافران و ملال عامه **احتراق
زهره** در مثلثهٔ آبی دلالت کند بر کثرت بارانها و ابرها و جانوران
آبی و فساد حال زنان زانیه و کثرت نکاحها و اگر زحل متصل
بود غرق سفینها و خرابی از آبها و تیرگی هوا و اگر مشتری بود

بارانها مفید آید و نعمت بسیار گردد و سلامتی کشتیها بود و نکاح های
بزرگان و اگر مریخ بود بارانها منقطع آید و سرما و اسباب اهل دریا
اگر عطارد بود بارانهای سخت آید و حرکت مسافران بود و خصومت
خلایق و اگر قمر بود خرابی از سیلها و رنج مسافران دریا و تغیر هوا
احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلالت کند بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان
و تجار و اهل بازار و هلاک در مفارق و رنج عمال و متصرفان اگر متصل
بود بزحل بادهای صعب جهد بی منفعت و اندوه خلایق اگر مشتری بود
بادهای خوش وزد و سلامتی چهارپایان و معادن و بیماری بزرگان
و اگر مریخ بود خوف و خطر و آشوب بود و غارت و قتل ناحق و اگر زهره
بود بیماری زنان و مطربان باشد و گشادگی فواحش و خطر و اگر قمر باشد
کدورت هوا بود و عجز تجار و اهل اسفار و اندوه عوام احتراق عطارد
در مثلثه خاکی دلالت کند بر فساد دواب و نباتات و سختی تجار
و عمال و خشکی هوا و بادهای خنک اگر بزحل متصل بود خرابی بقاع و تلف
حیوانات باشد و زلزله و اگر مشتری بود عمارتهای علما را آفت رسد
و بی رونقی ابواب بر دو مجادله علما و فضلا و اگر مریخ بود بیماری چهارپایان
و احتراق خوارها رضی و گرانی اگر زهره بود آفت زنان و مردان
باشد و تلف کودکان نارسیده و اگر قمر در سرما و ظلمت هوا و رنج
دل عوام و زنان بود احتراق عطارد در مثلثه بادی دلالت کند
بر رونق دیوانها و قوت فضلا و منصرفان و تجار و اهل
بازار و اگر بزحل متصل بود بیماری خلایق و بادهای سخت و کدورت

بهوا وافت

هوا و آفت درختها و عمارتها باشد و اگر مشتری بود بادهای سالم جهد و صحت
مردم و آمدن خبرهای خوش و رونق تجار و اگر مریخ بود بیماری
و موی و قتل و سجون باشد و اگر زهره بود رنج زنان حامله و
فساد حال مغنیان و خماران باشد و اگر قمر بود هوا بد شود و وبا
آید و اندوه عامه بود احتراق عطارد در مثلثه آبی دلالت کند بر آفت کشتیها
و زیاده شدن آبها و اگر بزحل متصل بود خرابی جایها باشد از آب
و آفت نباتات اگر مشتری بود سلامتی حال مسافران دریا بود و با
رانهای نافع آید و اگر مریخ بود غارت کشتیها و فساد حیوانات آبی
بود و اگر زهره بود رنج زنان حامله و فساد شراب داران و بسیار
شدن خطر و خیانت در مردم اگر قمر بود غلبه آبها و بیم از سیلها و عمارت
کاریزها و رونق عامه مردم بیان احکام حادثات مجامعه زحل و مشتری در آبی
دلالت کند بر رونق احوال ملوک قدیم و شبانان و پیران و دهقانان
و بنده کان و بسیاری عمارت و زراعت و آبادانی جایها و خرابی مینها
و ظهور زیادتی علم از رستاق و معرفان و خبر دادن از مغیبات
و قوت ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و ایام بهار بحد گرما
خلاص محبوسان و سلامتی زرع و ستوران مجامعه زحل و مریخ
دلالت کند بر خلاف آنچه گفته شد و بیماریها در زکام و آتش سوزی
باشد و وقوع جنون و قولنج و استسقا و یرقان سیاه و جذام و برص
در مردم و بسیاری نوحه و ظهور مکر و ظلم و تخریب و فساد حیوانات
و غلات و گرفتاری مردم کوه پایها و قلعه داران مجامعه زحل و مشتری در آتش

دلالت کند بر نیکوی حال وزرا و ائمه و علما و اشراف و اعیان و رونق
مساجد و مدارس و کثرت نفقه و تصدق و امانت و دیانت و صلح
میان مردم و امر معروف و نکاحهای فرخی و ایمنی و بسیاری نقود
مجاسه مشتری و زحل دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد و مصادره توانگران
و بیماری اشراف و اعیان و تزویر مفتیان و قضات و وقوع امور
نامشروع و ضعف دین داران و نفاق بزرگان و بیماریهای دیگر
و تشنج و درد دل و بدکشتی هوا و گرانی و آفت حیوانات اهلی
مجاسه مریخ و زهره دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و قصابان
و سیلان و توبه بدکاران و فرونشستن فتنه و ظهور مردم خود
ستای و زراق و بزرگ جستن سفلگان و اجتماع اهل سپاه مجاسه
مریخ و ذنب دلالت کند بر ضعف حال سران سپاه و اهل سلاح و آفت
دزدان و بدکاران و رسوای این طایفه و جنگ میان بدان و
بسته شدن راهها و بسیار رفق و کارهای ناشایست و برخواستن حرب و
قتل و تشویش مجاسه شمس و زحل دلالت کند بر قوت سلاطین
و اکابر و آزادی پادشاه این طایفه و عدل و انصاف در حکام و بسیار
زر و سیم مجاسه شمس و ذنب دلالت کند بر بیماری و خوف متوافقات
اکابر مرفوعی و کثرت درد چشم و دل و شکستن اعضا و فساد نفوذ
و افتادن از بلندیها و دستور مجاسه زهره و [illegible] دلالت کند بر علاقه
حال زنان و اسیران و ارباب طرب و نکاحهای خرد سورکند
فراخی نعمت و رونق بازارها و عطرفروشان و زینت شدن

وجریان

وجریان و برآمدن حاجات مجاسه زهره و ذنب دلالت کند بر فراق و
و طلاق میان ازواج و زنان و مطربان و بیماری زیردستان
و کثرت فسق و سحرها و بی شرمی ساده زنهایان و علت آلت تناسل
و نکاحهای بی رغبت مجاسه عطارد و زحل دلالت کند بر نیکی حال
فضلا و اهل دیوان و تجار و مردم بازار و بسیاری بیع و شری
و امانت در مردم و گفتن سخنان حق و موعظه و راستی در عدول
و آمدن اخبار صحیح و صحت بیماران و رواج کتب و برده مجاسه
عطارد و ذنب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد و ضعف دماغها و خطا
در تدبیر و ملالت عمال و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت
طیور و ظهور منافقان و کثرت غم و بیماریها و گفتن سخنان
بیهوده و نوشتن خطوط مزور مجاسه قمر و راس دلالت کند
بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات مردم و سلامتی مسافران
و بارانهای نافع و سازگاری ازواج و عوام مجاسه قمر و ذنب
دلالت کند بر ضعف حال زنان و اسقاط اجنه و صرع کودکان
و تعویق کارها بیان احکام اجتماعات و استقبالات معلوم شد که اجتماع
قران نیرین است و استقبال مقابله ایشان و امتلا برخواهند
این هر دو نظر در امور عالم ترکیب اثر تمامست پس واجبست
که طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب بیوت
و دلایل حکم کنند چنانچه در این نسخه یافتیم باز نمودیم و مثال
برای ادکسیم ان شاء الله العزیز بدرگاه که در صورت طالع یکی

ازین دو فیخ الیالی اتفاق افتد یا دلیلی که دال باشد بر تغیرات سعود
مناسب آن حکم کنند و همچنین دلایل حرب و آشوب و گرانی را
ارزانی تامل کنند خاصه آن اجتماع و استقبال که مقدم باشد
بر سال و فصل انچه در خاطر آید بعد از امتزاج دلایل از سر فراغت
خاطر و فکر درست حکم کنند قمر چون از اجتماع و استقبال منصرف
گردد بهر کوکب که متصل شود طبیعت آن کوکب گیرد حکم از مزاج
آن کوکب باید کردن از سعود و نحوس اما اگر در صورت طالع
یکی ازان دو فیخ الیالی بود خاصه که میان رب طالع و سابع
باشد دلیل باد و باران و تغیر هوا بود و اگر نحسی در عاشر بود
دلیل بیماری و بدگشتن هوا بود و اگر در رابع بود دلیل زلزله
و آفت سرها و خرابی جایها و اگر نحوس در مثلثه آبی باشد
نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرها خاصه در رود و نیل و اگر در
مثلثه آتشی باشند احتراق مواضع و [?] و معادن بود
و اگر در مثلثه هوای باشد بیماری در نوع انسان و آفت اشجار
و طیور باشد و اگر در مثلثه خاکی بود آفت حیوانات و غلات باشد
و بیم زلزله و خسف و اگر سعود باشند بجای نحوس دلیل صحت
و سلامتی منسوبات هر یک باشد چنانکه گفتیم و اگر قمر بعد از
انصراف نحوس متصل گردد و از حیف افتد و مکر و خیانت
کنند و خصومت و غوغای در میان و گرانی نرخها باشد و اگر
بسعود متصل شود امن و رفاهیت مردم باشد عزت

والشرف و اعیان و مناصبها از هر نوع و ارزانی و فراخی نعمت

اگر طالع برج بارانی باشد یا صاحبش از کوکب بارانی و دلیل
دیگر بارانی یار شود بارانها و سخت بارد و آبها [?] گردد
و اگر قمر از اجتماع یا استقبال منصرف شود و بعطارد متصل
گردد دلیل اراجیف و سخنان دروغ و خصومت بازرگان
گشادن نرخها بود خاصه که نظر عداوت باشد و قوی تر آنکه
عطارد منحوس باشد خداوند طالع یکی ازین دو و اگر موصوف
باشد بصفات غلا نرخها گران شود خاصه که در طالع و دهم
باشد اگر موصوف باشد بصفات ارزانی نرخها ارزان گردد و اگر
رب طالع یکی ازین دو زحل باشد و او دال بر گرانی غلا بود
خاصه که آن طالع مقدم بود بر سال و اگر بجای زحل مشتری باشد
و او دال بر خصب بود ارزانی کند و فراخی والله اعلم انصراف قمر
اگر قمر ازین دو متصل شود بمشتری و او دال بر ارزانی نرخها
ارزان شود و اگر در طالع یکی ازین دو نحس با هم ناظر باشند
بعداوت با مع ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و ظلم
محاسده نحوس یا بهمین مریخ یا با بهمین الحرب دلیل حرب
و غارت و قتلهاست احتراق مریخ یا بودن او تحت الشعاع
با نحسین در طالع یا عاشر یکی از دو دلیل بیماری و شیوع آن
در مردم است و آشوب هر چند که ذکر بعضی ازین دلایل مکرر
می نماید جهت افاده حالت مبتدی را اما اجتماع در حمل

دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و آفت گوسفند و
اندوه عوام و صناع زر و سیم و تابستانی هوا در ثور دلیل کند
بر فساد نباتات و شکوفه و چهارپایان و حرکت مسافران و کثرت
عمارت و زراعت و تغیر هوا در جوزا دلیل کند بر حرارت در حیوانات
و زنان و حبس بادها و آفت اشجار و گرمی هوا و اگر نحسی ناظر
باشد اندوه کتاب و عمال و خصومت در بازارها و کثرت معاملات
ملالت در سرطان دلیل کند بر بسیاری امراض و رسیدن مسافران
دریا و بزرگی حبس دوران و زحمت زنان حامله و تری هوا
در اسد دلیل کند بر رونق احوال ملوک و التفات کردن با
یکدیگر و وزیران ملکت و رسالت پیش ایشان و فراهم آمدن اکابر و
گفتن اسرار و شدت حرارت هوا در سنبله دلیل کند بر تغیر هوا
و میل مردم بعمارت و جمع آمدن حیوانات و تغیر حال عوام
پیش بزرگان و وقوع نقل و تحویل و سفر در میزان دلیل کند
بر تفاوت نرخها خاصه آنچه تبرزه فروشند و تردد خاطر ملوک
و اکابر و محبوسی عوام و کثرت باد و باران و وقوع نکاحها در
عقرب دلیل کند بر توقف مسافران و گرفتاری جاسوسان و
ملالت خلایق و آفت کشتیها و بارندگی و تیرگی هوا و سرما و
تشویش در قوس دلیل کند بر اندوه قضات و اشراف و اهل
علم و آفت ستور و رغبت مردم بکارهای اللهو و تغیر هوا
در جدی دلیل کند بر شدت سرما و برق و در ماندن اهل

سفر و رسوائی و بسته شدن راهها و حسد افتادن عوام
و ناسازگاری ازدواج و آفت حیوانات در دلو دلیل کند
بر کدورت خاطر ملوک و اکابر و حبس بادهای کثیر و ظلمت
هوا و اندوه پیران و کشاورزان و اهل صحرا و در ماندن اهل
فتوح و اهل سفر در حوت دلیل کند بر حرکت مسافران دریا
و مخاطره کشتیها و آفت حیوانات آبی و کثرت بارندگی و موت
عوام و بسیاری عمارت جویها و بستانها بیان احکام قرانات
کواکب سبعه سیاره مشتری و زحل دلیل کند بر دوستی
میان ملوک و اکابر و نوازش یافتن وزرا و علما و محبت
حکام بعدل و بسیاری خیرات و راحت رعایا و دهاقین و صحت
بیماران مشتری و مریخ دلیل کند بر خصومت اکابر و بیم مردم
قاین و آفت اهل قلاع و جبال و اندوه ملوک و وزرا و سپاه
ملالت اشراف از ناکسان و مصادره توانگران و رونق ارباب
القضا و فتنه مشتری و شمس دلیل کند بر صلح میان سلاطین
و اکابر و آرام و آسایش رعیت و فراخی نعمت و ارزانی و بسیاری
خیرات و رونق دهاقین و اهل صحرا و توجه بکارهای ایشان
مریخ و زحل دلیل کند بر خصومت ملوک و اکابر و ظلم و ستم بر
رعیت و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در کوهپایه‌ها
و تغیر ملک و بیماری بزرگان و گرانی نرخها شمس و زحل
دلیل کند بر الفت میان سپه سالاران و دهاقین و ترحم اکابر

بر رعیت و نوازش با فقر کو توالان و صحرانشینان از پادشاهان

و نهادن حصارها و رونق دار الاحتساب ع خ ل

دلیل کند بر غلبه کردن دشمنان و عیاران و قتل ایشان و

حرب و فتنه و اندوه رعیت و اکراد و بیماریهای صعب و زدن

راهها و فساد ستور و قلت آبها و آفت زرعها از موش ملخ و محبوس شدن

لشکریان ش خ ل دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان

و آسایش خلایق و اتفاق دهاقین با اهل سپاه و ملمان شدن

کیش داران و جمع آمدن سپاه در مشرق ل ح ل

دلیل کند بر حرب بزرگ و هلاک یکی از معارف ملوک و حرکت

لشکرها و مخالفت سلاطین و اندیشیدن مذر و مکر در حق یکدیگر

و انتقال ملک و دولت و حیرت عوام و بالا گرفتن ظلم و ظهور

مردم شریره و گرانی و گرفتاری ملوک و امرا س ز ل دلیل

کند بر نوازش با فقر دهاقین و قلعه داران و بزرگان از پادشاهان

و ترحم کردن بر رعیت و آبادانی مزارع و قصرها و فراخی اطعمه و

تغیر هوا ع س ز ل دلیل کند بر خواستن از رعیت و خشم

ملوک و بزرگان اشراف و بدی حال بزرگان و مردم کوه پایه

و وقوع عداوتها میان اکابر و خرابی ضیاع و عقار و نقصان

ارتفاعات و بیم از زلزله و سرما اگر وقت باشد ف س ل

دلیل کند بر عنایت ملوک و سلاطین با بزرگان و دهقانان

و وقوع صلح میان اکابر و کم شدن ستم و آبادانی جایها و

بسیار زرعها

و بسیار زرعها و بزرگ شدن دونان و تغیر هوا نامناسب وقت

ل ح ل دلیل کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب

و ستم و خروج سپاه و آفت پیران و کشته شدن زنان و اندوه قلاع و

جبال و فساد حیوانات و گرانی نرخها و غارت در کوه پایهها

و نقصان غلات و عمارت و بارندگی و سرما اگر وقت بود

و آفت از سموم در گرما س ه ل دلیل کند بر نیک حالی

زنان و اهل طرب و وقوع سورها در رستاق و نکاحها و موافقت

ازدواج و غلبه نشاط در پیران و دهاقین و ارزانی قماش و زینت

و شدت سرما در وقتش و خشکی و سلامتی کشتیها ع ه ل دلیل کند

بر بیماری زنان و مردان و مطربان و دشواری وضع حمل و

اندوه خلایق و بر پایان رفتن کارها و ناسازگاری ازواج و

دل مشغول اهالی جبال و صحاری و کمی غلات و بزرگی هوا و سرما در وقتش

ش ه ل دلیل کند بر شادی بزرگان و مردم صحرانشین و ارباب قلاع

و جبال و بسیاری دخلها و ارزانی و اصلاح پذیر فتن کارها و رونق

پیشه کاران و رواج بازارها و آرام حرب و ظلم و اعتدال تابستان

و برف و جلید در زمستان ل ه ل دلیل کند بر اندوه رعیت

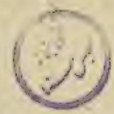
و فرو بستگی کارها و ناله مردم از جور و ستم و اسقاط اجنه و رسوایی

زنان و خصومت اهل بازارها و دهاقین و کوه نشینان و جدایی

ازواج و آفت بر پیران و فساد طعام و اندوه مطربان و ابرهای

تیره و سرما در وقتش س ط ل دلیل کند بر حرکت رسولان و

سستی عهدها و گشایش کارها و بسیاری عمارت و زراعت و بیع
برده و املاک و سلامتی بزرگان و کوه نشینان و سرما در تخفیف
و بسیاری هوا در حیف ح د ل دلیل کند بر ظهور خیانتها و تهمتها
بر خلایق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان و تجار و اهل



بازار و بی رونقی دهاقین و اهل صحرا و بد گشتن هوا و بیماری
حیوانات در حیف و فساد نباتات و سرما در رونق ش د ل
دلیل کند بر الفت میان اکابر و پیران و دهاقین و چنین بارانهای
خنک و پیوستن صلح و ارسال نامها و فرح علما و عدول و اصحاب
اقلام و حرف و شدت سرما در رونق و رواج بازار کتابت و برده
و رسیدن اخبار از هر نوع ل د ل دلیل کند بر خصومت میان
خلایق و گرفتاری رسولان و جاسوسان و نقل مردم بی اختیار
و ستم بر حرف و بکار داشتن افسونها و سحرها و تهمت بر خلایق و ظهور
گدایان و مردم منافق و اهل رستاق و کوه نشینان و بادهای نا
خوش و تیرگی هوا س د ل دلیل کند بر اتفاق ازواج و پدر
و فرزندان و رونق برزگران و صیادان و رسیدن مسافران
و تغیر هوا ع د ل دلیل کند بر جنگ و بانگ میان عوام و اندوه
رسولان و گرمابه بانان و رنج اهل صحرا ف د ل دلیل کند بر رونق
مشایخ و دهاقین و صلح مردم و سازکاری ازواج و سعادت کشاورزان
و صیادان و آب کاران ص د ل دلیل کند بر رنج مسافران و آفت
کشتیها و خصومت میان پدر و فرزندان و سرما و باریدگی در رونق

و بیماری زنان

و بیماری زنان و طفلان ق د ل دلیل کند بر دوستی علما و قضات
با امرا و اهل سلاح و باز ایستادن بدکاران از شر و شور و گرانی
نقود و عزت آلت حرب و میل مردم به سلاح و بر آمدن خلق و عمارت
ابواب البر و رنج زنان و راه زنان ر د ل دلیل کند بر فتنه میان
سادات و قضات و اهل سلاح و غضب بزرگان بر رنود و اوباش
و آفت اشرار و بیماری اهل صلاح از حرارت و استیلا حدت بر مزاج
اکابر و قتل در ناحیه برجی که مشتری در وی باشد ش د ل دلیل
کند بر مودت میان امرا و وزرا و قوت اهل سلاح و نوازش این
طایفه از بزرگان و بسیار امر معروف و رونق دار القضا و توبه
بدکاران و کم شدن شر و شدت گرما در رونق ت د ل دلیل کند
بر قصد زنان و خصومت میان امرا و وزرا و بیماری ملوک
و حکام و مصادره توانگران و تشویش خلایق و مدارس و بر مردم
و سوختن و ساختن جایها و بیم اسیر و خونریزی و غدر با بزرگان
و بیماری جاره و فساد خوردنی ث د ل دلیل کند بر قوت حال
ملوک و حکام و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف
در خلایق و بسیاری خیرات اکابر و زیاده شدن مالها خ د ل
دلیل کند بر خصومت قضات و ائمه و غضب بزرگان با این طایفه
و تهمت بر علما و مجادله در دین و مذهب و گرمی در رونق ذ د ل
دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و ازدیاد جاه و اشراف
و شادی توانگران و قضات و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس

وعدل وانصاف ملوک ونقصان جور وستم وبسیاری زر
وسیم وبیع جواهر وخیرات بزرگان وفراخی وارزانی وگرمی
در هوا بوقتش [illegible] دلیل کند بر اندوه وزرا وعلما واعیان
وخواستن از توانگران [illegible] وحیرت این طایفه وخوف بودن
از ملوک وتنگی طعام وتفاوت نرخها وفساد نقود وگرمی هوا
در وقت [illegible] دلیل کند بر شادی علما واشراف وارزانی و
ایمنی ورونق قضات وسادات وتندرستی خلایق وعزت
لباس وپیرایه وصلح میان مردم [illegible] دلیل کند بر سختی کارها
وناسازگاری ازواج وامر معروف وآفت بر قضات وعلما وطلب
حقوق شر وارزانی حریر وقماش ونمناکی هوا [illegible] دلیل
کند بر قوت کار بزرگان وسعادت وزرا واشراف وصحت بیماران
وصلاح آمدن کارها ووقوع نکاحها وساختن زینتها وازدیاد گرفتن
فتنها وخرمی خواتین واهل طرب وآمدن خبرهای خیر وکثرت تعدی
ورونق علما وفقها وارزانی [illegible] دلیل کند بر خصومت ازواج
وبسیاری فسق وبدنامی اهل صلاح وطلب کابین واندوه مردم
از کثرت امر معروف وبی رونقی مطربان وشراب داران ودر [illegible]
زنان وظهور خیانتها وناله اهل تقوی وظلم از فساق و
آمدن نم [illegible] دلیل کند بر رونق وزیران ومستوفیان وبزه
فروشان وتجار واهل بازار ونوازش یافتن این طایفه
از وزرا واکابر ومیل مردم بعلوم وآمدن خبرهای نیک ودادی

معتدل

معتدل ع [illegible] دلیل کند بر جدال علما ووزرا وخصومت اهل بازار
واظهار حسد در مردم وجستن بادها وتیز ویرودی مردم [illegible]
[illegible] دلیل کند بر قوت حال دبیران ومستوفیان ورونق علما و
فضلا وجمعیت میان این طایفه وراستی ودیانت در خلایق
وسعادت پیشه کاران وکتاب وتجار وصحت کودکان وعزت بادها وباران
ل د [illegible] دلیل کند بر کثرت خصومت وجدال میان علما وفقها و
ونزاعها جهت دین ومذهب ودادن فتویها ناحق وناراستی
در مردم وحیلها میان تجار واهل بازار واندوه پیشه وران و
بادهای مخالف وبیماری اطفال [illegible] دلیل کند بر سلامتی مردم
تمام وعفت زنان ورونق بازارها وبرآمدن حاجتها وبزرگان
ع [illegible] دلیل کند بر حدت بزرگان بر فرومایگان ودل مشغولی
عوام وزنان وتجار وخصومت ازواج ش [illegible] دلیل کند بر ظهور
امانت ودیانت در عوام وبسیاری خیرات وطاعات وسلامتی
مسافران وکشتیها وارزانی وراست آمدن کارها وصحت بیماران و
بارندگی ل [illegible] دلیل کند بر نفاق میان علما وقضات وائمه و
عوام الناس ومردم سفله وافتادن دعاوی شرعی واندوه منا
لداران ودر ماندن رسولان ومسافران وکدورت هوا [illegible]
دلیل کند بر قوت امرا واهل سلاح وزیادتی جاه این طایفه وغلبه
حرارت بر مزاج ملوک واکابر وعزت ستور والات حرب [illegible]
دلیل کند بر خصومت امرا با اکابر وآفت قضا با ناو صیادان وحرب

مفسدان و گرفتاری ایشان و قصد و عجز سیارات س ح دلیل
کند بر نوازش یافتن سپه سالاران از ملوک و رونق اهل سلاح و
سازندن آلت حرب و رواج بازار اسلحه و زدن دزدان و حرارت هوا
و درنگش ل س ح دلیل کند بر ظهور حرب و قتل و آشوب میان
ملوک و امرا و بیرون آمدن خوارج و خرابی و غارت جایها و نالش
خلایق از ظلم و ستم و هلاک اکابر و زدن دزدان راهها و قلب و غلبه
کردن دزدان و راهزنان و آفت ایشان س ف ح دلیل
کند بر موافقت ازواج و شادی و وضع حمل و عزت گوشت و کثرت
نکاحها و تری هوا و رواج مستوره و بارندگی ع ه ح دلیل کند
بر شوخی و تسلط زنان و کسادی بازارها و وقوع طلاقها و زنان
و حیلت میان ازواج و بیماری زنان و اندوه مطربان و دشوار
زادن زنان و افتادن کودکان مرده از شکم و بسیاری زنا و
فسق و گرفتاری و رسوایی زانیان و نکاحهای بی رغبت و خواری
لباس و قماش و بادهای مضر و حبس رعد و برق و ظلمت هوا و اندک
بارندگی و حکم سفالیشان مثل بعضشان بود خ ه ح دلیل
کند بر موافقت ازواج و بسیاری کسورها و عزت بره و مستوره و
آلت حرب و صلاح محبوسان و ایمنی راهها و کم شدن آشوب و ظلم
و ارزانی و دست کوتاه کردن اهل شر و بارندگی ل ح دلیل کند
بر حرارت دزدان و عیاران و رواج آلت حرب و قوت راهداران
و عمال ع ه م ح دلیل کند بر گرفتاری دزدان و بیماری کودکان

ونکبت

ونکبت تجار و اهل بازار و تمرد غلامان و اسب رسوا و اوباش
و تباهی حال کتاب و متصرفات و ارجیف ش ز ح دلیل کند بر محبت
میان اهل دیوان و امرا و اهل سلاح و رونق صناع و محترفه و رواج
بازارها و سلامتی حال تجار و آمدن کاروانها و رونق دار الضرب
و آتش کاروان و فسق فضلا و بیع برده و دواب و بادهای تند
ل ه ح دلیل کند بر جنگ و جدل میان امرا و اهل دیوان و ستم
اهل سلاح بر محترفه و حیرت تجار و زنان در معاملها و کثرت خیانتها
و غدر و قصد بزرگان و ظهور غالبان و اندوه خلایق و بادهای
مخالف و گرمی هوا و رعد و برق هر یک مناسب و قتش س ح دلیل
کند بر دوستی عوام با اهل سپاه و رنود و اشتغال مردم بمی خوردن
و تیر انداختن و اسب تاختن ه ح دلیل کند بر خصومت مردم
و حدت و حرارت در مزاجها و وقوع نزاع قمار بازی و دزدی و خیانات
و دروغ گفتن ش ح دلیل کند بر حرکت سپاه و شادی رندان و
عیاران و میل مردم بسلاح و صید و کدورت هوا و تازه کردن عوام
عهدهای کهن را ل ح دلیل کند بر جنگ و جدل میان عوام و اهل
سلاح و حرکت لشکرها و قصد میان آن طایفه و بیماری اطفال
و زنان حامله و بدی راهها و آفت بدان و تغیر هوا س ح دلیل
کند بر مودت میان بزرگان و زنان و جمعیت بوابان و حاجبان
و ازدحام مردم بر درگاه پادشاهان و نخوت عوام ع ح
دلیل کند بر اندوه خلایق از نزدیکان پادشاه و خصومت توا

توانگران و در توقف افتادن مهمات و تغیر هوا
دلیل کند بر حصول حاجات از بزرگان و اجتماع این طایفه با
یکدیگر و عنایت اکابر با عامه مردم و ترحم ملوک و حکام بر رعیت
و شادی خویشان ل د م دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان
و اظهار خصومت در خلایق و رفتن برادری بدیوان و دادن
جرم و غرامت و در حبس افتادن عوام و طلب خواسته از مردم و
تغیر هوا و کم بها چیزها س ر د ه دلیل کند بر کثرت سورها و دوستی
میان دختران و طرب در زنان و مطربان و رسیدن اخبار خوش
و راحت عوام و بسیار خنده و لهو در خلایق ع ه د ه دلیل کند
بر خشم و موجه میان مادران و دختران و ضعف حال عطاران
و میل هوا به تیرگی و خنکی و گفت و گوی در بازارها ش د ه دلیل
کند بر رواج بازار بزازان و کثرت اقمشه و عطر و ساختن مزمارها
و رونق زرگران و طرب در خواتین و شادی زنان و انشاء
وضع حمل و نیک حالی اهل طرب و کثرت ضیافتها و سورها ل د ه
دلیل کند بر خصومت میان زنان و شراب داران و مطربان
و بی رونقی این طایفه و اندوه مخنثان و ابکاران و اظهار فسق و
امور نامناسب ک ر د ه دلیل کند بر قوت ارباب دیوان
و میل خلایق بشرب و طرب و برآمدن مهمات مردم و تعلق و
تعشق میان امردان و زنان و رغبت مردم بتماشا و خوشدلی
تجار و اهل بازار و رواج عطر و لباس و کرباس و حریر و غیره

نجوم و درم

و نجوم و دسوم و اشربه و بارانها و سرما در تحقق ب ر ه دلیل کند
بر دوستی اهل قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها و باد
و باران و اگر وقت باشد ع ر د دلیل کند بر منازعت تجار و اهل
بازار و کتاب و عمال و کسادی بازارها و وقوع سوگندها و دروغ
ث د د دلیل کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت و تنزل نرخها
خاصه بزازان و کتاب و کاغذ و آمدن اخبار خوش و فرح خلایق
و تغیر هوا ل د د دلیل کند بر بسیاری جنگ در بازارها و حدت
اهل دیوان بر عامه و اندوه تجار و کسادی بازارها و اراجیف
و نوشتن خطوط تزویر و پیدا شدن مکرها و تغیر هوا احکام
تحویلات تحویلات کواکب در بروج تحویل زحل بحمل دلیل کند بر حرکت
پادشاهان جهت محاربه و کثرت مقاتله و ظلمت هوا و باریدگی و نقصان
جورها و ستم بر رعیت و انواع تشویش در ناحیت و سرمای محل و
سخ در چهارپایان خورد ل ل ا دلیل کند بر حرب و فتنه میان ملوک
و آفت یکی از پادشاهان و هراس در مردم و مرگ گاو و گوسفند و
شتر و آفت مزرعها و بیم زلزله و خرابی ل ل م دلیل کند بر جستن
بادهای خنک و کثرت طعام و بیماری حیوانات و آفت درختها
و میوهها و قلت باران و کثرت مقابله ل ل ح دلیل کند بر
نقصان آبها و نیکی کمی باریدگی و سرمای سخت در زمستان و آفت
غلات از ملخ و فتنه در زمین بلخ و ارمینیه کوچک و بابل و
غرق کشتیها و آفت حیوانات آبی ل ل د دلیل کند بر فساد

زر و سیم و معادن و غلبه کردن سباع و آشوب در باب
الابواب و دشت قبچاق و خراسان ل ل د دلیل کند بر آفت غلها
و فقد ملکی و تنگ آمدن اغنیا از دست فقرا و سعادت توانگران
و کثرت آشوب ل ل ه دلیل کند بر گرانی اطعمه و بادهای بد و قحط و
بیماری در نوع النساء و قلت ابرها و چشمه ل ل و دلیل کند
بر نقصان ابرها و خاطره گشتنها و تشویش بد آمدن با لجان و
آمل و ساری و تلف حیوانات آبی ل ل ز دلیل کند بر مفتقر
شدن پادشاهان بر رعیت و ظهور فتنه در مشرق و بیماری در خلایق
واقف مستور و معادن ل ل ح دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در
زمین هند و جیلان و یخ حیوانات و برف و جلید در زمستانها
ل ل ی دلیل کند بر بادهای خراب کننده و فتنه و حرب و عذر امرا
واقف ایشان و فقد ملکی و موت پیران و گرانی حیوانات و
قوت رجلیان ل ل یا دلیل کند بر فتنه در عام مردم و کم شدن
ابرها و آشوب در سواحل و طبرستان و آفت گشتنها از سرما و سیلهای
خراب کننده و درد چشم و خطر گشتنها ل ب دلیل کند بر تنگ حال
ملوک و اکابر و حصول جواهر و فوت اهل معادن و صاحب زر
و سیم و سلامتی در گوسفند ل ب ا دلیل کند بر فراخی نعمت و
سلامتی ستوران و مرغها و نهادن بناها کار خیر ل ب ب دلیل
کند بر جستن بادهای نافع و خوشی هوا و تندرستی مردم و سلامتی
اشجار و اثمار و نمناکی هوا و اندوه عوام و قبضان و اشراف

ل ب ج دلیل

ل ب ج دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و بادهای عفید
و سلامتی مردم در بایار و فراخی نعمت و ارزانی نرخها ل ب د دلیل
کند بر رونق ملوک و سلاطین و کثرت نقود و آراسته شدن
خزاین و ستم و جور بر رعیت ل ب ه دلیل کند بر سلامتی کشتیها
و صحت خلایق در وقت بارانها و صفا هوا و اندوه اکابر
و اعیان ل ب و دلیل کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت
باد و باران و فراخی نعمت و گشادن بارانها و ارزانی ل ب ز دلیل
کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بزرگان بر خلایق و قطع طرق
و باد و بارانهای با نفع و عزت طعام و تلف مالها ل ب ح دلیل
کند بر خوشدلی بزرگان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و
بسیاری نقود و اعتدال هوا ل ب ط دلیل کند بر سلامتی حیوانات
و اعتدال هوا و اندوه سادات و قضات ل ج دلیل کند بر تنگی
حال خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و گشاده شدن کارهای
بسته ل ج ا دلیل کند بر خوشی و آمدن بارانهای نافع و قوت
حال سادات و علما و اشراف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها
ل ج ب دلیل کند بر قوت حال اهل سپاه و تنگی چهارپایان
و عزت طعام و حرکت سپاه ل ج ج دلیل کند بر اندوه اهل صلاح
و بیم زلزله و فساد هوا و ظهور خیانت و آفت میوه ل ج د
دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان ابرها و تیره شدن
رودها و غرق کشتیها ل ج ه دلیل کند بر خشکی هوا و گرمی

وتجارتهای بی فایده ومضرت از سباع [illegible] دلیل کند بر فساد
کشتیها وضرب جایها ودیم ... وتغییر هوا [illegible] دلیل کند بر اندوه
سران سپاه واهل سلاح وتفاوت نرخها وجنبش بادهای گرم
وخشکی هوا [illegible] دلیل کند بر قوت حال لشکریان واهل حرب
وفتنه در آذربایجان وحرکت سپاه وقتلهای بناحق
وخصومت سپاه با اهل بازار وبجای خویش وکثرت فسق وفجور
[illegible] دلیل کند بر قلت ابرها وخشکی هوا وخوست [illegible]
اکابر وحرف وسنج سور [illegible] دلیل کند بر [illegible] اعتدال
هوای زمستان وفتنه در زمانی [illegible] وقوت حال امرا وارباب
شر [illegible] دلیل کند بر فساد حال مردم اوباش وبادهای تند و
ملالت حکما از امرا وکثرت فسق ورندی [illegible] دلیل کند
بر حرب میان ملوک واندوه عامه از قبل حکام ودرد چشم
وموت بزرگان در شمال ونقصان چشمها [illegible] دلالت
کند بر عدل ملوک وقوت حال پادشاهان واعتدال هوا وبادهای
نافع وشادی خلایق [illegible] دلیل کند بر کساد بازار
وعزت طعام وتغییر هوا وبسیاری عمارتها [illegible] دلیل کند بر
بلایا در کودکان از حصبه وآبله وقوت حال ملوک
وحرارت هوا [illegible] دلیل کند بر سلامتی کشتیها وکثرت
ابرها وکثرت ابرها وارزانی طعام [illegible] دلیل کند بر قوت
حال ملوک وسلاطین وعدل ایشان وضعفا وشدت گرما

وارزانی

وارزانی [illegible] دلیل کند بر ارزانی غلات ورونق حال
بزرگان وفضلا وغلبه خون در بدنها وخشکی هوا [illegible] دلیل کند
بر اعتدال هوا وارزانی نرخها ورواج بازارها وملالت بزرگان
[illegible] دلیل کند بر کثرت بارندگی وبی انصافی مردم وقوت
حال [illegible] وعداوت میان خلایق ورونق بازارها [illegible]
دلیل کند بر جنبش رعد وبرق وسرما وقوت ملوک وسلاطین
ومیل نرخها بگرانی [illegible] دلیل کند بر عزت اطعمه و[illegible]
شدت سرما وکثرت برف وجلید ورونق بازارها [illegible] دلیل
کند بر سرما وبرق وعزت طعوم ودود [illegible] ووقوع ظلم وبادهای
سرد [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا وتیره گشتن ابرها و[illegible]
مردم بعمارت وزراعت باغ وبوستان وکثرت باران ورعد
وبرق [illegible] دلیل کند بر امکن بادهای نافع وسلامتی
نباتات وحیوانات واعتدال هوا [illegible] دلیل کند بر کثرت
باران ورعد وبرق وصحت زنان ومطربان وسلامتی [illegible]
نباتات [illegible] دلیل کند بر صحت بچگان وخوشی هوا
وبادهای معتدل وسلامتی اشجار واثمار [illegible] دلیل کند
بر باران وابرهای تیره وخشکی هوا وسلامتی کشتیها وامکان
مسافران دریا [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا وکثرت
نشاط در خلایق خاصه در ملوک [illegible] دلیل کند بر
ارزانی وفراوانی واندوه زنان ومطربان وقلت نشاط

در مردم و خشکی هوا ل و د دلیل کند بر سخاوت خواتین و
رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق
ل و ه دلیل کند بر اندوه زنان و مردان و خصومت ازواج
و شراب داران و کثرت فسق و فجور و سرما ل و ح دلیل کند
بر باریدن باران بی نفع و خشکی هوا و سلامتی مستوران ل و ط
دلیل کند بر فساد کشتها و شدت سرما و عزت طعام و بیماری
زنان ل و ی دلیل کند بر قوت حال پیران و حکیمان و فسق
زنان و زیان ایشان و ناسازگاری ازواج و کثرت نشاط
در مردم ل و یا دلیل کند بر قوت حال خواتین و ارباب
طرب و میل علما و اشراف بزنان و اهل طرب و بازار
نافع و حرکت کشتها تحویل عطارد بجدی دلیل کند بر حبس
بارانها و رعد و برق و ابرهای تیره و اراجیف متلون ل و ا
دلیل بر اعتدال هوا و کثرت باد و خواست ارزعیت [illegible] ل و ب
دلیل کند بر رونق دیوانها و عمال و تجار و اهل بازار و
کتاب و ترقی بازارها و خبرهای نیک ل و ج دلیل کند بر
ابر و باران و بادهای با منفعت و اعتدال هوا ل و د دلیل
کند بر گرمی و خشکی هوا و شورش اصحاب دواوین از بیداد
شاهان ل و ه دلیل کند بر قوت حال فضلا و اهل دواوین و عمال و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادگر
سرم ل و و دلیل کند بر بسیاری طعام و عدل حکام و

رونق اهل

ل و ز
و رونق اهل حرب دلیل کند بر سرما و بادهای خشک و مکر
و فریب میان ازواج و بی انتظامی خلایق ل و ح دلیل کند
بر کسادی بازارها و شدت سرما و زیان در معاملها ل و ط
دلیل کند بر برف و باران و بادهای سرد خاصه که در این برج
راجع و محترق گردد ل و ی دلیل کند بر خشکی هوا و امساک باران
و قلت طعام و اندوه مردم ل و یا دلیل کند بر زیادتی بهای
و قلت طعام و اندوه تجار و اهل بازار تحویل زحل دلیل
کند بر فرح بزرگان و زنان حامله و رسولان و مسافران
ل ا دلیل کند بر ... حبس خلایق و حرمت خواتین و
ارزانی ل ب دلیل کند بر رواج بازارها و باد و باران و کثرت
اخبار ل ج دلیل کند بر حرکت رسولان و مسافران و خورسندی
خلایق و خواتین و باران و تفاوت نرخها ل د دلیل کند بر
تردد و ملوک و گرمی هوا و منازعت خلایق ل ه دلیل کند
بر قوت کشاورزان و سلامتی حیوانات ل و دلیل کند بر
اندوه مردم و فتور کارها و فساد اطعمه ل ز دلیل کند
بر کثرت منازعت و فتنه میان مردم و بیماری و کثرت
ابرها ل ح دلیل کند بر تغیر حال اکابر و بهبود زنان و محنت خلایق
و تغیر هوا ل ط دلیل کند بر اندوه عامه و محبوسی مردم و حیرت
رسولان و مسافران ل ی دلیل کند بر توقف در مهمات و
بادهای بی نفع و ظلمت هوا ل یا دلیل کند بر سلامتی

بزرگان وارزانی وبارندگی وفرح مردم وسودها
عکس کواکب دلیل ضعف وسستی مدلولات
کواکب است خاصه عکس در وبال وهبوط کنند وعکس عطارد
بحوت بغایت بد است ملوبات اوزه وبارندگی وکدورت هوا
وآفت سفاین باشد وهمچنین عکس عقدتین نیز هم اثری هست
خاصه از ان ذنب ان برج که ذنب در وی عکس کند
نقصان ورنج رسد چنانکه اگر عکس حمل کند گوسفند وبزرا آفت
رسد ودر بهار قلب زنند وفساد معادن وصناعات زر وسیم
بود واگر به ثور عکس کند گاو وشتر را آفت رسد ودر عهاد
نباتها ناقص شوند وخرابی جایها وبیم زلزله بود اگر بجوزا
عکس کند آفت اشجار واثمار وبیماری خلایق وقطع سبیلها
واگر بسرطان عکس کند از تنگی ابرها بود وخطر کشتیها وآفت برنج
وحیوانات آبی وعکس راس برضد اینها بود وباقی برین قیاس
باید کردن آفتاب چون بشرف رسد دلالت
کند بر قوت سلاطین وحکام وارباب جاه اعیان واشراف
وعدل بر رعیت چون قمر بشرف رسد دلیل کند بر رونق
احوال عوام ونوازش یافتن از بزرگان وراست آمدن
کارها وفرح رسل واهل سفر وچون مشتری بشرف رسد دلیل
کند بر سعادت علما وائمه وسادات وقضات ووزرا واطبا
ومحفوظ گشتن این طایفه از ملوک وصواب افتادن

نزبیرات وفراخی

تدبیرات وفراخی نعمت وفایده در معاملات چون عطارد بشرف رسد دلیل
کند بر رونق احوال وزرا وکتاب وعمال واصحاب دواوین وطلب علم
ونجوم وارباب اقلام ورواج معاملات خیر وسلامتی کودکان وکشف
علم دقیقه ورغبت مردم بنرد وشطرنج وشعبده وحیل وظهور مردم
وسالوس چون زحل بشرف رسد دلیل کند بر احوال ملوک قدیم ومشایخ
ودهاقین وسلامتی ضیاع وعقار وتنگی وگرانی نرخها ودرازی عمر
وسعی مردم در طلب معاش وچون مریخ بشرف رسد دلیل کند بر شوکت امرا
واهل سلاح وسرهنگان وحرکت خوارج ودلیری مفسدان ودزدان
وعزت سلاح وستور والم خلایق از اشراف وکثرت قتل وفجور چون زهره
بشرف رسد دلیل کند بر سعادت احوال خواتین معظم وکثرت نکاحها و
خیر وبزرگی زنان بر شوهران ورواج حریر وپنبه وکرباس ولباس
وعزت پیرایه وجواهر وعطریات ورونق زنان وامردان ومطربان
چون زحل بهبوط رسد دلالت کند بر ضعف حال دهاقین
واهل قلاع وصحرانشینان وبیماریهای مزمن وآفت کشتها وتباهی راهها
چون مریخ بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان وآفت زنود ومفسدان
وگرفتاری بدکاران ورنج پاکان وخونهای ناگاه چون زهره
بهبوط رسد دلیل کند بر تباهی حال خواتین وخواجه سرایان وزنان
زنان ومطربان ومیل این طایفه بناشایست وگرفتاری زنانیان
وبیماری در کرده وقلت نشاط وتولد بیها وخواری فاحش

و صربر چون شمس به هبوط رسد دلالت کند بر ملالت خاطر ملوک و
مهتران و فساد نفوذ و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن تدبیر آت پادشاهان
و آفت ستوران و رنگ و ارزانی حیوانات چون قمر به هبوط رسد
دلیل کند بر مذلت عوام و نالیدن از جور و ستم و فساد مهمات و گرفتاری
رسولان و در ماندن مسافران و خصومت در خلایق عام چون مشتری
به هبوط رسد دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضات و
تباهی نرخها و خطا در تدبیرات و تجارتهای بی نفع و بی رونق
ابواب البر چون عطارد به هبوط رسد دلیل کند بر بدی حال وزرا
و فضلا و تجار و علما و اهل بازار و اصحاب دواوین و خطا در معاملات
و اراجیف و تهمت و بیماری کودکان و بیرونقی دبیرستان و
کسادی بازارها
چون زحل در وبال بود دلیل
کند بر قوت ~~سلاطین و حکام و ارباب و جمله اعیان و اشراف و عمل~~
~~هر رعیت چون قمر بشرف رسد دلیل کند بر رونق احوال عوام~~
بر وحشت خلایق و قلت غلات و فساد مزرعها و نباتات از برف
و ملخ و ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال چون مشتری در وبال
بود دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضات و اطلاق تهمت
برایشان و عزت طعام و بیرونقی دار القضا و مدارس چون
مریخ در وبال بود دلیل کند بر ملامت و بر بی امرا و اهل
صلاح و خصومتها و گرفتاری دزدان و رسوائی بدان و فتنه
اهل صلاح چون شمس در وبال بود دلیل کند بر غمناکی

مهتران

مهتران و ارباب حکومت و خصومت این طایفه و کسادی جواهر و قلب شدن
نقود و گرانی چون زهره در وبال بود دلیل کند بر دلتنگی خواتین و ساده
زنخان و ضعف حال اسلامیان و فرو بستگی کارهای مطربان و
کسادی حریر و اقمشه چون عطارد در وبال بود دلیل کند بر حیرت
دبیران و عمال و مستوفیان و اهل فضل و اراجیف متنوع و اندوه
تجار و اهل بازار و فساد هوا چون قمر در وبال بود دلیل کند بر تنگدلی
عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری جواسیس و رسل و در ماندن مسافران
از خصومت خلایق
رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال پیران
و مزارعان و ارباب خاندانهای قدیم و فراخی طعام و کسادی حیوانات
رجعت مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا و مدبران و علما و اشراف و سستی
مردم در کارها خیر و عزت اطعمه رجعت مریخ دلیل کند بر در ماندگی امرا
و سران سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و راه زنان و
کسادی سلاح و ستور رجعت زهره دلیل کند بر بیرونقی حال زنان
و مطربان و خمارن و کسادی عطریات و لباس و حریر رجعت عطارد
دلیل بود بر ضعف حال اصحاب دواوین و اطبا و منجمان و تجار و عمال
و کسادی بازارها و اختلاف هوا و هراس در مردم و سهو در معاملات
و احکام
استقامت زحل دلیل بر استقامت احوال
مشایخ و دهاقین و فقرا و انبار داران و گرانی نرخها استقامت مشتری
دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و قضات و علما و گرانی و رونق

ابواب لبر استقامت مریخ دلیل کند بر سعادت حال امرا و سران سپاه و
اوباش و دزدان و بازآمدن از رجعت استقامت زهره دلیل کند بر
رونق زنان و خواجه سرایان و اهل ساز و طرب و ساده رخان و
استقامت عطارد دلیل کند بر قوت حال تجار و عمال و محرره و
اطبا و اهل تنجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار نیک کند و کی اهوا

چون از بیان قانون احکام و طریق استخراج آن فارغ
شدیم صلاح چنان نمود که هر یک سالی جداگانه بازنمائیم تا هندی را
دستوری باشد بوقت احکام کردن هر چیزها اما شرط آنست که دلایل
که استخراج کرده باشند و در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابی استنباط
کرده باشند که معتمد علیه باشد و راصدان بهنگام رصد مساهله نکرده
باشند چنانکه درین تاریخ که ما را هم اعتقاد بر کتاب محقق سلطان نیست
که وضع آن بر اصول رصد جدید ایلخانی کرده اند نه بر زیج ایلخانی
چه آن بر اصول آن رصد نیست بلکه آن بر اصول ارصاد قدیمه است
از آنست که هر که محسوب آن موافق مرئی نیست و تفاوت فاحش
در طول و عرض مشاهده کرده میشود و احکامی که از آن دلایل مستنبط نشد
که خطا می افتد و این از بی بصری ارباب فن است در این روزگار
چه غرض ایشان کسب است نه فضیلت و تحقیق حال هر که تنفیذ کم
التفات میفرمایند مطلوب ایشان بجز موضع ماه نیست و دانستن
ایام و شهور را اگر از منه بعد از احتمال و زحمت بسیار نسخه کامل
که متضمن انواع لطایف و فواید این فن باشد مکمل سازد

چنانکه اگر

ابنان

چنانکه اگر شخصی کامل و نفسی دیگر از در شرف مطالعه آید و چندان حظ
و ذوق روحانی از آن او را حاصل آید که درجه حصر نیاید طعنه نزنند
و ملامت نکنند که این فایده چیست و آن را مطرح سازند و بر سبیل
طن و استهزا گویند منتخج اظهار فضیلت خود کرده و این قدر ندانسته
که بزرگان این همه زیج چرا کشیده اند و اینها را چرا وضع کرده اند چرا
عیب نباشد و آنچه معتمد بعضی نبود حکما بدان ملتفت نشوند و او را
شریف خود بدان صرف نکنند القصه غرض آنکه چون طالع سال بتحقیق
حساب کرده باشند و مواضع کواکب و سهام و غیرها ضبط کرده و طالع
اجتماع یا استقبال که سابق باشد بر آن و هر یک را زایجه سازند
و در وی تأمل کنند از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام قوت و
ضعف هر یکی بتمامی بدانند و فضل هر یک را بر دیگری بشناسند و
و اتصالات و ممازجات کواکب را با هم هر نوع که باشد از انواع
مذکوره فرق کنند آنکه دلایل امراء یا امور خمسه که اول
اصناف الناس اند دوم الشرب و امن سیم صحت و مرض چهارم
قحط و خصب پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند با
آن هم یا با هم مقابله و مخالطه باید کرد و راجح و مرجوح جدا کردن
و مقوی و مضعف را شناختن و مناسب هر یک را احکام ساختن
امید که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ هفتم ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و ثمانمائه الهجریه موافق با اول فروردین ماه
جلالی سنه ثلاث و اربعین و ثلثمائه ملکشاهیه طالع تحویل سال

عالم براقق دار الامان لاهیجان حرسها الله تعالی عن الطوارق
والحدثان استخراج کردیم با دلایل و شواهد و قوت و ضعف
هر یک و طالع اجتماعی که سابقست بر سال و زایچه هر یک و جدول
قوت و ضعف کواکب و تقسیم دلایل با صناف حوادث و مقابله
و جمع و تفریق هر یک چنانکه معلوم میشود و کلم چند در احکام
موافق و آن دلایل گفته میشود ان شاء الله تعالی بر صواب مقارن
و از خطا و خلل سالم باشد اینست صورت زایچه طالع اجتماع مقدم
بر سال مبارک و قوع آن در ساعت هشتم از شب سه شنبه بیست نهم ماه
مبارک صفر ختم بالخیر والظفر موافق بیست هشتم اسفندارمذ
جلالی سنه اثنین و اربعین و ثمانمایه ملکشاهیه [illegible]

[illegible] جدی دلو	م السعادة قوس م السلطان م الشکر [illegible]	عقرب میزان [illegible]
حوت عطارد	زحل مشتری [illegible]	راس زحل سنبله
حمل ثور [illegible]	م البرد جوزا	اسد سرطان [illegible]

چون

چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل میگردد و او مستولی بر طالع دلیل کند
بر قوت حال اهل مغرب و رونق دهاقین و سلامتی کشتیها و ملامت عام
از رعایا و چون زحل در زایچه در راجع میکند که بعضی از ایشان
گرفتار گردند و در وبال باشد چون کواکب راجع در بروج بارانی
دلیل بارندگی و ابر و منع است اما چون ذنب انجا با ایشان منع
میکند و فعل ایشان را ضعیف میسازد تا زمانی که دلیل دیگر به پدید آید
که دافع این مانع گردد و چون زحل ضعف ذاتی و عرضی دارد دلیلست بر
ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل در سنبله است و نهم و قمر تحت الارض
متصل بکوکب فوق الارض که زحل است و او دلیل برخص چون مریخ موبال است
و در وند هبوط دلیل ضعف اتراک و اهل سپاه است و اهل شرف
اما خورشید از زحل دلیل فتنه و شر انگیزی و زدن راهها است و بسته
شدن راهها چون نظر دوستی است سخت بالا نکرد و چون مشتری در شرف است
دو تند دلیل قوت اشراف و اکابر و علما و قضات است و غلبه کردن خارجی
چون صاحب هشتم بمقابله زحل است و آفت آفتاب از این نظر است
دلیل کند بر بیماریهایی که از کثرت خشکی متولد شود و درد چشم و دل و
دماغ و امراض مزمن خاصه حمی ربع و صرع و وسواس و تشویش
چون عطارد موبال و هابط و مع ذنب است دلیل کند بر شدت و
محنت اصحاب دیوان و عمال و منجمان و اهل فضل و کثرت
دخبار اراجیف و اطلاق تهمتها و ضعف تجار و اهل بازار

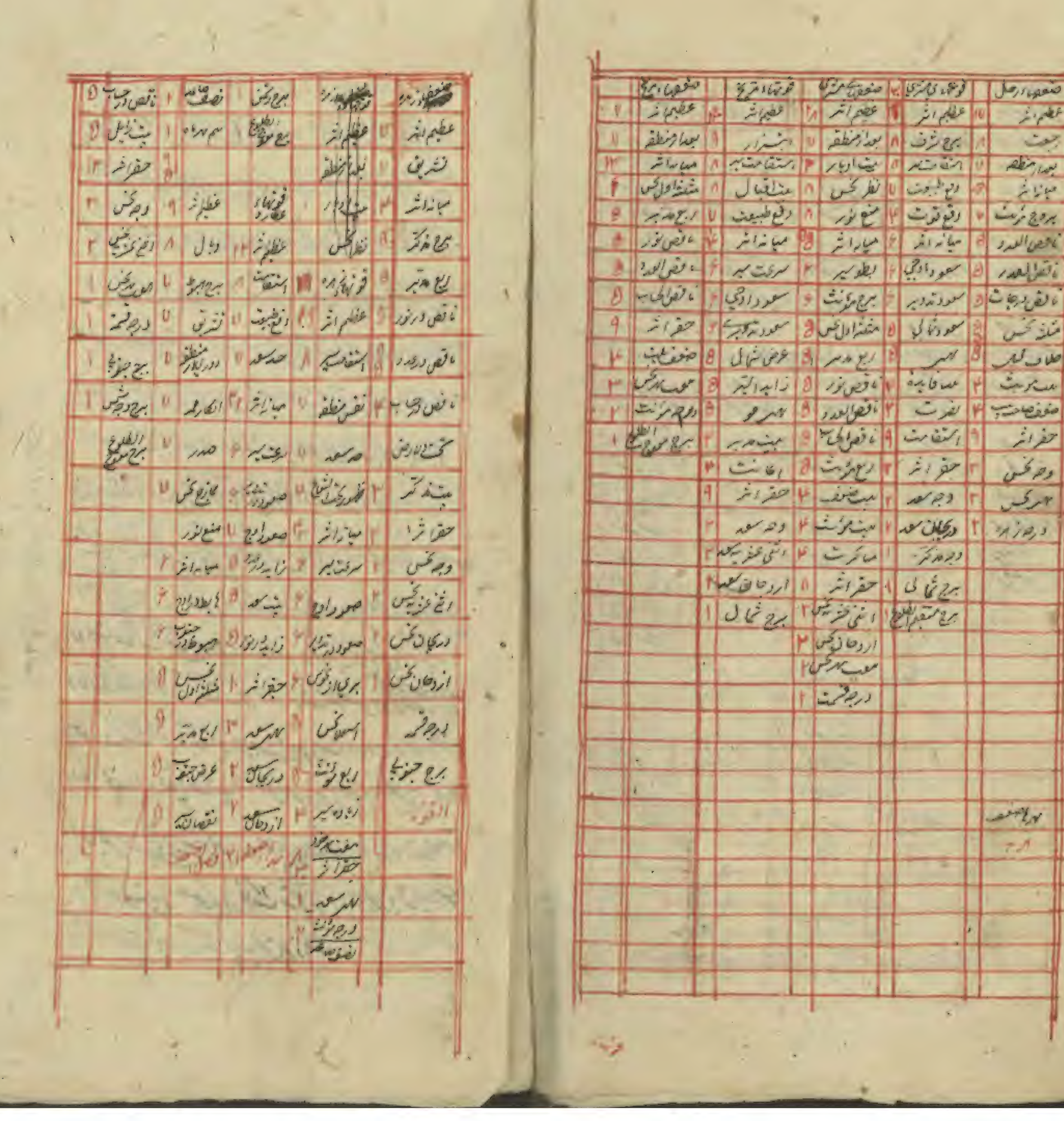
و مشتری [illegible] ارزانی و رخص

اما مشتری ناظر به قمر طبیعت او از اکابر و وزرا مدد باشد خاصه که نظر
دوستی است والله اعلم

صورت زایچه طالع سال عالم مبارک و سعادت مجدد مشتوق طالع تحویل
سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع
وعشرین و ثمانمائه الهجریه موافق شب دوازدهم تیر ماه قدیم سنه
سبعین وسبعمائه یزدجردی مصادف شب اول فروردین ماه جلالی
سنه ثلاث و اربعین و ثلاثمائه ملکیه مناسب شب ... رام ای خانی
سنه عشرین مایه غازانیه و سال ... هم ... از قران آخر در مثلثه
هوائی و صورت زایچه مبارک اینست که در این صفحه نوشته شد
والسلام

اسهای اکبر و ... | اسهای اوسط و / ۴ السلطان ... / قوس / ۴ السعود ... | ۴ ... / ۴ الناس ...
الحاکم / ۴ الغیب / ۴ العسل ... / ۴ الجود ... / انتهاء طالع قران | مستقر شمس و عطارد و مشتری / مریخ در ... / قران ... صاحب ... / شمس ... طالع سال / قران مشتری صاحب ... / عطارد | ... / ۴ السعادة / ۴ الارض ... / ۴ ...
۴ ... / ۴ ... / ۴ ... | ۴ السلطان ... / المریخ / جوزا / انتهاء برج قران ... | ۴ ... / ۴ ...

	قوتهای شمس		ضعف شمس		قوتهای قمر		ضعفهای قمر		قوتهای زحل
۹	عظیم اثر	۱۳	عظیم اثر	۵	عظیم اثر	۳۱	عظیم اثر	۱۱	عظیم اثر
۸	استتار	۷		۹	...	۷	نور از منطقه	۱۱	هبوط اعتدال
۸	برج شرف	۷	خارج شمس	۹	استتار	۷	خارج شمس	۳	مسامت اثر
۷	طلب اعتدال	۴	مسامت اثر	۸	دستور	۷	حد نحس	۴	فوق الارض
۲	دفع طبیعت	۴	هبوط ...	۸	حسنه	۳۱	مسامت اثر	۷	صعود اوج
۷	خارج جنب عمود	۱۷	حقر اثر	۱	هبوط اعتدال	۷	نظر بد	۳	صعود ...
۱	حد سعد	۳	ناظر نحس	۷	حال	۷	مثلثه ...	۵	ربع ...
۷	دستور الثقل	۴	... عشر نحس	۱	دفع قوت	۶	ربع مذکر	۵	عرض شمال
۵	دفع قوت	۳	در رجال نحس	۷	...	۵	عرض جنوب	۱۷	حقر اثر
۶	مسامت انس	۳	از وصال نحس	۷	... در ...	۷	انفصال سعد	۳	اتصال عشر نحس
۶	صعود فلک	۳	در حد نحس	۷	خارج حد سعد	۶	...	۲	در حیز نحس
۶	صعود شمال	۲	برج هبوط طالع	۷	دفع قوت	۲	حقر اثر	۲	از وصال سعد
۹	برج مرکز	۱		۲۸	مسامت اثر	۲	از وصال نحس	۲	... سعد
۹	مسامت اثر			۶	صعود فلک اوج	۲	... نحس	۴	درجه مذکر
۵	راجع ...			۶	صعود ...		درجه مستتر	۲	ضعف ...
۴	مثلثه سعد			۶	فوق الارض				موافق مزاج
۴	نصرت			۶	برج مونث				برج شمال
۴	استواء راجع			۶	زائد ...				برج ... الطلوع
۹	... مذکر			۵	زائد النور				
۷	حقر اثر			۵	زائد العدد				
۱	درجه مذکر			۵	ربع ...				
۲	موافق مزاج			۴	درجات مونث				
۱	موافق خلق			۱۱	حقر اثر				
۱	هم بهر			۳	وجه سعد				
۱	برج شمال			۳	اتصال عشر سعد				
	برج دوست			۳	ناظر سعد		بهرة الضعف		بهرة القوت
				۱۲	درجه مونث		۵۶۵۸		وجه ضعف
	بهره قوت			۴	موافق مزاج				
	فصل قوت			۴	موافق ...				
				۱	هم ...				
					فضل قوت				



بیت عاشر صعود در فلک اوج صعود در فلک تدویر عرض شمال
برج مستقیم الطلوع این جمله بیست و پنج جزو است پس زهره مایل باشد بر رخص ناقص
العدد رجعت بهره این جمله بیست و شش جزو است پس زحل مایل باشد
بصفت رخص دلالت مشتری بر غلا برج شرف صعود در فلک اوج
صعود در فلک تدویر عرض شمال برج مستقیم الطلوع بهره این جمله بیست و شش
جزو است پس مشتری میانه حال باشد دلالت مریخ بر غلا سرعت سیر
صاعد در فلک اوج صاعد در فلک تدویر عرض شمال بهره این جمله بیست
جزو است دلالت مریخ بر رخص ناقص النور ناقص العدد ناقص الحساب برج معوج
الطلوع بهره این جمله بیست و یک جزو است پس مریخ مایل باشد بغلا دلالت شمس
بر غلا برج شرف صعود در فلک زاید الحساب بهره این جمله نوزده
جزو است دلالت شمس بر رخص ناقص العدد و بهره این هیچ جزو نیست پس آفتاب
دلالت کند بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر صعود در فلک اوج
صعود در فلک تدویر بهره این جمله هشت جزو است دلالت زهره بر رخص
ناقص العدد ناقص الحساب ناقص النور برج معوج الطلوع بهره
این جمله بیست و یک جزو است پس زهره مایل باشد بر رخص دلالت عطارد
بر غلا سرعت سیر صعود در فلک تدویر زاید العدد زاید النور
زاید القدر بهره این جمله بیست و شش جزو است دلالت عطارد بر رخص

دلالت مشتری بر خصب ناقص العدد و ناقص الخط ب
و ناقص القدر ناقص النور بطی السیر بهره این جمله بیست و شش جزو است

برج هبوط

برج هبوط عرض جنوبی ناقص الحساب هابط در فلک اوج برج معوج
الطلوع بهره این جمله بیست و چهار جزو پس عطارد مایل باشد
بغلا دلالت قمر بر غلا صاعد در فلک اوج صاعد در فلک تدویر
زاید الحساب زاید القدر زاید النور برج
کثیر المطالع بهره این جمله بیست و شش جزو است دلالت قمر بر رخص
بطی السیر ناقص العدد عرض جنوبی بهره این جمله شانزده
جزو است پس قمر دلالت کند بر غلا دلالت کواکب بر تغیر هوا
در اول سال

المشتری	زحل
مایل بسردی و تری صعود فلک	مایل باشد بسردی صعود فلک
صعود شمال گرمی و تری گرمی	هبوط شمس برج مذکر گرمی و خشکی
و خشکی برج مؤنث ربع مؤنث	سردی و تری گرمی و خشکی
سردی و تری سردی و تری	رجعت مرکز سیوم برج مؤنث
مرکز چهارم	سردی و تری خشکی سردی و تری
سردی	

المریخ	الشمس
گرمی و خشکی کند سرعت سیر	گرمی و خشکی کند
صعود فلک گرمی و خشکی گرمی و خشکی	صعود در فلک صعود در شمال
هبوط شمال ربع مذکر سردی و	گرمی و خشکی گرمی و تری
تری گرمی و خشکی سردی	بیت مذکر ربع مذکر
برج مذکر مرکز چهارم	گرمی و خشکی گرمی و خشکی

الزهره — عطارد

گرمی و خشکی کند صاعد از فلک
نه رغبت سیر گرمی و خشکی
گرمی و خشکی برج مذکر
ربع مؤنث گرمی و خشکی
سردی و تری شرقی
مرکز ثالث گرمی و خشکی
و خشکی

سردی و تری کند
هابط در فلک هابط در جنوب
سردی و تری سردی و تری
سردی و خشکی ربع مؤنث
برج مؤنث سردی و تری
سردی و تری نقصان سیر
شرقی سردی و تری
گرمی و خشکی مرکز ثالث خشکی

القمر

سردی و تری کند
حلب سیر صاعد جنوب صاعد در فلک ربع مؤنث
تری گرمی و خشکی گرمی و خشکی سردی و تری
بطوء سیر مرکز دوم
سردی و تری تری

احکام

احکام حال عالم سال عالم بر طریق اجمال بتواتر سعادت و کامرانی
و نظام خیرات و شادمانی متجدد و مشعوف طالع سال طبیعی عالم بر حصول امر کنز
بنز عظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که مبارک و میمون و خجسته
باد دهما بون بر کافه اهل اسلام خصوصاً بر پادشاه دادگر و حکام عدل
گستر و امرا و وزرا و رعیت برد و در احسن ازمان و ایمن اوان
در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع
وعشرین و ثمانمائه هجریه بطالع سعد برج قوس بجد و در رجحان مشتری
و صورت عطارد دار دجاره قمر هفت بهر مریخ نیم بهر شمس ایضاً عشر
زحل از دلو کیفیت ارباب مثلثات این موضع مشتری و شمس و
زحل مستولی نحس و عطارد مریخ و شمس بر نوبت قمر سالخداه از برج
قران عطارد و از طالع سال قران مشتری صاحب دور از برج قران شمس
از طالع قران عطارد با دیگر دلایل و شواهد چنانکه در صورت زایجه
مثبت و مسطور است بر طریق معروف و عادت مألوف اهل تنجیم النوع
فی الاحکام چون بر نوبت قمر است و بهرهای خود تش فاضل بر ضعف
بر تضاد رنج بکجز و مسعود مشتری که سالخداه است دلالت کند بر قوت
و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان انتخاب چون بر نوع
افتاده است پادشاهان با هم محی لفت اظهار کنند و هر دو در برج منقلب
انتقال جهت دفع اعادی دین و خصوم و مقارنه بر نوبت
با مشتری در حصول اموال مولع و ساعی باشند و بعدل و بازرگانی

رفعت و نخوت عاجز شد بر حل موجب آلفت این طایفه است
از اعدا حال وزرا و مدبران و اشراف و اعیان هرچند که مشتری
در شرفست امّا اجزاء ضعفش غالب بر قوتست و سقوط از طالع و
ثامن و رجال دی عشره بل بقوّت امّا در زایل دلیل توسط احوال
این صنف شد و در بعضی اوقات در تدبیرات خطا واقع شود
و توسط احوال چون مشتری مقارن هر نوبت است بنظر قبول
از بعضی ملوک نوازش بینند و مرفه باشند حال امرا و اهل سلاح چون
مریخ قوی حالست و فضل قوتها و ضعف بمقدار سی و پنج جزو و غایت
و اکثر قوتها ضعف او عظیم اثر رفیع القدر واقع شده است
دلیل قوّت و رفعت این طایفه است چون بزحل منحوس است
در هر دو طالع و مقارن سهم القتال شر و شور انگیزند و بغارت
و راهزنی اشتغال نمایند و بعضی بقتل آیند و در میانه سال کار
نیکو باشد چون نظر عداوت عطارد راست مکر و حیل کنند و علمی
که بجائی نرسد حد نظر دفع طبیعت است حال خواتین و دوست
و حرمان چون زهره قوی حالست و مستولی بر بازدهم سعدین
دلیل رونق احوال این طایفه و بتدریج کار ایشان نیکو گردد حال
نواب و حجاب و منشیان سلطان و اصحاب دیوان و عمال
و متصرفان چون عطارد را بعد از ضعفش بر قوت نماید جزو
فاضل دلیل ضعف این جماعت باشد که خاصه که می رسد ذنب است

در بیان دلیل

و این دلیل نقص احوال و عرض ایشانست بوجه مصادره و حبس
و در ره ماندگی چه مریل دو ربط است امّا چون مستولی بر بازدهم سعدین است
امید سلامتی و خلاصی هست حال زهاد و عباد و متصوفه منسوب بمشتری است
متوسط الحال باشند بل نیکی امّا کم قدر جهت سقوط او حال تجار و
و اغنیا نامی از سقوط مشتری و استیلا از زحل بر درجه رابع
در احوال بعضی نقصان واقع شود حال علما و قضات و ایمه
بواسطه مشتری میانه بود و چون عطارد در سیوم بد حال از ذنب است
خالی از شرکت نباشد هرچند که زهره اصلاح آن کند حال زنان و
ازواج نیک حالی زهره دلیل قوت حال ایشانست امّا چون
مریخ در هفتم است میان ازواج و ننگ خصومت باشد و قلت
نکاح و دیگر واقع شود با رغبت حال مطربان و ساده رنگان
و ارباب لهو چون منسوبات زهره اند نیک حال باشند امّا مستولی
چون بر نجم مریخ است میان این طایفه نزاع و خصومت باشد و قلت
عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون قمر نیک حالست
و در نوبت این صنف مردم نیک حال باشند امّا چون شعاع مقابل
مریخ در طالعست خوفناک و بعضی را زحمت رسد و بقدر از زحمت
مطالبه نمایند و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگی طلبند
لیکن بجائی نرسد حال فیوج و رسل چون منسوب قمراند حال خالی
باشند و چون قمر در برج منقلبست اکثر اوقات در تردد باشند

حال قلعه‌داران و صحرانشینان و اهل کوه با هم چون زحل را رجعت
و اهل ضعف که با این قوم در تراجع باشند و حیرت ایشان
غالب گردد حال تجار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب عطارد است
و ضعف و صلحت در دم راجع دلیل ضعف حال این طایفه است
و زیان در معاملات جهت کثرت عطارد به ذنب است و مریخ در خوف
از قطاع و اهل شر حال خویشان و اقربا چون مشتری و اجتماع در
سیم طالع اجتماعست و عطارد منحوس در سیم طالع سال دلیل
خصومت و منازعت این طایفه است با هم اما بودن زهره در سیم
طالع سال موجب صلح است بنا بر غرض از سر اخلاص حال عبید
و خدام خسیس استیلا هر نوبت و ششم دلیل تمرد و سرکشی این
صنف خاصه که زحل در عاشر است اما چون او در رجعت بجایی
نرسد سبب گرفتاری رحمت حال مفسدان و راه زنان
چون منسوب مریخ است در راهها زحمت رسانند و اکثر
منکوب گردند حال مسافران چون قمر نیک حال و نهم باشد
از کثرت [illegible] بسلامت باشند و میل خلایق بحرکت و سفر چون
معظم تاثیر کسوف در این سال است دلیل بر وقوع ایجز و عده گرده بلد
آن کسوف بحسب دلایل او پس در این سال ملک آذربایجان
و سمرقند را آفت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب
خیزد و اشرار واقع شود و توانگران مفلس شوند و انواع زحمت
بخلایق رسد تغیر هوا و تغریب مریخ و تشریق زهره
بوقت تحویل آفتاب بسرطان دلیل رغبت اول فصل تابستان است

و تشریق

و تشریق مریخ و تغریب مریخ بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل اعتدال
زمستان است در اواخر این فصل که بقدر دلیل سرما و برفست از اتصال
کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و ذنب و اگر چه نوع تیز
هست چون اتصال اشعه کواکب حاره به ایشان اما چون قوت
قابل است لیکن که بفعل آید بودن مریخ در برج هوائی خاصه و سنبله
دلیل فساد هواست اما زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بارد است
بودن مشتری و اجتماع در برج راجع دلیل زلزله است و خرابی
جایها از آب زیرا که در برج آبیست خاصه جایها که بر کنار سواحل
و رودهاست و نیز عطارد با ذنب در این برج آید دلیل نقصان
آبها چشمهاست و غرق کشتیها از بودن کواکب باران در بروج
مطر دلیل باران گیاهای حمل است خاصه در آخر بهار و اوایل تابستان
که عطارد در سرطان بطی و راجع گردد اما گرم ضرر جهت نوع مصلح
که گفته شد اما رجعت عطارد و مریخ احیانا بادهای تند وزد
و رعد و برق جهد و بوستانها به سلامت باشند بوقت تحویل آفتاب
در بیست یکم درجه عقرب دلیل کثرت باران که در اول فصل آخر بودن
زحل در عاشر و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هواست در آخر
سال قران نحسین و احتراق ایشان در میزان دلیل بدبختی اهل
دیارهای سخت اتصال زهره با ایشان بقدری مصلح است احکام
اسعار زحل در سنبله راجع دلیل بر حصر و مشتری در شرف مستقیم
دلیل برخص دلیل ارزانی عقاقیر و آهن و قلعی و درست و اطعمه

دخوبات باشند کندم و برنج و نخالکید و نخود و ارزن و جو خاصه
که صاحب سهم کندم و برنج با بطاء و موبلت و مشتری در شرف
و قابل نه بر قمر نظر بلا رد میکند و قوی تر آنکه بعد از انصراف
اجتماع مقدم نحس متصل میشود هر چند بتحویل زحل بمیزان موجب گرانی
خورد نیست چون مانع لبیار داد کمتر اثر کند در بهار و تابستان
ارزانی بیشتر باشد چه اینها قمر و مشتری رباشند طالع میرسند مریخ
چون منزل است و صاحب بیت مسنولی و متصل باهم در هر دو دال
بر غلا جزها که بدین کوکب منسوب بجهد رواج بابه مانند زر و
سیم و جواهر نفیسه و ستور و اسلحه و برده و لحوم خاصه در تابستان
که اینها بهم میرسند چون عطارد دلیست بر غلا آلات شامع
ذهب منسوبا بسب و را لبقه ررد و جرابد خاصه کتاب با نحم کتابت
را شایه و عطریات خاصه وقتی که بمشتری بپیوند و چه او در ب
طالع است در حیا آخر سال اثرش بیشتر باشد از رسیدن
انتهاء از بعاشر و طالع و رسیده لاجرم او متعاقب چون زهره دلیست
بر رخص خاصه که در رکز سیوم است دلیل ارزانی لباس و
اقمشه و حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال بمشتری در خزان
و زمستان ظاهر تر باشد نسبتی که در عطارد گفته شد
علل و امراض چون ششم برج ثور است و مشتری
در اجتماع و مقدم منحوس بزحل دلیل وقوع امراض است که در سر
و دماغ و دل و گردن و پشت و سستی اعصاب و درد چشم و دندان
و علت در زبان اما چون صاحب ششم سالم است از نحوس

وشنبه

و ششم ربّ السعود دلیل سلامتی و صحت خلایق است و آنچه واقع شود
سلیم الحال و سریع الزوال گذرد انشاء الله العزیز نحوست عطارد
و ضعف او دلیل خبط اطبا است در معالجات اما قران نحسین
و احتراق ایشان در میانه سال در برج هوائی در گذشت
خداوند ششم دلیل بیماریست و استیلاء سودا بر طبایع و
امزجه خلایق و جرب و خارش اندام و آبله و سعال چون
زهره با ایشان است امید که سالم گذرد

حرب

و فتنه چون در اول دلیلی نیست که دال باشد بر فتنه و حرب
عظیم مگر احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال
که دلیل آشوب است و شبیخون و آفت بعضی از اکابر
و قتلهای پنهانی در معارف خاصه بسبب اما زهره بذات
با ایشانست و محفوظ دافع و مانع قویست چون قمر زحل اما است
در قران زحلیان غالب آیند بر مریخیان بودن مریخ در اول
تحت الارض با سهم القتال دلیل شبیخون و مقاتلات است
خاصه در حدود مصر و شام و کرمان و گیلان و اردبیل و قزوین
و ارمینیه و اصفهان

انتهاء برج قران رسیدن انتها

برج قران در پنجم صاحبش منحوس و همچنین صاحب ورش و در اصل
نیز چنین بوده است دلیل کند بر دشواری وضع حمل زنان
رفاقی توالد و تناسل و پریشانی عاشقان و معشوقان و کثرت
اخبار و اراجیف و رنج رسولان و قاصدان

خسوف چون مدبر طالع وجز و خسوف نحسین انه بشرکت
مشتری و شمس و نحسین با هم در تربیع وافتاب که ذنب
دلیل فتنه و خصومت است میان بزرگان و قتلها و
ضعف خوانین و نوابان و بیماری دموی در این طایفه
و آفت زنان حامله و اسقاط اجنه و ظهور مفسدان
و دزدان و تشویش در عوام و خصومت در بازارها و نقصان
آبها و محبوسی قاصدان و رسل و دزدیدن مسافران و
و مخالفت ازواج و جزع و فزع اطفال شیرخواره چون
عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است چون در برج هوائیست
دلیل آفت اشجار است و طیور و بد شدن هوا و جستن بادهای
مضر و موت پیران و سیاهان چون مریخ در جدی است
آفت صرع و ماهی شده و عمارتها چون خسوف در عاشر است
اثرش عام باشد خاصه در شهرها که بعقرب و با سد منسوب باشد
چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و اهل
و دیلان و سمرقند و حجاز و یمن و نهاوند و ری و تبریز
و هر حکمی که در بیت بزرگتر باشد از انچه ذکر رفت چون
قتل و بیماری بعد از سه ماه و گیرد ظاهرتر شود که زمان معظم
تاثیر خسوف است والله اعلم بحقایق الامور
کسوف چون در این کسوف واقع میشود برای سال کسوفی احکام
کرده میشود که واقع شد روز یکشنبه بیست نهم ماه صفر سنه

حال

نزینه

اثنین وعشرین وثمانمائه هجریه در برج حمل بعقده ذنب مقدار چهار انگشت
طالع وسط خسوف سیم درجه اسد مدبر طالع عطارد مشتری و زحل مدت
تاثیرش دو سال و دو ماه تقریبا معظم اثرش بعد از یکسال و نیم بودن زحل
در طالع و مریخ متصل در عاشر و هر دو دلیل وعطارد بود در احتراق و نیرین هر
در برج زایل دلیل کند بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی از
این طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت سانیدن اهل
شر و مفسدان ملک شرق در اقلیم و بیماری در سر و دماغ و دردش در رویها
و آبله و تغیر لون و نقصان چشمها خاصه چشم راست چون کسوف در برج آتشی
دلیل کند بر قتل طرق و ربح مسافران و خرابی عباد و نخلها و زدن در بهار
قلت و شدت حرارت و حبس ابر و رعد و برق و سمومها و بدی حال پیران
و عمال و تجار و اهل بازار و کسادی چیزها و لب بازی از جنس و مکر و تزویر
در خلایق و ظهور سخن دروغ و آفت گوسفندان و شکوفه و میوه و حیوان
و بیشتر تاثیرش در شهرهائی بود که بحمل و اسد منسوبست چون بابل و فارس
و آذربایجان و مازندران و خراسان و عراق و بابل و ابواب و شش
قبچاق و احکام این کسوف ثبت کرده کردیم اگر موافق واقع شده
چنانکه در بد و حال و دمن و آبله و آفت شکوفه و بیماری در چشمها بسیار به
آمد و در این سال اکو و جبال رهروی در دشت هر که هلاک
شده و بعد از یکسال قرا یوسف که والی آذربایجان و آخر
اقلیم رابع شده بود بمرد و شاه اویس که والی بابل بود بعد
از نسل سلطان اویس در بیش کشته شد و لشکرها در خراسان

وارمنه در حرکت آمدند و دریا زند ران فتنه برخواست و کشتها
که والی و حاکم بودند عاجز شدند و بگریختند و گوسفندان
رنجور شدند و بسیاری تلف گشتند و درختهای قلب شدند و
عبادتگاهها بی رونق گشت و مسافران متحیر شدند و همچنین
تا این غایت که محرر این نسخه میشود از تاریخ مذکور رود سال گذشته
هنوز این اثرها باقیست والله اعلم بالصواب چون از اینجا
بلد در این کتاب تاریخ نهیم که خطش بر لطایف و قواعدی
چند بگنیم کتاب زحل دلیل نحست کارهای دنیا
و بنا و شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی و بیماری و اندوه
و ضرای و دشواری کارها و مذلت و خسارت و جهل و هر فسادی
که در دنیا سبب وبال و محنت گردد و مریخ دلیل نحست کارهای
دنیا مانند فسق و فجور و قتل و حرق و کذب و ظلم و جدل
و دهیان و کثرت غضب و ضرر رسانیدن و نهب و غارت و هر
فسادی که در آخرت سبب عذاب و عقاب گردد و زهره دلیل
سعادت دنیاست مانند نان و خورش و پاک خوردن و آشامیدن
و شرب نبید کردن و لباسها پوشیدن و زینت بکار داشتن
و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن ایوان و دوست داشتن
عطرها و رود و سرود و استماع ساز و نوادر و نار و هر چیزی
که در دنیا از آن تمتع توان گرفت مشتری دلیل سعادت
امور دنیا است چون آگاهی از معاد و خیرات و مکارم اخلاق
پرداخت و دیانت و صلاح ذات البین و زهد و ورع و راستی

و طاعت

و طاعت و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و مریخ
قمر دلیل امور عالم کون و فساد است بجملگی و سبب تغیرات هر یک خاصه
در نفس انسانی و سهم السعادت به وی منسوب است و او دلیل سعادات
خارجیست چون مال و جاه و عدت و اسباب و آفتاب دلیل امور
آخرتست و عقبی و رسانیدن موجودات بکمال خاصه وجود انسانی و
و سهم الغیب به وی منسوب است و او دلیل سعادات داخلیست چون علم
و تدبیر و اندیشه‌های بصواب و موضوعات عالم از اعتبار و مواسم و او دلیل
مختار و کردی که سعی مراد در این و ترست عطارد در ترکیب و معاونان
آن دلیلست که ممازج او باشد یا در خانه او
در بیان جهت قسمت خانها بر کواکب آفتاب که نیر اعظم است
و خنثی و سیارات و ثوابت و کواکب نامی و دوفارست و بطبع
گرم و خشک است اسد را موافق مزاج و خوی خود یافت خانه
ساخت و پنج برج را بر توالی و الی گشت و ماه که عدیل و نظر اوست
و سریع الحرکت و متغیر الحال و بطبع سرد و تر سرطانرا که موافق
حال اوست و مقابل این بروج و در جوار اسد به تبعیت است
قبول کرد و پنج برج باقی ولایت او شد و ایشان از هر یکی از
ولایت خود خانه بکوکبی دادند از کواکب پنجگانه متحیره چنانکه
معلوم است بحسب مناسبت پس هر دو کوکب را که خانهاشان
دوازدهم یکدیگر افتاد مانند زهره و عطارد و مریخ و مشتری
و شمس یکدیگر باشند و همچنین اگر هر تو سع و مقابل یکدیگر باشند

چون زیرین با نحسی و بعضی سعادت و نحوست کواکب را به نسبت وقوع
بیوت ایشان با یکدیگر نهاده اند یعنی اگر بر شکل دوستی باشند
سعد اند و اگر بر دشمنی نحس باشند مشتری که بر تثلیث است گویند سعد
بزرگ است و مریخ که بر شکل تربیع است گویند نحس کوچک است
واما حقیقت حال در شرح سی فصل خواجه علیه الرحمه گفته ایم
گویند طالع عالم سرطان است و در چهار وتد او برج منقلبه
و آفتاب و سه کوکب علوی را شرف داد تا دهم مشتری را که کوکب
حیاتست ریشد در طالع و آفتاب را در عاشر و زحل را در رابع و مریخ
که کوکب خصومت است در سابع بحسب مناسبت و زهره را در تاسع که
کوکب صلاح و دیانت و نظافت است و عطارد را در ثالث که کوکب
عقل و علم و فراست و کیاست و برج انسی است و در تقسیم
درجات شرف سخن بسیار گفته اند لیکن در خاطر نمی نشیند اما
حقیقت آنست که هر کوکبی در درجه قوی باشد یعنی فعل او
الخ ظاهرتر باشد آنرا درجه شرف او خوانند و نوعی دیگر
دوستی و دشمنی کواکب بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته اند
در تقسیم بیوت گفته شد عطارد که کوکب نطق و عقل است
در طالع او را فرح باشد و زهره کوکب عیش و طرب و فرزند است
در پنجم و ماه که کوکب خویشان و حرکت است در سیوم و مریخ که
کوکب بیمار است و خرد اند در ششم و زحل که کوکب شقاوت و
دستوران و بارکش و بنده و زندانست و انواع مشقتها در دوازدهم
و مشتری که کوکب سعادت و دوستان و امیدهاست در یازدهم

وآفتاب

وآفتاب که کوکب امیر و آخرت و سعادتهای عقبی است در نهم پس هر جا صورت
از هر دو سعد و نحس و نیرا و تحت الارض است در هر جا ایر است فرحش
فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر تسدیس و تثلیث طالع
و از آن نحسین ساقط زحل در هر جزو که احتراق
کند بعد از سی سال در آن جزو محترق گردد و مشتری در دوازده سال
و مریخ در پانزده سال زهره در هشت سال عطارد در بیست سال و
قمر در هر جزو که اجتماع کرده باشد بعد از بیست پنج سال باز در آن
اجتماع کند کوکب مذکر را در برج و ربع و بیت
مذکر قوت تمام گرداند مضاعف گردد و همچنین از آن کوکب مؤنث
در برج و ربع مؤنث اما اگر کوکب مذکر در برج و ربع و بیت مؤنث و
بیت مؤنث افتد خنثی گردد و کوکب مؤنث در برج و ربع و بیت
مذکر افتد سفری گردد اجتماع کواکب در یک درجه دلیل
شری عظیم است از دو وجه یکی آنکه نحس کواکب یکدیگر محترق گردند
و ثانی آنکه پنج نحس غلبه کند بر دو سعد یعنی نحوست نحسین ظاهر است
و نیرین بجرم نحس آید و عطارد هر مزاج که غالب بیند آن مزاج
گیرد پس چهار نحس غالب تر از دو سعد باشند و این ها در افتد
از سعد ساقط جز رنج نیاید الا اتفاقه چنانکه از نحس ساقط
جز رنج نیاید مگر خوف مرافقت نحس رنجور بر رجعت و
احتراق و هبوط دو بال سخت تر زیرا که بمنزله مار دم بریده باشند

وضرر نحس مقبول نباشد و شرف و شفقت کمتر بود بدان سبب
که بمنزله کرک دست اموز بود   سعد اندک سعادت
نحس را قبول کند که او کریم است و نحس نکند زیرا که او لئیم است
هر نحس که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم و چهارم
و سیم باشد ضرر او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب
طالع و دهم و یازدهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او
بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی
هر برجی و هر کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس
در حمل و یکی عرضی چون اثر عطارد در سنبله در امور ملکی
ملکی و بزرگی چون عاشر باشد   هرگاه که قوت سعدی
و نحسی برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان وجه
که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره
بسبب اعتلاء فلک و بطء سیر و عظم جرم و باز عالم اثر عالم کون
و فساد است و فساد غالب کون   مدار احکام
در طالعها بر کوکب عشر است پس بر مستولی پس بر صاحب
طالع پس بر قابل تدبیر هر یک پس بر قابل تدبیر قمر پس
بر صاحب بیت هر یک برای ترتیب اگر هیچ یک نظر
نشود آن طالع را اثری نباشد چه تنی بود بی جان
ارباب مثلثات طالع و نیرین را اثری قوی است در سعادت
و نحوست تا آن حد که سعادت ایشان نحوست هر دو دفع

کنند

کنند اگرچه در طالع قران کرده باشند   چون درجه طالع زیاده
از پانزده درجه باشد در احکام خداوند دوم شریک او باشد
یعنی صاحب طالع و اگر از پنجه درجه بیشتر باشد حکم آن طالع
از دهم باید کردن مطلق بر خلاف بخه دیگران گفته اند و این
حقیقت چه برج را اثر دیگر است   بر حسب دلیل ظاهر است
والتوبه دلیل باطن یعنی درجه آخر را از هر خانه که اثر او درجات
فردار باشد حشو خوانند اگر کوکبی یا دلیلی در آن درجات
باشد ایشانرا اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اگر بعد ششم بیشتر
از پنج درجه باشد بصورت در آن خانه بود و بتسویت در
دوازدهم آن خانه پس ظاهرش را حکم از آن برج کند و
باطنش از آن خانه که درجات وی باشد   ضرر آفتاب
از قران مریخ و مقابله زحل است و ضرر قمر از قران زحل و مقابله
مریخ   هرگاه که ثابته عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا بر درجه
نیری خاصه نیر نوبت یا بر درجه سهم السعاده افتد سعادت بزرگ
بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد
اگر ان صاحب طالع سفله بچه افتد حاکمی یا والی گردد و اگر
در طالع شهزاده واقع شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر
آن کوکب بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیک باشد
گذرد و اگر بر مزاج سعدی و نحسی باشد چنانکه سعد مقدم
باشد اولش عظم نیکو کند بود و آخرش بفساد آید

از زردی لشکر زحل در احتراق مانند سنگیست که بنفط شود و
پاره پاره گردد و پشتی او حسب شود و سستی چون ارزی که بگدازند
و سرب و ظاهر شود و مریخ چون مسی که بتابد و نوال
بر برد و زهره چون سیمابی که با آتش مستهلک گردد و عطارد
چون زنگیست که با آتش اصل برسد وا فروخته گردد و ضعیف
شود و قمر در اجتماع چون نقره زر اندود که بگدازند و زر رنگش
باطل گردد رفتن کوکب در زیر شعاع آفتاب
دلیل پیری و کهنگی است و بیرون آمدن دلیل برجوانی
و نوا و تحت الشعاع دلیل اختناب خفا و ضعف مرض است
و احتراق دلیل مرگ و هلاکتست زیرا که احتراق
مزاج کوکب را باطل میکند ما سته سهم استادان
این صنعت شریف سهمی بدست آورده اند جهت حوادث
عالم و آن منتجه کوکبست که بغایت بلند رتبت و گران حرکت
و یکی میانه حرکت و میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت
سرعت چه امور عالم ترکیبیه حال بیش ندارند یا آنکه بغایت
کثیر المدت هست و رفیع القدر چون طوفان و ملت و دولت
یا آنکه حقیر قدر و اند کی مدت اند چون صناعت و
زراعت و معامله و تغیر هوا پس سهم مذکور بحسب مرتبه
خلل آن منتجه دهد چون مراد از نجا نوع آخریست گوییم که
هرگاه که فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل
بر آن افزائیم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع بود

حاصل

حاصل حرکت آن سهم بعدد شبانروز پس موضع آفتاب
از موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل بر وی افزائیم
تا موضع سهم الحوادث بیرون آید

تمت الکتاب [illegible]
۱۲۳۳


کتابخانهٔ
کتابخانه
مجلس شورا

